

شبح

تروتسکیزم



"۰۰۰ ولی خطر عده در جنبش چپ روشنگران خارج از کشور بقایای اپورتونيسم حزب توده نبوده، بلکه تروتسکیسم ضد انقلابی می باشد ."

ص ۲، "پیشگفتار" به ترجمه فارسی خطر تروتسکیسم، پیگردی از رادیو تیرانا، ناشر: نامعلوم، تاریخ ندارد.

"روی ستالینی سکه انحراف و دگماتیسم از اعتبار افتاده است . روی دیگر آن ، یعنی تروتسکیسم ، اکنون خطریست برای جنبش مارکسیستی ایران ، و باید قبیل از اینکه جانی بگیرد با آن مبارزه کرد تا وی نیز برای مدتنی ، هر چند کوتاه ، عده ایرا ، هر چند محدود ، گمراه نسازد ."

ص ۸۲، "ستالینیسم یا تروتسکیسم؟" ، نوشته میم - دال ، در سائل انقلاب و سوسیالیسم ، شماره ۳ ، بهار ۱۳۵۴ .

"۰۰۰ دعوای استالینیست ها و تروتسکیست ها که هریک از دیگری زبانه ای می سازد بُه مارکسیست - لینینیست ها بیطی ندارد ."

ص ۱۷، "نکاتی درباره استالینیسم و آنتی استالینیسم" ، نوشته محمود نیکنام ، در عصر عمل ، شماره ۵ ، پائیز ۱۳۵۴ .

اشارتی کردند . در این میان ، بجز مقاله "عصر عمل" ، سایر نوشتجات با تمام تفاوت هایشان ، دریک نکته متفق القول بودند . و آن هدف شان از این مبارزه ایدئولوژیک است . همگی متفق القولند . که هدف ، جلوگیری از افتادن مبارزین به "دام تروتسکیزم" است . خواننده ای که به تاریخچه جنبش کمونیستی کارگری آشنا ئی دارد ممکن است حیران بماند که طی این سالها چه رخداده که این گرایش ها را ، بخصوص حزب توده و گرایش های پیرو "اندیشه ماثوته دون" را ، وادریه جوابگوئی به همان بحث هایی می کنند

"۰۰۰ تروتسکیسم یکی از اشکال اپورتونيسم 'چپ' است که سازمان - های جاسوسی امپریالیستی آنرا برای ایجاد شکاف در نهضت انقلابی ضد امپریالیستی تغذیه و تقویت میکند . طرد آن از شرایط ضروری مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم است ."

ص ۵ ، "یادآوری" احسان طبری بر ترجمه فارسی ، ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند ، نوشته جان رید ، انتشارات حزب توده ایران ، ۱۳۵۴ .

"۰۰۰ در حال حاضر امپریالیستها و سایر نیروهای مرتعج ، در مقابله ایدئولوژیک خود با جنبش های آزاد بیخش با شیوه های گوناگون تروتسکیسم را بمنزله 'سلاح برنده ائی ' بخدمت خود گرفته و بی دریغ به ترویج و اشاعه آن در درون جنبشها و بیویه در میان روشنگران خورد . بورژوا دست می یازند ."

ص ۶ - "مقدمو" بر ترجمه فارسی تروتسکیسم : ضد انقلاب در پیشش ، نوشته ج - اول - چنین ، انتشارات روزبه ، ۱۳۵۳ .

در چند سال اخیر نوشته هایی درباره تروتسکیزم و "خطر آن" از طرف گرایش های مختلف سیاسی اپوزیسیون ضد رژیم ایران منتشر شده است . انگاره شبح تروتسکیزم در میان این اپوزیسیون شروع به گشت و گذار کرده است . طیف وسیعی از این گرایش ها ، از حزب توده ایران ، تا گرایش های گوناگون پیرو "اندیشه ماثوته دون" ، تا مانیفست "پژوهشنامه مستقل مارکسیستی" ، و نشریه عصر عمل که می کوشد . "در مشاجرات متعدد قلمی آلوده "نشود ، گاه و بیگانه مقاله یا جزوی ای به این مطلب اختصاص داده اند وبا بطور ضعی

سه صفحه پیش می کشد ، سالیان سال است که از بدو شروع مبارزه^۱ اپو زیسیون چپ علیه رشد و تحکیم بورکراسی در سوری بارها و بارها ، در مجلدات بی شمار تکرار شده است . بنا به این نوع منابع نه تنها تروتسکی "همیشه" ضد لینینیست بود و در تمام مسائل اساسی علیه لینین مبارزه کرد ، بلکه لینین خود تروتسکی را خوب می شناخت و بقول احسان طبری نقش واقعی تروتسکی "از همان آغاز بر لینین عیان بود . " از زمانی که مبارزه علیه اپوزیسیون چپ شروع شد ، بورکراسی برای استفاده از اعتبار لینین در انتظار توده ها شروع و جنبش جهانی کمونیستی شروع به بیرون کشیدن نوشتگات جدالی لینین علیه تروتسکی کرد تا از این راه " ثابت کند " که لینین خود پیگیرترین رزمنده علیه "تروتسکیزم" بوده است . احسان طبری هم از این سنت استالیلینیستی پیروی می کند . کسانیکه با نوشتنه های لینین آشنا هستند می دانند که لینین در مبارزه سیاسی علیه مخالفین خود ، بخصوص بر سر مسائل مهم جنبش ، از شدیدترین لحن ها و عارات استفاده می کرد . تا قبیل از انحطاط بورکراتیک شوروی نیز ، هرگز این نوع جدل ها در بحث های سیاسی حزب بمقابله بر جسب تعیین موضع رهبران حزب بکار نمی رفت . بحث درون حزب بر سر مسائل اساسی جنبش یکی از راه های ضروری و قبول شده "اعمال سانترالیزم" دمکراتیک در حزب بود . بدون چنین بحث های وسیع و دمکراتیک رسیدن به نتایج قاطع که رهنمایون عمل انقلابی حزب باشد محال بود . و دقیقاً چون هدف این بحث ها رسیدن به نتایج سیاسی برای عمل بود ، در بحث های سیاسی قاطعیت و سختگیری محکم بکار می رفت . این بحث ها بحث های روش نظرگرانه آکادمیک نبود که بین روش نظرگرانه الى البد ادامه می یابد و "رعایت ادب" برای نرجیانیدن این نازک دلان بر روش شدن مسائل سیاسی اولویت دارد . این بحث ها مشی علی حزب را تعیین می کرد و لحن شدید شان هم دقیقاً معکوس اهمیت بود که در حزب به این روش رسیدن به تصمیمات حزبی داده می شد . لینین خود به بیانی شیوا در یادداشتی در جزوی^۲ یک گام به پیش ، دو گام به پس در این باره می گوید :

در اینمورد نمیتوانم از یادآوری یکی از گفتگوهای خود در گنگه با یکی از نماینده‌گان "مرکز" خودداری کنم او بن شکایت میکرد که "در گنگه ما چه وضع دشواری حکفرما است ، این مبارزه" دهشتبار ، این تبلیغات بر ضد یک‌یگر ، این جرو بحث خشن و این روش غیر رفیقانه ! ... "

من باو جواب دادم : "قدرت عالیست گنگه ما ! - مبارزه آشکار و آزاد است . گروهها معین شده اند . رأی ها داده شده است . تصمیم اتخاذ شده است . مرحله طی شده است . به پیش این - آن چیزی است که من می‌پسندم این زندگی است ، نه آن لفاظی بی پایان و خسته کننده روش نظرگرانه که علت تمام شدن حل قصیه نبوده ، بلکه خسته شدن افراد از گفتن است ... "

رفیق "مرکزی" با چشم اندازی حیرت زده بمن می‌نگریست و با حالت تعجب شانه هایش را بالا می‌انداخت . ما به زبانهای مختلف با هم صحبت میکردیم .

منتخب آثار لینین ، ترجمه فارسی ، جلد اول ، قسمت اول ، ص ۲۰۸

در نوشتنه های لینین نه تنها علیه تروتسکی بلکه علیه بسیاری دیگر از رهبران سوسیال دمکراتیک جمله های شدید اللحن یافت می - شود . ولی لینین هرگز از اشتباها گذشت . بمنظور خرد کردن مخالفین خود استفاده نمی کرد . حتی در مورد کامنف و زینوفیف هم که با قیام اکثر مخالفت کرده بودند و مخالفت خود را قبل از قیام در نظر بینی گورکی Novaia Zhizn آشکارا منتشر کردند ، پس از تغییر موضع آنان و انتگره شدن شان در رهبری حزب ، لینین این اشتباها گذشته را بتدربت یاد آور می شد و حتی در یکی از آخرین نامه هایش تاکید کرد که این موضع گذشته باید بر علیه شان بکار گرفته شود . بر عکس استالیلین که در اکتبر ۱۹۱۷ از این دو دفاع کرده بود و با پیشنهاد لینین هنری بر اخراج آنها (نه بخاطر مخالفت شان با تصمیم اکثریت کمیته اپو) بلکه بخاطر زیر پا گذاشتن انضباط حزب و نشر عقاید شان ، آنهم سر

که بورکراسی شوروی و "احزاب برادر" فکر می کردند با محکمات و اعدام های مسکو ، با آتش گلوله و آنهدام نسلی از رهبران بلشویک ، با سالیان دراز تحریف و جعل سیستماتیک تجربیات جنبش جهانی کارگری خاموش کرده اند ؟ چگونه است که ناگهان نه تنها مبارزه با تروتسکیزم در دستور روز قرار گرفته ، بلکه "خطر عده در جنبش چپ روشنفکران خارج از کشور" شده است ؟ دلیل این وحشت ناگهانی از این "خطر" در واقع بسیار ساده است : با دوره‌جدیدی از برخاست موج انقلاب جهانی از اواخر دهه صست بعد ، بین الملل چهارم موفق به شکستن انزواجی چندین ساله خود و رشد ارگانیک همراه با رشد مبارزات طبقاتی شده است . ده ها هزار از نسل جوان مبارزین انقلابی در سراسر جهان برای یافتن راه پیشبرد مبارزات شان بسوی این سازمان روی آورده اند . و این دقیقاً همان فشاری است که احسان طبری و انتشارات روزنیه و رادیو تیرانا را وام دارد تا به "مخازن مهمات" تحریف و جعل استالیلینیستی دوباره سری بزنند و این اسلحه های زنگ زده و کهنه را دوباره بکار گیرند . ولی در این دوره ، برخلاف دوره ای که بورکراسی استالیلینیستی بر جنبش کمونیستی استیلیا تقریباً مطلق داشت ، این گونه تسلیحات بزرگی خود را از دست داده اند . به بحث این نکته در قسمت آخراًین مقاله باز خواهیم گشت ، ولی قبل از بحث مفصل آن لازمه نظری به محتوى این مصاف اید فلوریک پهند از این تا ببینیم از نظر گرایش های مختلف اصولاً "مسئله" چیست ؟ و چگونه راه حل های پیشنهاد می کنند ؟

احسان طبری ، "شوریسین" "حزب طراز نوین
طبقه کارگر ایران" مقدمه های لینین و کروپسکایا
را با "یادآوری" خود "تمکیل" می کند .

ترجمه فارسی کتاب مشهور جان رید ، ده روزی که دنیا را لرزاند ، سال گذشته توسط حزب توده ایران منتشر شد . این کتاب از زندگان و گویا ترین اوصاف اندیشه ای است . کتابی است که لینین در مقدمه خود بر آن نوشت : "این کتاب حقیقتی ترین و روشن ترین تصویر از حوا - دشی است که وقوف برآنها برای فهم چگونگی انقلاب پرولتاریا و دیکتا - توری پرولتاریا دارای اهمیت بسزا است ." (ترجمه فارسی ، ص ۶) و کروپسکایا نیز چنین وصفش کرد : "در این کتاب روزهای نخستین انقلاب اکثیر بنحو فوق العاده روشن و پرتوانی تصویر شده است ." (همانجا ، ص ۲۷) مع الوصف ، قریب شصت سال بعد ، احسان طبری این اوصاف لینین و کروپسکایا را کافی نمی داند و برخلاف این دو معتقد است که جان رید "بنا بر حکم ظواهر و بی خبر از که مسائل " این کتاب را نوشته است (ص ۳) و از واهمه اینکه میادا " از توصیف پاکد لانه [ساده لوحانه !] جان رید نئوتروتسکیست های ما استفاده کرند سود مند [می داند] درباره نظر لینین درباره ترسکی و ترسکیسم برخی واقعیات را یادآور " شود ! (ص ۳ ، تاکید از ما) عجبا ! لینین خود در سال ۱۹۱۹ ، در زمانی که تروتسکی از رهبران شناخته شده دولت جوان شوروی و بین الملل سوم و رهبر ارشت سرخ بود چنین واهمه ای از کتاب جان رید بدلا راه نمی داد ، و آن را حقیقی ترین و روشن - ترین تصویر از چگونگی انقلاب پرولتاریا می خواند ، ولی امروزه احسان طبری خود را بوکالت از طرف لینین مسؤول می بیند که درباره نظر لینین یادآوری های بکند !

البته استالیلینیست های "کپیتر" از احسان طبری در دوره خود احتیاجی به این گونه "یادآوری" ها نداشتند . آنها تک کتاب را "مفهوم" می کردند . این کتاب در سالهای دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ از کتابخانه های شوروی بر چیده شد . در دوره ۱۹۳۷-۳۸ اعضای حزب بجزم - "نگهداری اشتن کتاب جان رید" بزندان وارد و های کار فرستاده می شدند . فقط پس از گنگه بیستم حزب کمونیست شوروی بود که این کتاب دوباره تجدید چاپ شد . (رجوع شود به کتاب روی مد و دف ، بگذر تاریخ قضایت کند ، ترجمه انگلیسی ، ص ۱۶)

احسان طبری ، در مساعی خود در راه نجات ساده دلان از "دام ترسکیسم" ، تازه ای به ارمغان نیاورده است . تم هایی که وی در این

اتخاذ کرد؛ ثانیاً باین دلیل که در میان مژرايونتسی ها برای ادغام آنها [با بشویک ها] فعالیت کرد و ثالثاً به این علت که در روزهای دشوار ژوئیه کفایت خود را بعنوان پشتیبان فدآکار حزب پرولتاپیای انقلابی بثبوت رساند . " (نقل شده در کتاب سابق الذکر روی مدوف، ترجمه انگلیسی، ص ۳۶) با این وصف احسان طبی ۶ سال بعد می گوید که " از همان آغاز " نقش تروتسکی بر لینین آشکار بود ! برای اثبات این صحبت شطبی بجز جدل های سیاسی لینین علیه تروتسکی قبل از انقلاب اکثر به اختلافات این دو بعد از انقلاب اکثر هم اشاره می کند . این اختلافات نیز هم در نوشته های لینین و هم در نوشته های تروتسکی بتفصیل شرح داده شده است و همانطور که قبلاً اشاره شد بحث مسائل اساسی سیاست حزب ، وبعد از انقلاب اکثر سیاست حکومت کارگری ، سنت ضروری و قول شده " حزب بود و حتی حادترین اختلافات ، نظیر اختلافات لینین و تروتسکی در مورد اتحاد یهای کارگری و یا اختلافات این دو در مورد چونگی مذاکرات برست لیتفسک هرگز مانع همکاری نزدیک آنها نبود .

احسان طبی یک تک خال دیگر هم بزمیں می زند و آن نقل قول گورکی از لینین درباره تروتسکی است . بر همین این یک نقل قول است که احسان طبی میخواهد خواننده باوردارد که لینین " حتی در دورانی که تروتسکی به بشویک ها پیوست و عضو حزب کمونیست بود " هم به " نقش واقعی " وی آگاه بود . بنا به این نقل قول لینین درباره تروتسکی به گورکی گفته است که " تروتسکی با ماست ، ولی از ما نیست . " (ص ۲ ، " یادآوری ")

ولی از بخت بد احسان طبی ، این تک خال هم نف سر بالا از آب درمی آید . کسانیکه با نوشته های گورکی و بطرکلی با اوضاع چاپ و " تصحیح " کتب در دوران استالینیستی حتی کم هم آشنائی داشته باشد می دانند که دراین دوره هر چاپ چدید کتابی ، از آثار لینین گرفته تا نوشته های ادبی ، بنا به اقتضای مبارزات جنای غالب بورکارسی علیه دیگران ، از سانسور و جعل جدیدی می گذشت و جانور تازه ای از آب درمی آمد . این " نقل قول " گورکی هم از چنین سنوشت پر فرازو نشیبی گذشته است .

گورکی یکماه پس از مرگ لینین در نشریه *Russkii Sovremennik* ، شماره ۱ ، ۱۹۲۴ ، صفحات ۴۴-۴۶ ، قطعه ای تحت عنوان " ولاد پیغمبر لینین منتشر ساخت " این همان نوشته ایست که بعد ها تحت عنوان " خاطراتی از لینین " ، " اسناد مربوط به یک دوستی " ، و یا " لینین " به زیان های مختلف در سالهای مختلف چندین بار تجدید چاپ شد . چند پاراگرافی که احسان طبی از آن نقل قول خود را استخراج می کند در نوشته اوایله (۱۹۲۴) چنین است :

اغلب از او می شنیدم که رفقا را تحسین می کرد . حتی درباره آنان که ، بنا به شایعات ، گویا از حسن توجه شخصی وی برخوردار نبودند ، لینین قادر بود با تحسینی مناسب از جدیت شان صحبت کند .

از قضایت مثبت لینین درباره یکی از این رفقا تعجب کرد و اشاره کرد که برای بسیاری این قدر ای این غیرمنتظره است .

'بله ، بله ، میدانم ! هستند کسانی که درباره روابط من با او دروغ می گویند . دروغ های بسیاری گفته می شود و بنظر من - رسد که بخصوص درباره من و تروتسکی زیاد دروغ می گویند . '

مشتش را محکم بر میز کوفت و گفت :

' و دلم می خواهد که اینان رفیق دیگری بمن نشان دهند که قادر باشد در عرض فقط بکمال یک ارش تقريباً نموده سازمان دهد ، بله ، و در عین حال احترام متخصصین نظام را هم برانگیزد . ولی ما چنین شخص داریم . ما همه چیز داریم و معجزات رخ خواهد داد ! '

ترجمه فرانسه این اثر بسال ۱۹۲۵ توسط *Aux Editions du Sagittaire* منتشر شد و راین ترجمه فرانسه هم هنوز این پاراگراف ها دقیقاً بصورت فوق است . (رجوع شود به صفحات ۹۴-۹۶ ترجمه فرانسه ، چاپ مزبور)

مسئله حساس نظیر قیام) مخالفت کرده بود ، پس از اینکه این دو به اپوزیسیون پیوستند (۱۹۲۶) شروع به استفاده از این اشتباوه قلیعه آنان کرد . استالینیزم نه تنها سنت بشویکی بحث و سیع و دکترایک در حزب را کاملاً منعدم ساخت ، بلکه از بحث های قلیع نیز وسیله ای ساخت برای کوباندن مخالفین خود .

اختلافات بین لینین و تروتسکی در سالهای قبل از انقلاب اکثر اساساً بر سردو و مسأله بود : یکی نقش حزب و دیگری ماهیت انقلاب آینده روسیه . در مورد حزب ، اختلافات بین لینین و تروتسکی از فهم نادرست تروتسکی از پروسه اکشاف آگاهی طبقاتی پرولتاپیا نشأت می گرفت . تا حدودی شبیه به روزالوگرا مسوروگ ، تروتسکی در اوایل قرن بیست در این مورد بینشی زیاده عینی گرا داشت : " مارکسیزم بما می آموزد که منافع پرولتاپیا را شرایط عینی زندگی وی تعیین می کند . " این منافع پرولتاپیا را پایه ای خود پرولتاپیا می خواهد ساخت که آن ها را در دایره آگاهی خود بیاورد ، یعنی تحقق منافع عینی خود را مورد توجه ذهنی خود قرار دهد . " (تروتسکی ، *تکالیف سیاسی* ما ، نقل در *تئوری لنینیستی سازمان* ، ارسنست مندل ، ص ۷) بر همین ای این چنین جبرانی خوش بینانه وی لینین را متهنم می کرد که می خواهد حزب را " جانشین " خود طبقه سازد . دقیقاً بعلت همین بینش از اجتناب ناپذیری سیدن پرولتاپیا به آگاهی طبقاتی انقلابی بود که وی تا سال ۱۹۱۷ به اهمیت هزاره خستگی ناپذیر لینین علیه مشویک ها پی برد و اگرچه خود از نظر سیاسی کاملاً مخالف مشویک ها بود ، همواره امید داشت که تجربه مبارزات طبقاتی حتی مشویک ها را نیز بمواضع سیاسی صحیح خواهد کشاند . براین اساس بود که چندین بار از طرق مختلف سعی در ایجاد " وحدت " بین جناح های مختلف سویاپل دکراسی روسيه داشت . تقریباً تمامی جمله های لینین قبل از ۱۹۱۷ علیه تروتسکی نیز دیگر بر سر همین سأله است . تروتسکی بعداً به این اشتباوه خود پی برد و در آثار بعدی خود نیز مکرراً به آن اشاره کرده است . خود تجربه انقلاب روسيه ، از پس از فوریه ۱۹۱۷ ، به او آموخت که جای هیچگونه سازش با مشویک ها نیست . لینین خود در این باره در جلسه اول (۱۴ نوامبر ۱۹۱۷) کمیته پتروگراد حزب بشویک ، در بحث خود علیه جناحی از حزب که تشکیل حکومت ائتلافی با مشویک ها و سویاپل رولوسیونره را پیشنهاد می کردند چنین گفت :

" و در مورد سازش [با مشویک ها و سویاپل رولوسیونره] ، من حتی نمی توانم صحت در این باره را جدی تلقی کنم . مدت های پیش تروتسکی گفت که وحدت محلی است . تروتسکی این را فهمید و از آن زمان ببعد بشویک بهتری وجود نداشته است . " (اسناد این جلسه ، همانند بسیاری دیگر از اسناد ، دچار سانسور استالینیستی شد . کلیشه اصل روسي آن ، همراه با ترجمه انگلیسی آن در کتاب *مکتب تحریف استالین* ، نوشته لئون تروتسکی ، پاٹ فایند ریرس ، ۱۹۷۲ صفحات ۱۰۱ الی ۱۲۳ آمده است .)

در مورد اختلاف لینین و تروتسکی بر سر *تکالیف انقلاب آتیه روسيه* ، نقش طبقات مختلف در آن و ماهیت دولتی که قادر به تحقق ای این *تکالیف* باشد نوشته های مفصل تری موجود است و ما در اینجا به تفصیل وارد این بحث نمی شویم . (رجوع شود به سه بینش از انقلاب روسيه ، لئون تروتسکی ، انتشارات طلیعه ، ۱۳۰۲ و نتایج و چشم - اندازها ، لئون تروتسکی ، انتشارات طلیعه ، ۱۳۰۰) فقط اشاره می کنیم که پس از تغییر جهت گیری حزب بشویک در بهار ۱۹۱۷ ، یعنی با بازگشت لینین به روسيه و هزاره وی علیه " بشویک های قدیمی " که در این دوره دم از وحدت با مشویک ها و حتی پشتیبانی از حکومت موقع کرنسکی می زندند ، با طرح " ترهای آوریل " (*وظایف پرولتاپیا در انقلاب* ما ، ترجمه فارسی در جلد دوم قسمت اول آثار منتخب لینین) و قول آن از طرف حزب پس از هزاره ای سخت و جامع ، دیگر هیچگونه اختلاف اساسی سیاسی بین تروتسکی و بشویک ها بر سر این سائل وجود نداشت و بهمین دلیل نیز تروتسکی (و در اثر مساعی وی جناح عظیمی از گرایش مژرايونتسی *Mezhraiontsy*) به حزب بشویک پیوست . لینین در اکتبر ۱۹۱۷ در کنفرانس پتروگراد بشویک ها در مورد انتخاب کاندیدای مجلس مؤسسان گفت :

" هیچ کس علیه کاندیدائی نظیر تروتسکی بحثی ندارد . اولاً ، برای اینکه درست پس از بازگشت [به روسيه] موضع یک انتزنا سیونالیست را

آری، اغلب از او من شنیدم که رفقا را تحسین می کرد ، حتی آنان را که شخصاً حسن توجهی بدیشان نداشت . لینی من داشت چگونه جدیت شان را بستاید . من از از زیابی مشت وی درباره استعداد سازماندهی ل - د - تروتسکی بسیار تعجب کردم . و - ایلیچ متوجه این تعجب من شد .

آری، میدام که شایعات دروغی درباره طرز برخورد من با وی وجود دارد . ولی هرچه هست، هست و هرچه نیست، نیست - این راهم می دانم . بهر حال وی قادر بود که متخصصین نظامی را سازمان دهد .

پس از مکثی ، با صدائی بم تر، و تا حدودی غناک ، اضافه کرد : ' وبا این وصف وی از ما نیست . با ماست ، ولی از ما نیست . بلند پرواز است . رگه ای از لاسال در روی هست ، چیزی که خوب نیست .'

(از چاپ انگلیسی ۱۹۳۳ ، تحت عنوان)

Days With Lenin , Martin Lawrence,Ltd.
صفحات ۰۵۶-۰۵۷

و در ترجمه فارسی آن ، که اخیراً انتشارات مزدک تجدید چاپ کرد ، این شیرینی بال ودم و اشکم چنین از آب درآمد : " بارها از او شنیدم که رفقا را ستایش میکرد . حتی از مرح کسانی که شایع بود از حسن توجه او بمهده نهاد نیستند نیز فروگزار نمود . از این نوشته گورکی پس از دوره باصطلاح " استالین زدائی " دوران خروشچف تجدید چاپ شد و در این چاپ نهایی همان نسخه ۱۹۳۳ تکرار شده است .

از این تحریفات که بگذریم ، این نوع استدلال طبری و هم قطاشان وی ، که لینین " از آغاز " نقش واقعی تروتسکی را می شناخت ، و " حتی در دورانی که ترسکی به بشویک ها پیوست " لینین او را " از خود " نمی دانست ، یعنی حتی در این دوران هم بین لینین و تروتسکی اختلاف های اصولی سیاسی وجود داشت ، آنها را در مقابل مسئله خطیزی قرار می دهد . از نظر مدارک تاریخی اکنون دیگر مسجل است و حتی چندین دهه جعل و تحریف تاریخ توسط بورکراسی استالینیستی هم نتوانسته این حقیقت را از صفحه تاریخ بزداید که نزد یکترین همکار لینین در طن سالهای ۱۹۱۲ تا زمان مرگ تروتسکی بود . خود خواندن کتاب جان رید نقش واقعی تروتسکی را در رهبری قیام اکتبر روشن می سازد . از آن پس بعد نیز نقش وی در ساختن ارتش سرخ و هدایت جنگ داخلی و در رهبری بین الملل سوم نیاز به تفصیل ندارد . در تاختین چهار گنگره جهانی بین الطل مسئول گزارش تروتسکی جزء هیأت نایندگی خوب بشویک بود و مسئول تهییه گزارش بحث های مختلف : در گنگره اول هیأت نما - یندگی خوب بشویک مرکب بود از لینین ، تروتسکی ، زینوفیف ، بوخارین ، و چیزیں . تروتسکی مسئول تهییه گزارش میوط به مانیفت بین الملل کمونیست خطاب به کارگران جهان بود . در گنگره دوم هیأت نایندگی خوب بشویک مرکب بود از لینین ، تروتسکی ، زینوفیف ، رادک ، بوخارین ، دززینسکی ، ریکف ، ریازانف ، نامسکی ، کرویسکایا ، دیگران . تروتسکی مسئول گزارش مانیفت بود . در گنگره سوم : لینین ، تروتسکی ، زینوفیف ، کائنف ، رادک ، بوخارین ، ریکف و ۶۵ نفر دیگر . تروتسکی مسئول گزارش بحرب اقتصادی جهانی و تکالیف توین بین الملل کمونیست بود . در گنگره چهارم : لینین ، تروتسکی ، زینوفیف و دیگران . تروتسکی مسئول گزارش سیاست اقتصادی جدید شوروی و چشم انداز افق اقلاب جهانی بود .

در طن سالهای اش لینین مکرراً از تروتسکی خواست که مسئولیت بحث هایی را در کمیته مرکزی خوب در غیاب وی بعده بگیرد . تمن بسیاری از نامه های لینین به تروتسکی مبنی بر این نوع پیشنهادات در کتاب مکتب تحریف استالین (صفحات ۰۶۱ الی ۰۷۷) متن انگلیسی آمده است . ولی شاید مهمترین آنها مبنی بر این مسئله لینین بر سر مسئله گرجستان باشد . در ۵ مارس ۱۹۲۳ لینین آخرین دونامه خود را دیگه

کرد . یکی به استالین بود که در آن لینین از وی خواسته بود که بحث اهانتی که به کرویسکایا کرد بود از وی عذرخواهی کند . و دیگر است . خطا به تروتسکی در مورد مسئله گرجستان . متن هردو نامه در کتاب مدوف آمده است . (صفحات ۰۶۲ و ۰۶۳) ترجمه نامه دوم چنین است :

رفیق محترم تروتسکی
مایل از شما بخواهم که دفاع از مسئله گرجستان را در کمیته مرکزی بعده بگیرید . دزیریستکی و استالین فعلاین مسئله را " تعقیب " می کنند و من نمی توانم به بیطریق آنها اطمینان ننم . اتفاقاً درست بر عکس . چنانچه موافقت کنید که دفاع از این مسئله را بعده بگیرید . خیال من راحت خواهد شد . اگر بهر دلیلی نمی خواهید این کار را تقبل کنید ، کل طالب را بمن بازگردانید . این بازگردان را علامت امتناع شما خواهم دانست .
با بهترین درود های رفیقانه ،
لینین .

تاریخچه این "آخرین مبارزه" لینین اکنون مستند است و حتی خود حزب کمونیست شوروی نیز بالا خرده پس از گنگره بیستم اکتوبر مارک مربوط به آن را منتشر کرد . هدف ما هم از ذکر این مطالب و نقش رهبری تروتسکی شانه به شانه لینین در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲ " احیای حیثیت " تروتسکی و اجرای " عدالت تاریخی " نیست . هدف اینست که از احسان طبری و هم قطاشان وی بپرسیم که اگر بنا به "شوری" آنها لینین " از همان آغاز " می دانست که تروتسکی " چه نقشی " دارد ، چگونه این همکاری نزد یک بین آنها را ، در طی ۷ سال از مهترین سالهای انقلاب ، جنگ داخلی و نخستین سالهای دولت جوان کارگری ، توضیح می دهد ؟ اینان برای لجن مال کردن تروتسکی ، لینین را هم به ابتدال می کشند چون تنها منطق این ادعا - یشان این می تواند باشد که لینین از غیر اصولی ترین و اپورتونیست ترین " سیاستمداران " (سیاستمداریه بد هند ؟ اینان برای لجن مال کردن طم به " نقش واقعی " تروتسکی این چنین همکاری نزد یک بر سر تمام مهترین مسائل سیاسی را حفظ کرد . نه تنها احسان طبری ، بلکه "شوریسین های " "کبیرتر" از وی نیز نتوانسته اند این را توضیح بد هند ، بیش از ۵۰ سال تاریخ را تحریف کرده اند ، هریار از نو تاریخ را نوشتند اند ، ولی بقول مد و دف بگذار تاریخ قضاوت کند . *
جز این نوع استدلال قرون وسطایی که لینین چنین گفت و پرس چنین است ، احسان طبری بچند مسئله دیگر نیز که " معاصی کبیره " تروتسکیزم است اشاره می کند و اتهام پیوند تروتسکی و جنبش تروتسکیست با " سازمان های جاسوس امپریالیستی " را هم مطابق معمول شکار می کند . این اتهام آخری را استالینیزیم پنچاه سال است شکار کرده ، بد ون اینکه حتی یک سند برای اثبات آن به جنبش کارگری ارائه داده باشد . می پندازند که شکاری بین این اتهام آن را تبدیل به " حقیقت " مسجح خواهد کرد . البته در زمانی که این شکارها وزنه خفظان دلتی استالین را هم پیشنهاد نداشت ، شاید این پنداشتن تا حد ودی توجیه پذیر بود ، ولی شکار آن در شرایط امروزی ، آنهم از طرف احسان طبری بیشتر بمحضه می ماند تا حتی یک اتهام جدی . ولی دو سوال دیگر ، که لا اقل پوششی سیاسی دارد ، از آنجا که به انجاء گوناگون باعث ایجاد اغتشاش درباره مواضع واقعی تروتسکی شده است اشاره ای به آنها ضروری است .
احسان طبری می نویسد : "... او [تروتسکی] که هرگز لینینیست را در کنگره نکرده بود با تعبیر غلط و غیر مارکسیستی از مفهوم ' انقلاب مدام ' ، انقلاب اکتر را تنها [؟] بعنوان ' تکان دهنده ' انقلاب

* در اینجا مذکور من شویم که حزب توده در ترجمه نامه معروف لینین به گنگره تحریف کرده است و در این تحریف پافشاری می کند (۰۶۴) کتاب جان رید (لینین درباره تروتسکی می گوید " او شخصاً شاید با استعداد داری فرد کمیته مرکزی فعلی باشد ، ولی در عین حال اعتماد بنفس زیاده از حدی نشان می دهد ..." . در ترجمه فارسی اعتقاد بنفس خود پستدی ترجمه شده است ! البته شاید در مغز استالینیست های حزب توده این دو واژه معادلند .

ما برای دسترسی به صلح عقیم میماند . تکرار میکنم که من نمیتوانم بفهم اثلاف با اسکویه لف و یا حتی تره شچنکو چونه میتواند برای دستیابی به صلح به ما کم کند . آولوف سعی دارد که ما را از خطر صلح بحساب روسیه بترساند . در این باره من باید بگویم که اگر زمام اروپا همچنان در دست بورژوازی امپریالیستی باقی بماند ، در آنصورت روسیه انقلابی در هر حال بنا چار معدوم خواهد شد . از دو حال خارج نیست : یا انقلاب روسیه جنیشانقلابی را در اروپا برمی انگیزد ، یا دول اروپائی انقلاب روسیه را خفه میکند .

صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱

این حرف ، که البته هیچ ربطی به تازاندن مصنوعی [؟!] انقلاب اروپا ندارد ، برخلاف فهم استالینیست ها بنده یک پیش‌بینی رمل و اسطرلابی زده نمی شد ، بلکه بر اساس گرایش عینی مبارزات طبقاتی جهت گیری یک دولت کارگری انقلابی را تعیین می کرد . بر طیه مشویک ها و جناحی از خود حزب که نیروی انقلاب را در اثلاف و سازش طبقاتی می جستند ، بشویک ها نیروی انقلاب را در هزاره پرولتاریای جهانی می جستند و انقلاب خود را سرآغاز عصر انقلاب های سوسیالیستی در دنیا می دانستند . نه موضع تروتسکی و نه موضع لنین یا هر رهبر دیگری از بشویک ها این نبود که مدام بودن انقلاب به این معنی است که انقلاب جهانی در همه کشورها در ریک لحظه رخ خواهد داد و بنابراین باید در هیچ کشوری انقلاب نکرد تا این لحظه موعود فرا برسد . اگر موضع این بود معلوم نیست اصلًا چرا قیام اکثر را سازمان دادند . این کاریکاتوری است که استالینیزم از انقلاب مدام ساخت ، بدون اینکه تا حال در هیچ یک از نوشته های تروتسکی نموده ای از چنین موضعی ارائه دهد . انقلاب سوسیالیستی هرگز صرفًا بمعنی کسب قدرت بدست پرولتاریا نبوده است . کسب قدرت فقط نخستین قدم در این راه است و پیروزی کامل این انقلاب ، یعنی ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه ، مستلزم تداوم انقلاب است هم بمعنی بسط آن در سطح جهانی و هم بمعنی بسط آن در کلیه سطوح زندگی اجتماعی . بقول خود تروتسکی " انقلاب سوسیالیستی در زمینه ملی آغاز میگردد ولی نمیتواند در این زمینه تکمیل گردد ." (انقلاب پیگیر ، ص ۴۶) و این دلیل ۱۲۵۳ و این دلیل همان موضع لینین و حزب بشویک بود . سأله ای که بشویک ها با آن روپروردند این نبود که اگر ارتجاع در اروپا پیروز گردد انقلاب روسیه تا چه حد معدوم خواهد شد . آیا کاملاً و تماماً دستوردهای انقلاب منهدم شده ، ارتاجاع بورژوازی بازخواهد گشت و یا اگر نه تا چه حد ؟ اینکه پیروزی ارتجاع در اروپا دقیقاً چه تأثیری بر انقلاب روسیه می گذارد ، یعنی تا کجا انقلاب را پس می راند ، ارقیل قابل پیش‌بینی نبود و فقط توانن نیروها در طی خود هزاره طبقاتی تعیین کننده آن می بود . مسئله بشویک ها این بود که چونه از پیروزی ارتجاع در اروپا جلوگیری کنند ، بچه نحوی بیشترین و مؤثرترین کمک را به بسط انقلاب در اروپا برسانند زیرا این بسط انقلاب بود که مؤثرترین واه دفاع از خود انقلاب اکثر بود ، و " تکمیل انقلاب سوسیالیستی " و جهت عینی مبارزات طبقاتی دقیقاً در این راستا بود . لینین خود در نوشته های متعددی همین نظر را بیان داشت . بطور مثال در روزنامه سیاسی کمیته مرکزی به هفتین کنگره حزب کمونیست روسیه (بشویک) در مارس ۱۹۱۸ چنین گفت :

" ... تاریخ اکنون ما را در موقعیت دشواری قرار داده است ؛ در بحبوحه کار سازمانی بسیاره دشواری ، ناچاریم از تحریه شکستهای ظخی بگذریم . از نظرگاهی جهانی - تاریخی که بدلگیریم ، اگر انقلاب ما تنها بماند ، اگر جنبش های انقلابی در سایر کشورها بوجود نباشد ، بی شک هیچگونه امیدی به پیروزی نهایی این انقلاب نیست . زمانی که حزب بشویک بنتهاش اقدام به این کار کرد ، با این اعتقاد محکم بود که انقلاب در تمام کشورها در حال رشد است و بالاخره - اما نه از ابتدا - هرچقدر مشکلاتی هم در راهمن باشد ، هرچند شکست های هم در پیش داشته باشیم ، انقلاب سوسیالیستی جهانی فرا خواهد رسید ؛ رشد خواهد کرد ، زیرا که در حال رشد است و به رشد کامل خواهد رسید . تکرار می کنم ، نجات ما از تمام این مشکلات در انقلاب سراسر اروپا است . " و چند کلام بعد " بهر حال ، تحت تمام خواهیم شد . " (کلیات آثار لنین ، به انگلیسی ، جلد ۲۷ ، صفحات ۹۴ و ۹۵)

پرولوف تهدید میکند که اگر ما " منفرد " بمانیم آنگاه مساعی در شرایط تاریخی مورد بحث عبارت بود [؟] ، حالا دیگر نیست ؟ [از سیر از انقلاب بورژوا دمکراتیک به سوی انقلاب سوسیالیستی و اجراء انقلابات سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی برای تحول بنیادی جامعه و نه معنای تازاندن مصنوعی انقلاب در قاره اروپا] (ص ۳) ، تأکید در اصل ، استغفه از ما .

ترجمین کتاب نیز در طی متن به کمک خواننده " ساده لوح " می شتابند و دردو جا با اضافه کردن یادداشت های جانربید را که " بنا به حکم ظواهر امور وین خبری از کنه مسائل " فتحتگوی خود را با تروتسکی در مورد سیاست خارجی دولت آینده شرح می دهد " تصحیح " می کنند و در این رابطه می افزایند " لینین شدیدا با این نظریات و تزها مخالف بود و میگفت اگر ما پیروزی انقلاب را که در یک کشور واحد امکان پذیر است ممکن به وقوع انقلاب در سراسر اروپا کنیم بدون تردید به خفه شدن خود کمک کرده ایم . " (ص ۴۹) و مجدداً در آن قسمت کتاب که شرح جلسه تاریخی کنگره شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان سراسر روسیه (۱۹۱۷ آکتبر ۶ / نوامبر ۱۹۱۷) است و نطق رهبران انقلاب به تفصیل نقل شده ، پس از سخنرانی تروتسکی اضافه می کنند : " این اندیشه انقلاب مسلسل یا انقلاب پایدار که تروتسکی با حرارت از آن دفاع میکرد از بی اعتقادی وی به نیروی خلقهای روسیه در پشتیبانی از انقلاب ناشی می شد . در واقع تروتسکی بقای انقلاب روسیه را در گروایجاد سلسه انقلابات اروپائی میدانست و این بکلی با نظر لنین مبنی بر اینکه پیروزی انقلاب با انتها به نیروی خلق در یک کشور واحد امکان پذیر است مغایرت داشت . " (ص ۱۰۱)

در نظر اول خواننده حیرت می کند که این حزب بشویک و کمیته مرکزی آن ، از جمله لنین ، عجب حزب بی انصباط و پر هرج و مرنج بوده که اجازه می داد تروتسکی در بحبوحه انقلاب ، سیاستی بر خلاف سیاست حزب از تریبون کنگره شوراهای و بنام حزب بشویک اعلام و تبلیغ کند و نه تها او را برای این چنین کاری تحت انصباط شدید حبس نیایورد ، بلکه او را بست کمپس امور خارجی نخستین حکومت شوراهای در تاریخ انتخاب کرد ! ولی این معما نیز در واقعیت وجود نداشت و حاصل جعلیات استالینیستی است . در واقع سیاست حزب بشویک ، از جمله لنین ، فرقی با آنچه تروتسکی در این روزهای حساس و سالهای بعد ارائه می داد نداشت . استالینیزم هم هرگز نتوانسته است آنچه را واقعاً موضع تروتسکی بود رد کند . بهمین دلیل موضع او را تحریف می کند و این تحریف را رد می کند !

موضع تروتسکی چه بود ؟ راه دور نی رویم . بهمان کتاب جان رید و بهمان صفحاتی که مترجمین با توضیحات خود آن را مینم کرد اند رجوع می کنیم . در زمانی که اکثریت حزب بشویک تصمیم به سازماند هی قیام و هدایت پرولتاریا در سب قدرت از طریق شوراهای گرفته بود ، برخ احزاب و حتی جناحی در داخل خود حزب استدلال می کردند که اینکار حزب را منفرد خواهد ساخت و می باید حکومت اثلاف با سوسیال رولویونرها و منشویک ها تشکیل داد . در این سخنرانی تروتسکی درباره این استدلالات چنین می گوید :

با ما از ضرورت اثلاف سخن میگویند . فقط یک اثلاف امکان - پذیر است و آن اثلاف با کارگران ، سربازان و تهیید است ترین دهقانان است و افتخار تحقق بخشیدن به این اثلاف از آن حزب م است . اما آولوف کدام اثلاف را در نظر دارد ؟ اثلاف با آنها که پشتیبان حکومت خائن بر میهن م بودند ؟ اثلاف در تمام موارد عامل افزایش نیرو نیست . مثلاً آیا سازماند هی قیام ممکن بیود اگر در صفواف ما " دان " و " اوکستیف " قرار داشتند ؟ (شلیک خنده) . اوکستیف نان کم میداد ، اما آیا اثلاف با آبورونتسی ها نان بیشتری خواهد داد ؟ وقتی میباشد بین دهقانان و اوکستیف کمیته های ارضی را توقيف میکرد یکی را انتخاب نمود ، ما دهقانان را بر میگزینیم . انقلاب ما یک انقلاب کلاسیک در صفحات تاریخ باقی خواهد ماند . . .

آولوف تهدید میکند که اگر ما " منفرد " بمانیم آنگاه مساعی

بنا به فهم احسان طبری بنظر می رسد که لینین هم "به نیروی خلقهای روسیه" اعتقاد نداشت و "بقای انقلاب روسیه را در گرو ایجاد سلسله انقلابات اروپائی میدانست".
نه تنها لینین، بین الملل کمونیست هم تا چهارمین کنگره اش برای عقیده بود:

"چهارمین کنگره" جهانی به پرولتارهای تمام کشورها خاطر نشان می سازد که انقلاب پرولتاری هرگز در یک کشور به پیروزی کامل نخواهد رسید؛ بلکه می باید در سطح بین الملل، بمعابده انقلاب جهانی، پیروز گردد." (از قطعنامه چهارمین کنگره کمینتن درباره "پنج ساله انقلاب روسیه"، متن انگلیسی، گردآورنده Jane Degas چاپ ۱۹۷۱، جلد اول، صفحه ۴۴)

فقط پس از شکست موج انقلاب و تحکیم ارتقاب بورژوازی در اروپا بود که تحت این فشار عظیم امپریالیزم، از دست رفتن قشر وسیعی از آگاه ترین کادرهای کارگری در طی جنگهای داخلی، رشد و تحکیم بورکراسی، وبالاخره غصب حاکمیت سیاسی توسط این بورکراسی "ثوری ساختن سویالیزم در یک کشور" احتیاج پسرعت لات پشت)، ساخته و پرداخته شد. این "ثوری" که با هرگونه تجزیه و تحلیل علمی (مارکسیستی) انشاف نیروهای مولده و فراشند مبارزه طبقاتی در سطح جهانی مغایرت داشت، تنها می توانست به ارتقای ترین سیاست‌ها بینجامد. تروتسکی از همان ابتدای طرح این "ثوری" مبارزه شدیدی علیه آن آغاز کرد و مدت‌ها قبل از آنکه این سیاست‌ها واقعاً تحقق یابند دقیقاً با بررسی منطق کمینتن که بسال ۱۹۲۸ توسط بوخارین نوشته شده بود و برای طرح در کنگره ششم کمینتن (زوئیه سپتامبر ۱۹۲۸) ارائه شد، تروتسکی چنین نوشت (ژوئن ۱۹۲۸):

"دکترین نوین اعلام می دارد که صرفاً اگر مداخله ای رخ نده سویالیزم میتواند برینای یک دولت ملی ساخته شود. از آین می تواند و می باید اغیرغم تمام اظهارات پرآب و ناب پیش‌نویس برنامه (سیاست سازشکارانه ای نسبت به بورژوازی خارجی با هدف دفع مداخله منتج شود، زیرا که این چنین سیاستی ساختن سویالیزم را تضمین خواهد ساخت، یعنی مسئله تاریخی عده را حل خواهد کرد. تکلیف احزاب کمینتن در نتیجه ما هبته کمی بخود خواهد گرفت؛ رسالت آنان حفاظت اتحاد جماهیر شوروی سویالیستی از مداخله و نهاد مبارزه برای کسب قدرت می شود. البته مسئله نیات ذهنی نیست، بلکه منطق عینی تفکر سیاسی است." (ترجمه انگلیسی، در بین الملل سوم پیاز لینین، پات فایندر پرس، ۱۹۷۰، ص ۶۱) اور در مقدمه ترجمه آلمانی کتاب خود، انقلاب مداوم، در ۲۹ مارس ۱۹۳۰ می تروتسکی هم به تحقق پیوست: در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۳ اتحال کمینتن رسم اعلام شد.

از این مسئله که بگذاریم، اتهام کهنه دیگر "انکار و نفي نقش دهقانان" توسط تروتسکی است. جواب این اتهامات را تروتسکی خود بتفصیل در کتاب انقلاب مداوم داده است و از آنجا که اکنون این کتاب بزبان فارسی نیز در دسترس است (انقلاب پیکر)، انتشارات فاتوس، نیویورک، ۱۳۵۳ (وبرای جلوگیری از تسطیل کلام، خواننده را به این کتاب رجوع می دهیم. ولی قبل از آنکه "یادآوری" احسان طبری را کنار بگذاریم تذکر یک نکته آخری ضرورت دارد.

طبری صفحه آخر "یادآوری" خود را به عارت پردازی درسازه ضرورت وحدت صفوی انقلابیون اختصاص می دهد و این گونه صغیری و کبری می چیند:

۱- "اتحاد همه پرولتاریای انقلابی در مقیاس جهانی و هم پیوستگی اکید آنها با یکدیگر شرط ضرور مبارزه کامیابانه این پرولتاریا با امپریالیسم است..."

- ۶ "هرگونه تفرقه ای در این اتحاد خیانت است."
- ۳ "نقش عده و اصلی او [ترتسکیسم] تفرقه اندازی در صفوی انقلابیون است."
- پس: "ترتسکیسم مدتهاست که به این خیانت مشغول است" و "طرد آن از شرایط ضرور مبارزه پیگیر علیه امپریالیسم است."
- (تمام نقل قول ها از مقاله کیانوری، صفحات ۱۶ و ۱۳)
- درواقع احسان طبری با یک سفسطه گری سیاسی، یعنی وحدت در مبارزه را معادل قراردادن با سریوش‌گذاشتن بر اختلافات سیاسی بر سر مسائل اساسی مبارزه طبقاتی، می خواهد از این احسان‌گری مبارزین برای وحدت استفاده کند. احسان طبری در هیچ کجا نشان نمی‌دهد که تروتسکیزم در کدام مبارزه علی طیه دشمن مشترک بین نیروهای مبارز تفرقه انداخته است. نه تواند هم این را نشان بدند، زیرا یکی از مهمترین دستاوردهایی که تروتسکیزم به گنجینه تجربیات مبارزه طبقاتی افزوده است دقیقاً فهم صحیح از جبهه واحد استعلیه انحرافات اپورتونيستی و سکتاریستی گرایشها دیگر. یعنی اتحاد نیروهای مبارز در عمل بدن اینکه اختلافات سیاسی را سد راه این اتحاد قرار دهیم و یا بر عکس بدن اینکه بخاطر این وحدت بر اختلافات سیاسی سریوش‌بگاریم. بر عکس استالینیزم در طی تاریخچه اش از یک هفتگی مبارزه علیه رشد و پیروزی فاشیزم در آلمان حزب کمونیست به میلیون‌ها کارگر تحت هژمونی سوسیال دمکراتی پشت کرد و مبارزه با سوسیال-دموکراتی را (که "سوسیال فاشیزم" می خواندش) مبارزه اصلی قلمداد می کرد. این بود آن "تفرقه اندازی" واقعی که راه را برای پیروزی هیتلر در آلمان باز کرد. تروتسکی و اپوزیسیون چپ بر عکس در این مدت برای ایجاد جبهه واحد بین حزب کمونیست و سازمان های سوسیال دمکرات می جنگیدند تا اولاً مبارزه ضروری علیه فاشیزم به کمونیست شدن "کارگران سوسیال دمکرات مکول نشود و ثانیاً این توده‌های سوسیال دمکرات از تجربه علی خود مبارزه خود علیه فاشیزم به ما هبته رهبری خود پی برد. به حزب کمونیست روی آورند. بر عکس، حزب کمونیست به کارگران سوسیال دمکرات اولتیماتوم می داد. پس از پیروزی فاشیزم و ضربه تاریخی آن بر جنبش کارگری، استالینیزم دور دور خود شرچخید و تشکیل "جبهه های خلق" را برای مبارزه با فاشیزم پیشنهاد کرد. این بار نیروهای "خد فاشیستی" شامل بورژوازی لیبرال هم می شد و برای جلب این "پشتیبانی" استالینیزم حاضر بود هر رایج سبیلی به بورژوازی پیرداد زد. ما این مسائل را در قسم آخر این مقاله مفصل بحث می کنیم. اینجا صرفاً اشاره کردیم تا خواننده وقتی کلام "وحدت" را از دهان احسان طبری می شنود بداند وی از چگونه وحدتی دم می زند.
- بنابراین نسخه از "وحدت طبلی" اکنون حزب توده ایران نه تنها در "مرحله فعلی" انقلاب ایران که گویا انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی است "بورژوازی ملی" را متعدد طبقه کارگر می داند، بلکه چون هنوز به این "مرحله فعلی" ترسیده ایم و در درجه اول باید رژیم دیکتاتوری را سرنگون کرد، در این "مرحله از مرحله فعلی" طبقه کارگر می تواند با بخشی از "بورژوازی بزرگ ایران" که منافعش در تضاد با نفع رژیم است نیز وحدت کند! ابطور مثال رجوع شود به مقاله ن-کیانوری، آرایش نیروهای طبقاتی در مرحله انقلاب دمکراتیک، در مسائل بین الطیلی، شماره ۱ (۷۹)، صفحات ۱۰ و ۱۲) بنابراین به حزب توده ایران علاوه بر "بخشیزگی از بورژوازی ملی هم [که] در مجموع از سلط سرمایه های بزرگ، از نفوذ روزافزون سرمایه های انحصاری امپریالیستی، از فشار اختناق پلیسی و از پائین رفتن قوه خرد مردم ناراضی است، موجود یتش پیوسته تهدید می شود..." و در نتیجه در "مرحله انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی" یاور و همکار طبقه کارگر است، علاوه بر این برای سرنگونی دیکتاتوری با غناصر دیگری نیز میتوان همکاری کرد. و برای اینکه خواننده خوب شیرفهم شود اضافه می شود: "در این مورد صحبت بر سر غناصری از سرمایه داری بزرگ ایران است که با سیاست نارت و چپاول گردانند گان رژیم دیکتاتوری موافق ندارند... و ایم وارند گمه براند اختن اقتصادی شان بوجود خواهد آورد. آنها با توجه به گسترش فعالیت اقتصادی اکنون بوجود خواهد آورد. آنها با توجه به منافع خوبیشان بخود سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران مخالفت دارند." (تمام نقل قول ها از مقاله کیانوری، صفحات ۱۶ و ۱۳)

این مسائل خودداری شود . دیگر اینکه مسائل مورد بحث جنبش بین المللی کمونیستی را در رابطه با شرایط کنونی جامعه ما و وظایف کمونیستهای ایران بی ربط و یا لااقل در درجه "فرعی" اهمیت من بیند و به این دلیل می پندارد که بحث این مسائل ، مسائل داخلی را تحت الشاعر مسائل بین المللی قرار می دهد و به پیشرفت مبارزه در ایران لطفه می زند . حال آنکه واقعیت درست بر عکس است . این مسائل نه تنها فرعی نیستند بلکه دقیقاً همان مسائل بارزات طبقاتی در ایران هستند . مسئله ماهیت انقلاب در کشورهای شبه مستعمره از جمله آنهاست ، مسئله نقش طبقات مختلف در انقلاب از جمله آنها است . مسئله ارتباط بین شکست انقلابات در چندین دهه گذشته با انحطاط بورکراتیک دولت شوروی و پیدایش استالینیسم و نقش آن در جنبش جهانی کارگری از جمله آنهاست . اینها همه مسائل پیروزی بنا شکست انقلاب ، از جمله در ایران ، است . پیشگامان انقلابی در ایران در چندین ساله اخیر دقیقاً با خودداری از بحث های اصولی بر سر این مسائل حیاتی ، با این توهمند که مادا این بحث ها به وحدت لطمہ زند ، نتوانسته اند آنطور که باید و شاید گرایش های مائوئیستی و استالینیستی در درون اپوزیسیون را ضعیف و ایزوله کنند ، هنوز خود اسیر بسیاری از همین فاکتیزم ایدئولوژیک باقی مانده اند و در نتیجه علاوه بر وحدت واقعی و اصولی مسدود مانده است .

میم-دال: "روشنفکر" نازک دل و "مارکسیست مستقل" رنجیده خاطر

در شماره ۱ کندوکاو در قسمت معرفی و نقد کتاب ، صمد راد کتاب درباره مسئله ستالین : مجموعه ای از نظرات ، گردآورنده م-د ، انتشارات مزدک ، ایتالیا ، ۱۹۷۴ ، را معرفی می کند و بخصوص مقدمه گردآورنده آن را مورد انتقاد قرار می دهد . این انتقاد چنان تأثیری بر میم-دال گذاشته است ، که "پژوهشنامه مستقل مارکسیستی" مانیفست - مسائل انقلاب و سوسیالیسم را به چهار صفحه تحت عنوان "ستالینیسم بازشو شوکیسم؟" (صفحات ۸۲ الی ۸۵) مزین کرده است . از مقدمه جیانی ها و مخلفات این مقاله که بگذریم ، جان کلام میم-دال در این جملات است :

"ستالینیسم بشکل سنتی اش در همه جا - و نیز در ایران - در حال زوال است . روی ستالینی سکه انحراف و دگماتیسم از اعتبار افتاده است . روی دیگر آن ، یعنی تروتسکیسم ، اکنون خطریست برای جنبش مارکسیستی ایران ، و باید قبل از آنکه جانی بگیرد با آن مبارزه کرد تا وی نیز برای مدتی ، هرچند کوتاه ، عده ایرا ، هرچند محدود ، گمراه نسازد . چرا میگوییم خطربنگ است؟ زیرا تروتسکیسم ، برخلاف برادر دوقلویش ستالینیسم ، بחתاب انحرافی از مارکسیسم هنوز در ایران نو' است و از کوهه ای امتحان نگذشته است . لذا میتواند عاصر کم اطلاع یا بی اطلاع را بفریبد و خود را بتعابه 'دشمن تاریخی ستالینیسم' جا بزند ، خطرناک است زیرا اینان با تکیه باعتبار انقلابی تروتسکی ، ونه آنچه میشود ازوآموخت ، از یکسو و با حریت سازمان - های تروتسکیست فرنگی !] از سوی دیگر ، و همچنین با تکیه به 'شهادت' تروتسکی (توجه کنید میگوییم 'شهادت' زیرا در کشوری با سنتهای مذهبی قوی 'شهادت امام حسین جنبش کارگری' در مقابل 'بیزید' آن که ستالین باشد ، اثر روانی مهمی دارد !) میتوانند برای مدتی ، هرچند کوتاه ، جوانان ایرانی را به بی راهه بکشند ، از آشنازی صحیح و علمی با مارکسیسم و تاریخ جنبش کارگری جهانی و مبارزه تاریخی زحمتکشان ایران بازدارند . این خطر جدی است ، زیرا بخشی از نیروی را که باید در خدمت مبارزه طبقه کارگر ایران علیه سرمایه داری جهانی قرار گیرد بهدر خواهد داد . (صفحات ۸۲ و ۸۳) و برای مبارزه با این "برادران دو قلو" پیشنهاد می کند :

"کار مارکسیستها جز این نیست که در مرحله ای فعلی و آنهم در خارج از کشور با انتشار آثار مارکس-انگلیس در درجه نخست و سپس دیگر متفکران و رهبران انقلابی پرولتاپیای جهان چون روزا لوگزا میورگ ، لنین ، گرامشی ، گوارا ... و نیز تحلیلهای علمی (مارکسیستی) از روابط اوضاع ایران و جهان (بویژه خاور میانه) سطح تفکر انقلابی را در ایران ارتقاء

معلوم نیست این جناح از سلطه داران بزرگ پس از سرنگونی رژیم دیکتاتوری فعلی چه رئیسی جانشین آن خواهند ساخت . زیرا از یک طرف کیانوری و حزب توده بین اینان و "بورژوازی ملی" که گویا خواهان "رژیم دیکتاتیک" است مصلحت آن فرق می گذارد و از طرف دیگر اصرار دارند که این جناح خواهان براند اختن رژیم دیکتاتوری است . طرافت مرحله بنده های حزب توده از انقلاب ایران همراه است با نتیجه گیری سیاست آن که در مرحله فعلی از همه "این نیروهای ضد دیکتاتوری" دعوت می کند که "برای براند اختن استبداد محمد رضا شاه در یک جهه ضد دیکتاتوری همکاری نمایند " (برای بحث مفصل این "جبهه" رجوع شود به دنیا ، شماره ۴ ، تیر ۱۳۵۰ ، صفحات ۲ الی ۱۵) . اینست آن نوع "وحدت" که طبری از آن صحبت می کند . "وحدت" که برخلاف گرایش عینی مبارزه طبقاتی است و در طی تاریخ معاصر مکرراً انقلابات را ، بخصوص در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره ، به خوبین ترین شکست ها کشانده است .

نیاز به وحدت نیروهای ضد رژیم ، بخصوص در سالهای اخیر ، هم در میان مبارزین داخل کشور و هم در میان مبارزین خارج از کشور بشکل بسیار ملموس حس می شود . در این باره بحث ها و نوشته های نیز در آمده است . دقیقاً با استفاده از این احساس نیاز بوحدت است که طبری میخواهد صغیر و بکرایش را بخورد خوانند بد هد . یعنی می گوید از آنجا که تروتسکیست ها مرتباً این مسائل مورد اختلاف را مطرح می کنند و با این کار در وحدت بین نیروها تفرقه می اند از نیز پس خیانتکارند .

متناسبه این نوع برخورد به مسئله وحدت محدود به احسان طبری و حزب توده نیست . بسیاری دیگر از گرایش ها نیز ، اگرچه نه بد لایل حزب توده و نه نظیر حزب توده آگاهانه وحدت در عمل را به این معنی میدانند که باید از بحث مسائل مورد اختلاف صرفنظر کرد تا به این وحدت صدمه ای نخورد . بطور مثال در رساله "عده - ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط کنونی" چنین آمده است :

بنظر ما فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مضمون عده - ترین وظیفه کمونیستهای ایران را تشکیل میدهد میتواند نقطه حرکت گروههای کمونیستی باشد . بهمین جهت اعتقاد داریم که نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی میدا و محور حرکت ما باشد . در شرایط کنونی جامعه ما ، موضع گیری جهانی در جنبش بین المللی کمونیستی مکنی بانجام وظایف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد بعمل نمی آورد . این موضع گیری جز آنکه اختلاف در گروه های کمونیستی را در داخل کشور تشید کند و مسائل داخلی تحت الشاعر مسائل میانی را بخورد دهد و وضع بغریب و پیچیده گروههای کمونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگری ندارد . صالح دیبلماتیک جنبش حکم میکند که در این موضع گیری با احساس مسئولیت کامل رفتار شود و از دنباله روی عینک پرهیز شود .

اختلاف نظر در موضع گیری در جنبش بین المللی نباید مانع وحدت عمل آن گروههای کمونیستی شود که در مسائل داخلی و صحت شیوه قهرآمیز مبارزه وحدت نظر دارند . با توجه بشرایط موجود در ایران و وضع گروههای کمونیستی و صالح سیاسی و دیبلماتیک حال و آینده جنبش ما در این رساله از بحث پیرامون اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی خودداری کردیم و از همه گروهها دعوت میکنیم که از انتخاب مسائل موجود در جنبش بین المللی کمونیستی بعنوان میدا و محور حرکت خود ، خود داری کنند .

(ص ۴ ، تاکید در اصل ، چاپ انتشارات ۱۹ بهمن ، ۱۳۵۰)

البته در اینجا اشاره نمیشود به اختلافات چین و شوروی در این دوره است (تاریخ نگارش رساله ۱۳۴۶ است) . ولی بهحال از دو جنبه ، این برخورد اشتباه است . یکی از همان جنبه ای که قابل اشاره نمیشود ، یعنی توافق سیاسی برنامه ای را شرط وحدت در عمل می پندارد و چون چنین توافقی بوضوح در بین گرایش های مختلف سیاسی وجود ندارد برای حذر از لطمہ به این وحدت پیشنهاد می کند که از بحث پیرامون

د هند و بدینوسیله میدان را بر تکر ناد رست و انحرافی اخواه تروتسکیستی و خواه ستالینیستی (او دیگران چون روینویستها) ترازند • (ص ۸۲، تاکید از ماست) از ترتیبات "ایرانی" میم-دال که بگذیرم - هنوز به سنت خرد ه- بورژوازی ایران که در اثر رقابت با کالاهای "فرنگی" خانه خراب می- شد، میم-دال هم سازمان های سیاسی را بر حسب طبقه آنها تقسیم- بنده میکند به دو دسته: سازمان های ایرانی و سازمان های فرنگی- از انتراپریزونالیزم "مارکسیست های مستقل" بیش از اینهم نمیتوان متوقع بود - حرف میم-دال در اینست:

۱- استالینیزم و تروتسکیزم در روی بک سکه اند • اگر خواننده کنگاو بپرسد در روی کدام سکه ؟ یعنی بپرسد که میم-دال چه معیار سیاسی برای تعیین این خوبشاندی نزدیک بکار برده است، در سراسر این مقاله هیچ نخواهد یافت جز "سکه انحراف و دگماتیسم" ! کدام انحراف ؟ معلوم نیست به این متوال خواننده شاید گیج شود و فکر کند برای رهایی از این "انحراف" مجھول چه میتوان کرد جز اینکه دعا کیم، "اهدنا الصراط المستقیم" . میم-دال به نجات خواننده میشتابد و صراط مستقیم را نیز نشانش می دهد: ۴-۶ "در درجه نخست" باید به انتشار آثار مارکس-انگلیس بازگردیم، عظمت این کار البته ممکن است خواننده "کم اطلاع یا بی اطلاع" را بترساند آثار مارکس و انگلیس بیش از ۵۰ مجلد ضخیم است و اکثر آن به فارسی حتی ترجمه هم نشده است . برای این کار اگر ترجمه و انتشار آثار لوگزابورگ، ۴۰ جلد آثار لینین، مجموعه نوشته های گرامشی، گوارا، ... را هم بیفزاییم، روشن میشود که چه مسأله عظیمی در مقابل هزاره طبقه کارگر ایران قرار دارد . ولی اصل مسأله در این نیست . بقول تروتسکی "این جهش حماسی را [جهش به مجموعه آثار مارکس و انگلیس] می توان حتی بدون ترک اطاق مطالعه و تعویض نعلین بانجام رساند . اما چگونه می توانیم از متون کلاسیک (مارکس در سال ۱۸۸۳ و انگلیس در سال ۱۸۹۵ در گذشت) به وظایف کنونی خود برسیم" (الثون تروتسکی، استالینیزم و یلشیزم، انتشارات طلیعه، ۱۲۰۴، ص ۹، تاکید از ماست) کائوئیستی و رهبران بین الملل دوم هم آثار مارکس-انگلیس رانه- تنها منتشر، بلکه مطالعه کرده بودند ولی این مانع از متلاشی شدن سوسیال دمکراتی بتعابه تبلور تجربیات انقلابی طبقه کارگر نشد . بشویکها هم آثار مارکس-انگلیس را مطالعه کرده بودند ، ولی این از احاطه بورکراتیک دولت سوری جلوگیری نکرد . استیتیتوی مارکسیزم-لنینیزم مسکو هم مشغول انتشار مجموعه آثار مارکس-انگلیس است، ولی این از سازش رهبران با امپریالیزم جلوگیری نمی کند . ما با انتشار و طالعه این آثار خالف نیستیم . بر عکس، بدون چنین آموزشی فهم تجربیات هزاره طبقاتی در صد و پنجاه سال گذشته دشوار است، اگر غیرممکن نباشد . ولی نقطه شروع بیک مارکسیست انقلابی "انتشار آثار مارکس-انگلیس" نیست . نقطه شروع وی تکالیف کنونی است و دقیقاً برای فهم این تکالیف و یافتن جهت هزارات طبقاتی است که فهم تجربیات هزارات طبقاتی در سطح جهانی ضروری است .

در اینجاست که ببک انتقال دیگر برخورد میم-دال می رسمیم، بینظر می رسد که برای میم-دال مسأله اساسی استالینیزم اینست که "دگماتیک" است و علیه مخالفین خود "زبان تندی" بکار می برد ! و تروتسکیزم هم برادر دوقلوی این "دگماتیسم" است و زبانی که صدم راد بکار می برد با زبان استالینیست ها "ذره ای تفاوت ندارد" . البته این تعجبی ندارد . برای آکاد میمیتی که نقطه شروع هزاره طبقاتی و تکالیف کنونی آن نیست، مسأله اساسی، نقش استالینیزم در شکست مبارزات طبقاتی در گذشته و مانع پیشرفت این مبارزات بودن در زمان حال نیست . مسأله اساسی اینست که با "زبانی که علیه مخالفین خود" بکار می برد باعث رنجیدگی خاطر این نازک دلان می شود . و این دقيقاً تنها پیام این چهار صفحه بدنبال پاسخ سیاسی به مسائلی خواننده اگر در این چهار صفحه اعتراض نامه میم-دال است . که صدم راد مطرح کرده است بگردد، بیهوده خود را خسته می کند . میم-دال خود شم می گوید که اصلانیت جواب دادن هم ندارد و علتش هم اینست که این مقاله فقط فحش است ! ما خواننده را به خواندن مقاله صدم راد رجوع می دهیم تا برای خود قضایت کند که آیا این مقاله ۲۵ صفحه ای، بقطعه کند و کاو، "فحاشی و ناسزاگوشی" است یا بحث سیاسی . منتهی میم-دال چنان از سک و لحن مقاله برآشته

که انگار بجز عبارات صمد راد در مورد شخص خود شد یگر هیچ چیز از مقاالت نفهمیده است . انگار از یک جا که نام خود را دیده چنان منقلب شده که نتا جای دیگری در مقاله که باز به نام خود برخورد کرده، اصلاً خطوط و عبارات را ندیده است ! و چنان از این سک و لحن رنجیده خاطر گشته که حتی در همین چهار صفحه هم به ضد و نقیض گوشی افتاده . هلاک در نخستین صفحه از اعتبار انقلابی تروتسکی صحبت می کند، ولی در صفحه بعد استدلال می کند که چون نوشته های تروتسکی متنبی میم-دال می خواهد جنبش کارگری ایران را بدان مسلح کند !

مبارزه استالینیزم و تروتسکیزم یا "دعای دسته بندیهای تروتسکی در مقابل دسته بندیهای استالین" ؟

برخلاف سایر مقالاتی که نتا بحال بدان اشاره شده، وی سخنرانی های راد بیو تیرانا و مقدمات انتشارات روزیه که صرفاً تکرار عامیانه تر و دست دوم مهماتلر قدیم استالینیزم علیه تروتسکیست هاست، مقاله عصر عمل شماره ۵، تحت عنوان "نکات درباره استالینیسم و آنچه استالینیسم" ، بقلم محمود نیکنام، بنظر می رسد که با هدف "واکسینه" کردن افکار در برابر "خطر تروتسکیزم" نوشته شده . بلکه بر عکس، نویسنده تقول خود از این دریچه که مسأله استالینیزم جزئی از مسائل امروز انقلاب ما و همه انقلاب ها است این مبحث را عنوان می کند (رجوع شود بصفحات ۲۴ و ۲۵) ولی چگونه عنوان کرد نیست؟ ما ابتدا صحبت نیکنام را، البته نه بهمان ترتیب و با همان تفصیل، در اینجا خلاصه می کنیم . نیکنام در طی این مقاله بکرات از "انحراف" حزب کموییست شوروی، "روینیونیسم در جامعه شوروی" ، "انحرافات از مارکسیسم شوروی" ، "انحرافات سیستم شوروی" ، "انحرافات عظیم استالین" ، "انحرافات زمان استالین" ، و نظریه آن صحبت می کند، ولی در هیچ کجا دقیقاً روشن نمی کند که منظور وی از این "انحرافات" چیست؟ شاید نیکنام چنین فرض می کند که ماهیت این "انحرافات" بر اکثر خوانندگات روشن است و فهم مشترکی از آنها از قبل وجود دارد . اگر چنین است انتباه بزرگی است که نتایج خود را در بررسی خود نیکنام هم نشان می دهد . خود نیکنام در چندین صفحه اول مقاله اش چنین توضیح می دهد که "ده ها سال وحدت گاذبی در زمینه سائل ایدئولوژیک مارکسیست در جهان حکم رفرازه بود ... هر صدای نقاد اندی با بر چسب آتنی سوتیسم و آتنی کمونیسم" مواجه گشته و هنوز به گوش کسی نرسیده، خفه میشد . (ص ۱۹) با این حساب واضح است در مورد مسائلی که نتا دیروز بحث آن "منفع" بود و نتازه این او اخراج امکان نقد علمی و برخورد جدی با آن فراهم آمده، چنین فهم مشترکی وجود ندارد ولازم می بود که نویسنده روشن کند که بنظر او این "انحرافات" اصولاً چه بود و چه هست؟ بهر حال، بنا به نیکنام این "انحرافات"، هرچه که منظور اوست و بعداً روشن تر خواهد شد، در زمان لنین هم در جامعه شوروی وجود داشت و خود لنین نه تنها به آنها معترف بود بلکه نتا آخر عمر بشدت با آنها مبارزه می کرد . ولی مرگ زود رس لنین باعث تسامح در هزاره با آنها و لهدار رشد آنها گردید (صفحات ۲۰ و ۲۱) . در گذشته مبارزات انفرادی و یا گروهی علیه این "انحرافات" محاکمه به شکست بودند زیرا که هزارین غالباً از پشتونه یک انتباه ملسوه برخورد اتفاوت نداشت (ص ۱۱) . ولی اکنون، تحت تأثیر یک سلسه عواملی که نیکنام در صفحه ۱۰ بر می شمرد و چندی از آنان را غفلت تر بحث می کند، امكان نقد علمی و برخورد جدی با روابط و شرایط همه جوایع و بالطبع با همه شخصیت ها - بدون هراس از تغیر وجود دارد (ص ۲۱) . منتهی در این برخورد باید متوجه بود که از چاله به چاه نیفتاد، یعنی تمام عایب، مغایر و نقصان ها را به یک فرد، استالین، منصب نکرد . فقط آنهایی که از تحلیل مشخص جامعه و روابط و شرایط

شخصیت در تاریخ، رشد و تحکیم بورکراسی در شوروی را به صفات یک فرد تقلیل می‌دهد، منتهی فرد لینین. برخلاف اپوزیسیون چپ و بین‌الملل چهارم که نقطه عطف را در رشد و تحکیم بورکراسی و ضریب تعیین کننده علیه مبارزات خد بورکراسی را شکست انقلاب در آورده است و بخصوص شکست انقلاب ۱۹۲۳ آلمان می‌شمارند، بنا به نیکنام منطقه زود رس‌لینین و تسامح در مبارزه با این "انحرافات" پس از مرگ وی بود که رشد و تحکیم این "انحرافات" را (اگرچه نه بروز آنها را باعث گردید) ادا^{۲۰}. در اینکه مبارزات ضد بورکراتیک در داخل حزب، و دولت شوروی با مرگ لینین یکی از قابل ترین رهبران خود را از دست داد شکی نیست. ولی بنا به نیکنام پس از مرگ لینین در این مبارزه تسامح شد. خواننده متوجه ماند که حزب بلشویک چگونه حزب انقلابی پرولتری بود که با مرگ یک رهبر آن‌ملکی از راه به بیرون افتد. چگونه بود که هیچ شخص دیگری از رهبران حزبی که نخستین انقلاب پرولتری را به پیروزی هدایت کرد متوجه این "انحرافات" بود؟ (و یا جرأت مبارزه نداشت؟) از رهبران حزب که بگذریم از هزاران هزار عضو حزب بلشویک، از آگاه ترین کارگران و روشنگرانی که از چنان تجربه غنی تاریخی گذاشته بودند، از اینان هم هیچ‌کدام بفکر مبارزه علیه رشد این "انحرافات" نیفتادند؟ چگونه این حزب انقلابی با مرگ یک رهبر یکباره دیگرگون شد؟ فراشید این دیگرگونی چه بود؟ امیدواریم نیکنام در مقالات بعدی خود به برخی از این سائل جواب دهد.^{۲۱} منتهی در اینجا باید اشاره کنیم که بنظر ما علت چنین برخورد غیرموقلاً نه و چیست؟ بعید می‌نماید که علت این باشد که نیکنام واقعاً از موافع تروتسکی و بین‌الملل چهارم در مورد استالینیسم می‌اطلاع است. و گرنه چگونه به چنین قضاوت قاطع‌العاده‌ای رسیده که "دعوای استالینیست‌ها" و تروتسکیست‌ها که هریک از دیگری زیاله‌ای می‌سازد به مارکسیست‌لینینیست‌ها ربطی ندارد.^{۲۲} (ص ۱۷) محتمل ترا اینست که خود نیکنام هم تحت همان فشارهای "تفکیرکننده"، که بدان اشاره می‌کند، لازم دانسته که فاصله خود را با تروتسکیزم، این "معصیت‌کبیره" دوران ما، حفظ کند و برای بحث استالینیسم ارجاسی پنجه سال اخیر تجربیات جنبش پارگری جهش‌زده و بد وران قبل از مرگ لینین رجعت کند، اما برای اینکه چنین جهش‌تاریخی توجیه پذیری‌اشد مبارزه اپوزیسیون چپ طیه رشد و تحکیم بورکراسی و بعداً مبارزات اپوزیسیون چپ بین‌الملل و بین‌الملل چهارم علیه استالینیسم می‌باید به "دعوهای بین‌المللی" استالینیست‌ها و تروتسکیست‌ها تقلیل یابد.^{۲۳} می‌باید جازان هزاران هزار اعضاً خود را با تروتسکیست‌ها محاکمات مکو و کشتارهای استالینیستی به دعوای "دسته بندی‌های تروتسکی در مقابل دسته بندی‌های استالین" تقلیل یابد. و آنوقت نیکنام از غلو نکردن در مورد نقش فرد در تاریخ و تحلیل مشخص جامعه و روابط و شرایط آن هم صحبت می‌کند!

ولی علت سیاسی این تحریف از جای دیگری سرچشمه می‌گیرد: از فهم نیکنام از پدیده استالینیزم. از نظر نیکنام استالینیزم عار است از یک سلسله "انحرافات" که، بدلیل شرایط جامعه شوروی و جهان، در شوروی امکان بروز یافت؛ با مرگ زود رس‌لینین در مبارزه با آنها تسامح شد؛ ولهذا این "انحرافات" به رشد خود ادامه داد تا بالآخره نجریه برقراری مناسبات تولیدی نوعی کاپیتالیستی در شوروی شد. و ما هم "همزمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود" باید ماهیت این "انحرافات" را بشناسیم تا خود مان هم پس از این انقلاب به سرنوشت شوروی (نوعی کاپیتالیسم) دچار شویم. یعنی تمام مسائل استالینیزم برای نیکنام معادل است با "انحرافات سیستم شوروی"، یعنی استالینیزم در محدوده "مرزهای یک کشور"؛ و ما هم باید این مسئله را مطالعه کنیم که مفاد این "انحرافات" در محدوده "مرزهای ایران" هم، آنهم پس از انقلاب، رخ دهد.

در درجه اول این سوال مطرح می‌شود که حالا در کشوری که این "انحرافات" رخ داده، چه باید کرد؟ اگرچه نیکنام تأکید می‌کند که "کلیه مسائل مارکسیسم مسئله ما هستند" (ص ۲۴)، ولی در طرح نکاتی درباره استالینیسم و آنچه استالینیسم حتی اشاره ای نیز به این مسئله تعلق نمی‌گیرد. ولی مهمنت از این اشکال، اینست که برای نیکنام مسئله استالینیزم مسئله "انحرافاتی" است که اگر ما از امور متوجه آن نباشیم ممکن است در فردای انقلاب به آن دچار شویم. اگرچه خود نیکنام می‌گوید که "این مسائل... مسائل فردای ما نیستند بلکه

آن عاجز مانند به چنین روشی متولی می‌شوند. بعیده نیکنام یکی از این گرایش‌ها تروتسکیست‌ها هستند که بقول او فرشته تروتسکی را برای جانشینی دیو استالین آماده دارند. بنا به نیکنام بنظر تروتسکیست‌ها اگر استالین به قدرت نرسیده بود، اوضاع بر وفق مراد می‌شد. تروتسکی با در رایت بی نظیر و نگر عیقش قادر بود کلیه مسائل جامعه را حل کند. هیچ مشکل مادی وجود نداشت که در مقابل ذهن تروتسکی تاب مقاومت داشته باشد. اشکال کار اینست که دسته‌بندی‌های تروتسکی در مقابل دسته بندی‌های استالین شکست خورد (صفحات ۱۶ الی ۱۸). برخلاف اینان، بعیده نیکنام، باید به این مساله بپردازیم که شرایط جامعه شوروی و جهان چه بوده اند که مجال بروز وشد چنین انحرافاتی را میدادند (ص ۱۸). اگر چنین برخوردی پیش‌گیریم، به این نتیجه می‌رسیم که مناسبات تولیدی جامعه شوروی اگرنه معرف کاپیتالیسم کلاسیک، لااقل عدتاً نمودار نوعی کاپیتالیسم است. یعنی استرتوکتورهای اساسی سرمایه داری حامل تغییرات آن است. و نیکنام وعده می‌دهد که این حکم را با یک تحلیل مارکسیست ثابت خواهد کرد (ص ۲۶).

از این حکم نهایی مقاله، که مامتناقانه چشم برآه اثبات آن هستیم، و بسیاری دیگر از اشارات ضمنی مقاله روشی می‌شود که در واقع منظور نیکنام از "انحرافات" همان است که لینین در نوشته‌های سال ۱۹۲۴، از آن تحت عنوان ناهمجارتی ها و ناواقعی بورکراتیک نام برد.^{۲۴} بنا به نیکنام تسامح مبارزه علیه این ناهمجارتی ها و اتحاطه‌های بورکراتیک پس از مرگ لینین منجر به رشد و تحکیم آنها و در دروره بعدی (البته در این قاله هنوز فراشید این رشد و تحکیم و نقطه تغییر کلیکی در این فراشید مورد بحث قرار نگرفته است) منجر به برقراری مناسبات از نوعی کاپیتالیسم در شوروی شد. ما فعلاً وارد بحث صحت یا سقم این نظریه نمی‌شویم. در مقاله صمد راد در شماره ۱ نکد و کاو به نکات اصلی این بحث اشاره شده است. ولی برای اینکه در این بحث اختلافات واقعی سیاسی روشی شود و این اختلافات در پشت کاربرد قولهای متفاوت لغوی آشفته نگرد، امیدواریم نیکنام در بحث خود به یک مسأله پاسخ روشی دهد: از این نتیجه گیری وی در مورد ما هبیت "نوعی کاپیتالیستی" شوروی چه نتایج عملی در مورد تکالیف انقلاب در شوروی و کشورهایی با رژیم‌های مشابه منتج می‌شود که با تکالیفی که بین‌الملل چهارم در استاند پروگراماتیک خود تحت عنوان انقلاب سیاسی در این کشورها طریق می‌گیرد، متفاوت است؟ در رابطه با دفاع از این دولت‌ها در مقابل هرگونه حطمه امپریالیستی چه نتیجه متفاوتی می‌گیرد؟ امیدواریم این همکار عصر عمل از طرح این معیار بسیار علی برای سنجیدن صحت و سقم مواضع سیاسی استقبال کند.

ولی قبیل از شروع بحث اصلی مان، تذکر یک نکته را لازم می‌دانیم. نیکنام که خود درباره "ضرات" دوران تحمیل و خفغان^{۲۵} و ضرورت آشکار درباره "مواضع تروتسکی و تروتسکیست‌ها در راه استالینیزم هیچ ابائی ندارد. به زعم وی تروتسکیست‌ها همه مسائل را در شخوص استالین خلاصه می‌بینند و بنا به آنان اگر "دسته بندی های تروتسکی در مقابل دسته بندی های استالین" شکست نخورد هبودند، اوضاع بر وفق مراد می‌شد (صفحات ۱۷ و ۱۸). هر خواننده‌ای که کوچکترین آشناشی ای با نوشته‌های تروتسکی، اپوزیسیون چپ و بین‌الملل چهارم درباره استالینیزم داشته باشد می‌داند که این حرف نیکنام در رست وارونه واقعیت است. خود تروتسکی مکرراً در مقالات و کتب متعدد به تجزیه و تحلیل ماهیت دولت شوروی و علی پیروزی بورکراسی استالینیستی پرداخت، و با رهارها دقیقاً بهمین سوال پاسخ مشخص داد که آیا پیروزی بورکراسی در شوروی را زایدۀ شخصات فردی استالین و بسا برای رهبران دولت شوروی بود و یا زایدۀ شرایط مشخص جامعه شوروی و تناسب نیروهای طبقاتی در مقاطعه مشخص از فراشده انقلاب جهانی. تا گونه برخی از این نوشته‌ها بفارس نیز ترجمه شده است (مثلًاً رجوع شود به ماهیت طبقاتی دولت شوروی و دولت کارگری، ترمید و بنایارتیزم، انتشارات طلیعه، مرداد ۱۳۵۴ ماه) در اینجا ترجمه یک نوشته کوتاه دیگر در این زمینه را ضمیمه این مقاله می‌کنیم ("استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد؟") درست بر عکس، این نیکنام است که با تمام هشدار دادن هایش درباره نقش

نشان داده و در نوشته های تشوریک نیز بارها فرموله شده ، از این قرارند :

- ۱ - بن بست نظام بورژوازی و آشتفتگی و سردرگمی طبقه حاکمه ؛
- ۲ - نارضایتی عمیق و وسیع خرد بورژوازی ، و بدنهال راه حل ریشه ای بودن این اقتدار ؛
- ۳ - آگاهی پرولتا ریا از این اوضاع غیرقابل تحمل و آمادگی وی برای فعالیت انقلابی ؛
- ۴ - برنامه روشن و رهبری محکم از جانب پیشگام پرولتری دوران ما ، از اوایل قرن بیست تا حال ، دوران جنگ و انقلاب است . به این معنی که بحران های منتج از تضاد های درونی خود سیستم سرمایه داری جهانی مکرراً به سه شرط اولی تحقق بخشیده است ، مکرراً بحران اجتماعی در این یا آن کشور ، جامعه را به دوراهی انقلاب پرولتری یا پیریت کشانده است . و آنچه که مکرراً فرصل های انقلابی را به شکست کشانده (چه در کشور های شبه مستعمره و مستعمره ، چه در کشورهای اپرالیستی و چه در سالهای اخیر در دولت های کارگری ناقص الخلقه نظری کشورهای اروپای شرقی فقدان عامل چهارم بوده است . بقول تروتسکی ، " شرایط عینی لازم برای انقلاب پرولتری نه تنها ' رسیده اند ' ، بلکه تقريباً شروع به گندیدن کردند . بدون یک انقلاب سوسیالیستی ، آنهم در دروره تاریخی آتن ، فاجعه ای تمامی فرهنگ بشربت را بخط مری - اند ازد . اکنون نوبت پرولتا ریاست ، یعنی عمدتاً پیشگامان انقلابی وی . بحران تاریخی بشربت در بحران رهبری انقلابی خلاصه شده است . " (برنامه انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی ، پات فایندر پرس ، ۱۹۷۳ ، ص ۲۳ - انگلیس) و مهمترین موانع بر سر راه حل این بحران تاریخی ، یعنی مهمترین موانع بر سر راه اکتشاف و پیروزی انقلاب جهانی ، رهبری سنتی رفمیست طبقه کارگر - سوسیال دمکراسی ، و احزاب سنتی کمونیست - استالینیزم - است . البته در مورد انقلاب مستعمراتی می باید مانع رهبری های بورژوا - تاسیونالیستی را هم اضافه کرد ، ولی تقريباً در تمام موارد سلطه رهبری های ناسیونالیستی دقیقاً ناشی از خیانت های استالینیزم بوده است . مثلاً سلطه جبهه ملی بر جنبش توده ای ملی کرد من صنعت نفت ، برآیند مستقیم سیاست های حزب توده ، چه در دروره قلی سازش با دولت و چه در دروره بعدی بكل پشت کرد ن بجا راه توده ای ، بود . هژمونی ناصیزم بر جنبش توده ای عرب را سیاست احزاب کمونیست عرب ، بخصوص پشت کرد ن آنها به بارزه علیه صهیونیسم و بعداً پرسیت شناختن دولت اسرائیل به پیروی از سیاست بورکارسی شوروی ، ممکن ساخت .

برای روشن تر شدن مطلب چند مثال اخیر را در نظر بگیریم . امر زه در چندین کشور اروپائی شرایط بحرانی وجود دارد . بطور مثال ایتالیا . از بحران شدید اجتماعی و سیاسی سالهای ۱۹۶۸-۶۹ تا بحال بورژوازی ایتالیا موقق به تحکیم سلطه خود و استقرار یک حکومت با ثبات نشده است . پرولتا ریا رزمندگی خود را مکرراً در اختسابات و سایر مبارزات نشان داده است . بحران اجتماعی چنان جامع شده که در جامعه ای با چنان نفوذ عمیق مذہب کاتولیک مسائل نظری طلاق و سقط جنین مسأله روز و مسأله قطبی شدن اقتدار اجتماعی شده است . در واقع آنچه که به بورژوازی اجازه بقای سلطه اش را داده نه توانائی وی در حکومت بر جامعه ، بلکه ناتوانی پرولتا ریا در عرضه راه حل خود به این بحران بوده است . و این ناتوانی دقیقاً در سیاست حزب کمونیست ایتالیا و هژمونی این حزب بر پرولتا ریا ایتنا- لیا نهفته است . بدون سیاست " مصالحه " تاریخی " حزب کمونیست ، که اکنون تبدیل به مصالحه " تاریخی حتی بدون وجود حزب کمونیست در حکومت شده ، ادامه حکومت حزب د مکرات مسیحی غیر ممکن است . برای انقلابیون ایتالیا مسأله استالینیزم یعنی ساله د رهم شکست این هژمونی و ساختن رهبری آلترباتیو انقلابی پرولتا ریا ایتالیا . یعنی مسأله برداشتن این مانع از سر راه پیروزی انقلاب .

و یا ترازی انقلاب شیلی را بخاطر آوریم . از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ شیلی شاهد برخاست مبارزات طبقاتی و ابتدارات انقلابی توده ای بود که از زمان پیروزی انقلاب کوبا تا حال در آمریکای لاتین سابقه نداشت . پس از پیروزی آنده در انتخابات ۱۹۷۰ شرایط مبارزات توده ای چنان بود که بورژوازی شیلی چاره ای نداشت جز آنکه به روی کار آمدن حکومت " اتحاد خلق " آنده تن دزدهد . این از نظر خود توده ها تغییر مسادعی در تناسب نیروها بود و دروره تازه ای از فعالیت ها و مبارزات شدید توده ای را آغاز کرد . تحت فشار این مبارزات ، حکومت آنده خیلی سریع تراز آنچه در برنامه اش بسود

مسائل امروز ما و مسائل امروز همه انقلابها می باشد " (ص ۲۵) ولی این را نه از این نظر می گوید که امروزه استالینیزم مانع تاریخی است بر سر راه پیروزی انقلاب جهانی ، بلکه از این نظر می گوید که اگر امروز این مسائل را بررسی نکنیم و از حالا نوع پیش گیری در مقابله ایمن " انحرافات " آنچه بعمل نیاوریم ، ممکن است فردا به جای بررسیم که بگوئیم کاش سر چشم را به بیل میگرفتیم (ص ۲۴) . خلاصه بگوئیم : " اگر نخواهیم به سرنوشت شوروی [نوع کاپیتالیسم] د چار شویم ، باید هم زمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود ، ما هیبت کنونی جامعه شوروی و ریشه های انحرافات را در بیابیم و از آنها درس آموزی کنیم . " (ص ۲۴) دقیقاً به این دلیل است که نیکنام مسأله استالینیزم را بصورت یکی از " کلیه مسائل مارکسیسم " می بیند که ما هم باید " هم زمان با حل مسائل فعلی انقلاب خود " (که قاعدتاً از نظر نیکنام مقوله ای کاملاً جدا و مستقل از استالینیزم است و گرنه حل هم زمان آنها به این صورت مطرح نی شد) در شناخت آن بکوشیم . ولی البته چون این سأله چندان اهمیت حیات فعلی ندارد این بررسی ماید در سطح معقول نه و معتقد صورت گیرد و نیکنام ما را از این برحدار می دارد که مبادا در این مطالعه بقیمت خالت از بررسی مسائل جامعه خود زیاده روی کنیم (صفحات ۲۶ الی ۲۴) . حالا این " حد متعادل و معقول " ، این تعادل بین مسائل فعلی انقلاب و مسائلی که اکنون باید مطالعه کنیم که مبادا فردا به آن د چار شویم را چگونه باید تعیین کنیم ، روشن نیست .

اشکال اساسی این فهم از استالینیزم دقیقاً در اینست که استالینیزم را صرفاً پدیده ای مربوط به دروره " پس از پیروزی انقلاب ما " ، مربوط به مسائل جامعه آینده در حال گذار (به سوسیالیزم) می بیند . حال آنکه برای کمونیست های انقلابی ، مسأله استالینیزم بصورت مسأله نفس پیروزی یا شکست انقلاب ، بصورت مسأله فعلی انقلاب ما ، مطرح است . نه بصورت معایین که ممکن است در آینده د وردستی گریان - گیر ما شود ، بلکه بصورت مانعی بر سر راه پیدایش و تکوین رهبری انقلابی مبارزات طبقاتی امروز .

همانطور که در قسمت قبلی اشاره کردیم و بعداً مفصل تر بحث خواهیم کرد ، شکست موج انقلاب در اروپا پس از جنگ جهانی اول ، تلفات عظیم ناشی از جنگ داخلی در روسیه ، عقب ماندگی گل - اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی این کشور ، منجر به پیدایش و سپس تحکیم بورکارسی و غصب قوهٔ سیاسی توسط این بورکارسی از شوراهای شد . هم زمان با اکتشاف این فراموش ، سیاست کلی دولت کارگری از چشم انداز انقلاب جهانی به " ساختن سوسیالیزم در یک کشور " ، از بسط انقلاب در آسیا و اروپا به حفظ شرایط موجود و مدارا با بورژوازی سایر کشورها ، تغییر کرد . بتدریج ، ابتدا ناگاهانه و در عکس العمل به فشارهای موجود و سپس آگاهانه ، نقش احزاب کمونیست در سایر کشورها بجهای رهبری مبارزه طبقاتی در این کشورها و براند اختن سرمایه داری و مک به دولت کارگری شوروی از این طریق ، اعمال فشار بر بورژوازی بمنظور " جلوگیری از حمله به شوروی " شد . کمینتن از وسیله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل به ابزار دیبلوماسی خارجی بورکارسی شوروی قرار و استالینیزم دقیقاً بمعنی پیشرفت مبارزه طبقاتی را در سطح جهان داده از جمله در خود شوروی تابع حفظ منافع موجود بورکارسی شوروی قرار دادن است . ولی این تغییر سیاست می باید در سطح ایدئولوژیک نیز توجیه مارکسیست نمایی بباید و در این راه توجیهات شوری - ک (ظواهر ایدئولوژیک استالینیزم) سوسیالیزم در یک کشور ، انقلاب دو - مرحله ای ، سیاست جبهه خلقی و سایر سیاست های سازش طبقاتی ، و بالاخره همزیست مسالمت آمیز و سوسیالیزم از طریق پارلمانی ، در پوشش " مارکسیزم - لینیزم " رسمی ، با تکیه به اعتبار انقلاب اکابر ، رهمنون عملکرد احزاب کمونیست ایتالینیزه شد . از این دوره بعد مکرراً احزاب کمونیست در موارد متعددی بجای رهبری مبارزه طبقاتی مستقیماً مسؤول شکست فرصل های انقلابی شدند . یعنی نتایج انحطاط بورکارانیک نخستین دولت کارگری شوروی صرفاً محدود به مزهای این کشور نیست ، بلکه از طریق نفوذ کمینتن در جنیش گاهانی کارگری ، و از طریق تحریف و تخریب تشوری انقلابی ، احزاب کمونیست نیز در این پروسه انحطاط از بیان متمرکز تجربیات انقلابی طبقه کارگر به یکی از مهمترین موانع راه پیروزی انقلاب پرولتری تبدیل شدند .

شرایط اساسی پیروزی انقلاب پرولتری ، که تجربه تاریخی مکرراً

مستقلان در اغلب کشورها - و تحت تأثیر عوامل متعددی که فعلاً مورد بحث ما نیست - بر سر مسائل گرهی جلوی راه جنبد شد عمل شروع به انقطاع از رهبری های سنتی گذشته کرد اند (استالینیزم / ناسیونا - لیزم / سوسیال دمکراتی) ، هنوز چنان در چارچوب "شوریک" گذشته گرفتار مانده اند که چنانچه این چارچوب بموقع شکسته نشد ، یعنی این قشر نوین پیشگام مبارزه طبقاتی موفق به تعمیم درسها لازم از تجربه خود آموزش از تجربیات گذشته مبارزات در سطح جهانی نشد ، این خطروجود دارد که این قشر بتدریج از پیشگام راه انقلاب به مانع این راه تبدیل شود .

با تمرکز بر یک مطلب که در دوره اخیر مورد بحث گرایش های مختلف اپوزیسیون بوده ، این نکته را دربال می کنیم . بحث بر سر " مرحله انقلاب ایران " البته تازگی ندارد ، ولی در سالهای اخیر از این لحاظ که بسیاری گرایش های سیاسی و علی الخصوص سازمان های مجاهدین خلق و چریک های فدائی خلق به این نتیجه رسیده اند که وجه تولید غالب در ایران [نوعی] سرمایه داری است ، جنبه های جدیدی از این مسئله به بحث وارد شده و علاوه بر آن این بحث - ها و در رابطه با مسائل فوری تری که مبارزین با آن مواجهند ، درباره اینکه اکنون " چه نوع جبهه ای لازم است " نتایجی اتخاذ شده .

سازمان مجاہدین خلق در " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک " پیشنهاد می کند که اکنون زمان تشکیل " جبهه واحد توده ای مرکب از تمام نیروهای خلقی وارد در جبهه نبرد علیه رژیم مزدور شاه خائن و اریابان امپریالیستش " فرارسیده ، و تشکیل این جبهه را اولین قدم علی در راه وحدت کلیه نیروهای مارکسیست-لنینیست معتقد به خط مشی مسلحانه و برای رسیدن به هدف تشکیل حزب کمونیست ایران بر می شمارد . رجوع شود به صفحات ۴۷ الی ۵۸ ، چاپ دوم ، آبان ۱۳۵۴ .

ولی سازمان چریک های فدائی خلق براین عقیده است که اکنون زمان وحدت سازمان های انقلابی خود را فرارسیده ، زیرا که هنوز سازمان هایی که هر یک معرف یکی از طبقات انقلابی (که تشکیل دهنده) جبهه واحد خدا پیریالیستی خواهد بود (باشند کاملاً شکل نگرفته اند و رابطه ارگانیک با طبقه خود پیدا نکرده اند . در نتیجه تشکیل جبهه واحد خدا پیریالیستی فعلانه منتفی است و آنچه مطرح است کوشش در راه وحدت کامل نیروهای مارکسیست-لنینیست و همکاری هرچه بیشتر نیروهای مختلف انقلابی در عمل مشخص است . رجوع شود به سرمهال شماره ۶ ، نشریه نبرد خلق .

و در نهایت دیگر طیف اپوزیسیون ، حزب توده مدتقی است که کرنای تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری را ، که حتی سرمایه داران بزرگی را که بدليلی گویا مخالف استبداد شاه هستند اگرچه مخالف استبداد بطوط کلی نیستند در برخواهد گرفت ، دیدن آغاز کرده است .

گروه های بینابینی نظیر طرفداران [بهمن شوریک نیز در این باره " زده ترین " مواضع را اتخاذ کرده اند . از یک سو نظیر حزب توده معتقدند که " تضاد عده تضاد خلق ما با دیکتاتوری رژیم " است و نیروهایی در جامعه ایران وجود دارند که اگرچه به " انقلاب دمکراتیک " علاقه ای ندارند ولی مخالف " دیکتاتوری فردی " هستند [لاید به " دیکتاتوری دسته جمعی " علاقه دند] و باید از همه عوامل ضد دیکتاتوری ، " خواه مترقب ، خواه مترجم [کذا] " ، برای پسیج زحمتکشان یعنی نیروی عده انقلاب دمکراتیک توده ای ، استفاده کنیم " . ولی از سوی دیگر معتقدند که از آنجا که همکاری ما با این نیروها " کوتاه مدت " خواهد بود نیازی به " تشکیل یک جبهه واحد رسمی " با این نیروها نیست . " ضرورت تاریخی " خواه ناخواه ما را با این عوامل و نیروهای ارتقای در یک مبارزه ضد استبدادی و ضد - استعماری ، اگرچه نه بر مبنای یک برنامه انقلابی دمکراتیک ، همراه و متحد خواهد ساخت ! رجوع شود به نوゼد بهمن شوریک ، شماره ۶ ، دیماه ۱۳۵۴ ، صفحات ۱۰۶ الی ۱۰۸ .

من بینیم که درباره یک مطلب حیاتی ، یعنی قدم بعدی که در - مقابله مبارزین است و شکل تشکیلاتی که باید بخود بگیرد ، با پیشنهادهای متفاوت و متناقضی روپرور هستیم . پس تکلیف چیست ؟ چگونه می توان از میان این پیشنهادات مختلف صحیح را از ناصحیح بازناخت ؟ واضح است که از دیدگاه یک انقلابی مارکسیست چنین شناختی فقط می تواند از یک شناخت صحیح از ماهیت انقلاب منتج شود ، یعنی با تشخیص

مجبر به اجرای بسیاری اصلاحات شد ، که بنویس خود قطبی شدن جامعه را تشدید کرد . بورژوازی شروع به سروسامان دادن اوضاع خود و جستجوی راه های تدارک ضد انقلاب کرد . دسته های افراطی علیاً به سازماندهی گروه های تروریست ضد انقلابی پرداختند . در برای ر این سیاست بسیاری ایز " سخن می رانند " احتراز نیروهای نظامی برای قانونی بسته " سوسیالیزم " سخن می رانند و " بیطریف بودن ارش " را می ستونند . ولی علی‌غم یافتن این احزاب در دستی نزدیک دستگاه دولتی بورژوازی ، مبارزات توده ای خود منجر به ظهور نطفه های ارگان های قدرت پرولتاری شده بود (گوردن های صنعتی و کوماندوهای محله ای) . در مقابل این چنین قطبی شدن جامعه و ظهور اولین نطفه های قدرت دوگانه رهبران " اتحاد خلق " از رهبران ارش دعوت کردند که با پیوستن به حکومت در این " اغتشاش " میانجی گری کنند و بدین ترتیب راه را برای ضد انقلاب سپتاپر ۱۹۲۳ باز کردند . راه قانونی به سوسیالیزم " تبدیل به " راه قانونی به ضد انقلاب " شد . از نظر نیروهای چپ اقلالی در شیلی سواله استالینیزم (و رفمیزم سنتی) همین سائل شکست یا پیروزی انقلاب بود .

متأسفانه مثال انقلاب های شکست خوده و فرصت های از دست رفته در طی قرن اخیر مکررند . انقلاب دوم چین ۱۹۲۵-۲۷ ، پیروزی فاشیزم در ایتالیا و آلمان ، انقلاب اسپانیا ۱۹۳۶ ، امواج انقلاب که پس از جنگ جهانی دوم هم در اروپا و هم در بسیاری از کشورهای مستعمره و شبه مستعمره (از جمله ایران و یونان) به شکست انجامید - اینها آن تجربیات هستند که باید از آن بیاموزیم تا خود مان هم - دوباره - " بهمین سرنوشت دچار شویم " .

و اهمیت این درس آموزی در چیست ؟ آیا به این خاطر است که تروتسکیست ها کینه فردی علیه استالین دارند ؟ یا به این علت است که ما خوشمان می آید بر سر " شوریای سر رفت " جنجال برآورده بیندازیم ؟ یا تاریخ نگاران و سوسایس هستیم که میخواهیم " نگاهکاران " تاریخ پسزای خود محظوم شوند ؟ اهمیت این درس آموزی فقط از این نظر نیست که استالینیزم مسؤول تاریخی این شکست ها بوده است ، و اهمیت آن فقط از این نظر نیست که هنوز ، حتی پس از دوده هیجان شدید شوند : استالینیزم ، در بسیاری کشورها احزاب استالینیست احباب توده ای طبقه کارگر هستند و در این موقعیت اند که به مبارزات طبقاتی لطمه های شدید وارد آورند . از همه اینها مهمتر ، در شرایط فعلی ، اینست که این سلطنت تاریخی استالینیزم در پیچاه حال اخیر بر جنبش جهانی کارگری و کوشش این بورکراسی در توجیه سیاست های ضد انقلابی خود در پوشش " مارکسیزم-لنینیزم " و با تکیه به اعتبار انقلاب اکبر ، چنان اغتشاشی در تاریخ انقلابی ، در دست آورده های تحریبیات انقلابی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی ، بوجود آورده که :

اولاً - حتی در کشورهایی که احزاب کمونیست آن ، با ریشه و منشاء کمینتن استالینیزه شده ، در طی فراشند انقلاب در عمل بر سر سائل گرمه ای که بالغور جلوی راه انقلاب بود با میراث گذشته خود قطع رابطه کردند و توانستند انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی به پیروزی رهبری کنند [بهترین مثال های مورد نظر انقلاب سوم چین و انقلاب پیتام است] - از آنجا که این انقطع بطور تجربی ، قدم بقدم و تحت فشار شرایط عینی صورت گرفت ، حتی این احزاب کمونیست هم نتوانسته اند چکیده در سهای اساسی انقلاب خود را بروشند عرضه کنند و این انقطع را آگاهانه گسترش دهند و در نتیجه از یک سو نتوانسته اند آن نقش را که بالغفل می توانستند و می باشد در ایجاد رهبری های انقلابی پرولتاری در سطح جهانی ایفا کنند بعده بگیرند (مقایسه کنید نقش رهبری حزب کمونیست چین را در کمک آگاهانه به ساختن رتبری انقلابی در سطح جهان با نقش حزب بلشویک پس از پیروزی انقلاب اکبر و بنیان گذاری کمینتن او از سوی دیگر اگرچه قدم اول انقلاب سوسیالیستی - یعنی کسب قدرت سیاسی در سطح ملی - را با موفقیت برداشتند ، ولی راه را برای انحطاط بعدی انقلاب بازگذاشتند . انحطاط انقلاب چین و انعکاس آن در تکامل (انحطاط) " اندیشه مائوتسه دون " گوباترین شاهد براین مدعا است .

و ثانیاً - و این مورد نظر بحث فعلی ماست - این تحریف و تخریب دست آورده ای تحریبیات مبارزه طبقاتی - با اثبات انتقام اکبر - چنان اثر عقیقی گذاشته که حتی گرایش های نیز که امروزه

به پیشبرد مازه برای آن خواست مشخص کمک می کند . این امری است ابتدائی که تشخیص آن احتیاج به مارکسیست بودن هم ندارد . آنچه در تشکیل این جمهوری ها مطرح است این فرض و بینش است که تحقق آن تکلیف های دمکراتیک و ضد امپریالیستی با منافع طبقاتی و نظامی طبقاتی ای که می تواند کلیه نیروهای داخل جمهوری را دربرگیرد تضادی ندارد و بنابراین حول آن برنامه واحد دمکراتیک و ضد امپریالیستی در مرحله دمکراتیک و ضد امپریالیستی کلیه این نیروها دریک جمهوری می توانند متحد شوند . سعی می کنیم با یک مثال مفاده از واقعیت شرایط ایران این مسئله را روشن کنیم . بی شک همه گرایش هایی که طرفدار نوعی بینش مرحله ای انقلاب هستند قبول دارند که تکلیف ارضی یکی از تکالیف دمکراتیک انقلاب است، جزئی است از " برنامه دمکراتیک " و قابل حل در " مرحله دمکراتیک " انقلاب و با اتحاد سایر نیروهای مشترک در " جمهوری دمکراتیک " ولی شرایط در روزهای ایران چیست ؟ طابق آمار رسمی خود دولت ایران در پایان سه مرحله اصلاحات ارضی بیش از ۱/۵ میلیون خانوار زمین های کمتر از ۵ هکتار دارند، حال آنکه حدود بیست هزار مالک هریک بیش از ۵۰ هکتار زمین در اختیار دارند . باز هم طابق منابع دولتی دهقانانی که کمتر از ۵ هکتار زمین دارند و بخصوص آنها که کمتر از ۵ هکتار زمین دارند عده ای برای معاشر خود کشت می کنند ، یعنی صرفاً زندگی بخور و نمیری از یک تنگه کوچک زمین می گذرانند . از طرف دیگر فقط اقلیتی از زمین های بزرگ را واحد های واقعاً مکانیزه و مدرن کشاورزی تشکیل می دهد و اکثریت آن زمین هایی است که مالکین بزرگ با استفاده از هزار و یک " استثنایات " قانون اصلاحات ارضی و حقه بازی های ادای وغیره هنوز بشکل سابق برای خود نگهدارشاند . واضح است که یک جنبه اساسی از حل تکلیف ارضی پایان دادن به چنین اوضاعی است . و این تنها از طریق سازمان دادن دهقانان تهییست و کم- زمین به حول خواست های مشخص خودشان ، برای حل مسئله خودشان و با پیشبرد مازرات آنها ممکن است . یک راه ساده و قدم اولیه در این راه که برای خود دهقانان نیز راه محسوس و ملموس است غصب زمین های بزرگ تقسیم شده و توزیع بلاعوض آن بین دهقانان است و بی شک در دوره بعدی اوج مازرات طبقاتی در ایران این مسئله طرح خواهد شد . ولی در همینجا این اکلان وجود دارد که مابین " نیروهای دمکراتیک " اصطکاک منافع رخ دهد . در ایران ، نظری اغلب کشورهای شبه مستعمره ، اغلب بورژواها زمین دار هم هستند و بالعکس . از جمله بسیاری از آنها که " بورژوازی ملی " نام نهاده شده اند . بخصوص که اخیراً برخی گرایش های اپوزیسیون ایران از جمهوری طرفداران نوزده بهمن شوریک به این نتیجه رسیده اند که منظورشان از " بورژوازی ملی " بورژواهایی است که سرمایه شان " بزرگ " نیست . ولی بسیاری از این بورژواها زمین داران " نه بسیار بزرگ " هم هستند . درنتیجه باحتمال قوى با اوج مازرات طبقاتی در روزهای این مسئله بسیار علی مطرح می شود که آیا دهقانان حق دارند زمین های متعلق به زمینداران " نه بسیار بزرگ " را غصب کنند یا نه ؟ و در این شرایط آن سازمان کمونیستی که خود را در چارچوب تشکیلاتی و برنامه ای مرحله " دمکراتیک " انقلاب حس کرده است با یک دروازه بسیار ملموس روپرتوست : یا باید با پیروی از گرایش عینی پیشبرد مازرات طبقاتی این چارچوب را بشکند و دهقانان را به غصب زمین ها رهبری کند و یا باید جلوی مازرات طبقاتی را بگیرد . و از این قبیل در تاریخ بسیار دیده ایم . نظری سیاست حزب کمونیست چین دریک دوره از انقلاب چین که با تعمیم اصلاحات ارضی در زمین های " ضد امپریالیستی " مخالفت کرد . ولی حالا فرض کنیم که حتی چنین اصطکاکی هم رخ ندهد ، مثلاً به این علت که اصلاد را ایران بورژوای " طی " زمیندار وجود ندارد و یا این " بورژوازی ملی " بخاطر حفظ اتحاد با سایر طبقات خلقی جمهوری حاضر بقداکاری باشد و فقط به بورژوا بودن رضایت دهد . درینجا هم مسئله خاتمه پیدا نمی کند ، زیرا حل تکلیف ارضی با توزیع زمین ها تازه آغاز می شود . فرض کنیم که بهر خانوار دهقانی حدود ۵ هکتار زمین می رسد (۱۱ین رقم تقریباً رقمی است که از محاسبات آمار دولتی بدست می آید) این تازه اول کار است ، جنبش دهقانی که به چنین دستاوردهای نایل آمده باید بفر کار سازمان - دهی تولید و رفاه دهقانان باشد . بسته به اینکه مازره طبقاتی تا چه حد اکتشاف یافته باشد و بخصوص نفوذ سازمان های سیاسی

اینکه در مقابل جامعه یک سلسله موانعی وجود دارد که سد راه پیشرفت آن شده ، باعث بحران های متناوب یا همیشگی اجتماعی می شود و در تحلیل نهایی (و فقط در تحلیل نهایی انسانی از اینست که اکتشاف نیروهای مولده دریک دوره " مشخص در تضاد افتاده است با مناسبات تولیدی ای که مبنی بر سطح قبلي ای از اکتشاف نیروهای مولده بوده است و اکنون مانع راه رشد بیشتر آن شده . **تکالیف انقلاب** چیزی نیست جز برد اشنون این مانع . بطور مثال چنانچه بگوییم وحدت ملی عرب یکی از تکالیف انقلاب عرب است یعنی با تجزیه و تحلیل ازرا - یط مشخص دنیای عرب به این نتیجه رسیده ایم که اشتغال مردم عرب مابین دولت های مختلفی که هر کدام به نوعی زایده و پرورد **میستم** امپریالیستی در دوره " مشخص بوده اند مانع راه پیشرفت جامعه عرب است و برای این پیشرفت لازم است که به این اشتغال خاتمه داده شود ، این مانع از سر راه برد اشته شود . واضح است که این تکالیف انقلاب را در هر مورد مشخص فقط با " تحلیل شخص از شرایط شخص " می توان تعیین کرد . دوین مسئله ای که در رابطه با شناخت ما هیئت انقلاب مطرب می شود ماهیت مناسبات اجتماعی است که در آن چارچوب این تکالیف قابل تحقق باشد ، یا بعبارت دیگر **ما هیئت دولت** که قادر به برد اشتن این مانع و حل این تکالیف باشد . با روش شدن این دو ، تکالیف انقلاب و ماهیت دولت ، آنگاه نقش طبقات و اقتدار اجتماعی مختلف وبالا نوشته برناامه های سیاسی متفاوت را ، که هریک در تحلیل نهایی منعکس منافع طبقاتی مشخص هستند اگرچه الزاماً و بلاواسطه رابطه یک بیک میان این برناامه ها و آن طبقات موجود نیست ، می توان سنجید . چنانچه از این نقطه شروع ابتدائی ولی اساسی حرکت کنیم آنوقت فوراً روش می شود که مرحله بندی انقلاب فقط در صورتی میتواند مطابق با گرایش های عینی مازره طبقاتی باشد . - یعنی توجهی و ساخته ایدئولوژیک (و درنتیجه کاذب ، خواه آگاهانه و خواه ناگاهانه) نه ابوده ، بلکه با شناخت این گرایش ها رهنمای عمل انقلابی باشد . - که در واقع تحقق یک یا چند تکلیف انقلاب در چارچوب یک نظام اجتماعی ، متمایز از سایر تکالیف انقلاب که در چارچوب نظام اجتماعی دیگری قابل - تحققند ، ممکن باشد . مثلاً مرحله بندی انقلاب ایران به دو مرحله دمکراتیک (کنهنه یا نوبن) و سوسیالیستی فقط وقتی واقعاً معنی دارد که تحقق تکالیف دمکراتیک انقلاب در چارچوب مناسباتی و در نتیجه تحت د ولش متمایز از د ولت پرولتی که تحقق تکالیف دران گذاریه جامعه کمونیستی را به عهده می گیرد واقعاً امکان پذیر باشد . و یا تعیین مرحله ای تحت عنوان مرحله " ضد دیکتاتوری ولی نه هنوز دمکراتیک و ضد امپریالیستی " (تا چه رسید به سوسیالیستی) ، واضح است تحقیق از نتیجه این مرحله بندی انقلاب ایران به دو مرحله دمکراتیک (کنهنه یا نوبن) و سوسیالیستی فقط وقتی واقعاً معنی دارد که تتحقق تکالیف دمکراتیک انقلاب در چارچوب مناسباتی و در نتیجه تحت د ولش متمایز از د ولت پرولتی که تتحقق تکالیف دران گذاریه جامعه کمونیستی را به عهده می گیرد واقعاً امکان پذیر باشد . و یا تعیین مرحله ای تحت عنوان مرحله " ضد دیکتاتوری ولی نه هنوز دمکراتیک و ضد امپریالیستی " (تا چه رسید به سوسیالیستی) ، واضح است نتیجه این مرحله بندی صرفاً بیان ضرورت برانداختن رژیم دیکتاتوری شاه باشد . و از نظر طراحان این مرحله نیز چنین نیست . بلکه بدین معنی است که اولاً رژیم دیکتاتوری شاه یکی از موانع اساسی در مقابل بازه طبقاتی است و برد اشتن این مانع تکلیف این مازرات است (که در این شکنی نیست او ثانیاً این تکلیف بدون اینکه مازرات طبقاتی با چارچوب نظام بورژوازی فعلی تصادم پیدا کند و یا حتی با چارچوب حکومتی دیکتاتوری بورژوازی) تناقض داشته باشد ، و یا حل سایر تکالیف سیاسی و اجتماعی را در فرازش خود طرح کند ، امکان پذیر است . منطبق با چنین بینشی از مرحله بندی حل تکالیف انقلاب ، مسئله برناامه های مختلف که مناسب مراحل مختلفند و جمهوری های مختلف که متشکل از نیروهای طبقاتی متفاوتند برای هر مرحله " مشخص و متمایز مطرح می شود : برناامه دمکراتیک و ضد امپریالیستی و برناامه سوسیالیستی ، جمهوری (رسمی یا غیر رسمی) ضد دیکتاتوری و جمهوری دمکراتیک و ضد امپریا - لیستی (ولا بد اگر بالآخره " روزی از روزگار نوبت مرحله سوسیالیستی هم فراپرسد جمهوری سوسیالیستی) . دوباره باید تأکید کنیم که در اینجا منظور از برناامه دمکراتیک و ضد امپریالیستی صرفاً مجموعه جبری ای از تکالیف و خواست های دمکراتیک و ضد امپریالیستی نیست . این تکالیف و خواست های در برناامه هر سازمان کمونیست انقلابی جای خود را دارند . بلکه چنین تقسیم بندی معنی وجود وحدت برناامه ای متعارف و مستقبل بین تکالیف و خواست های دمکراتیک و ضد امپریالیستی از یک طرف ، و تکالیف سوسیالیستی از طرف دیگر است . و همچنین مسئله ضد دیکتاتوری صرفاً جمهوری دمکراتیک و ضد امپریالیستی و یا جمهوری ضد دیکتاتوری صرفاً بیان این مطلب نیست که بر سر خواست و یا تکلیف مشخص نیروهای اجتماعی مختلف ممکن است بحرکت درآیند و اتحاد این نیروها در عمل

مشخص شکل می‌گیرد و کلیه اقشاری را که در آن مبارزه مشخص در-
گیرند شامل می‌شود . کلیه سازمان‌های سیاسی استقلال تشکیلاتی
و سیاسی خود را حفظ می‌کنند و پیشبرد مبارزه مقید و مشروط به
"حفظ اتحاد" نیست، بلکه بر عکس اتحاد در خدمت این پیشبرد است.
و در طی این چنین مبارزاتی حزب کمونیست انقلابی، با مبارزه‌ای دئولو-
ژیک و نشان دادن راه علی پیشرفت مبارزه ، خواهد توانست توده‌ها
را از سلطاید دئولوژیک و سازمانی سایر طبقات و برنامه‌ها جدا کند .
حال اگر به مثال "ضورت برانداختن رژیم دیکتاتوری شاه " برگردیم
می‌بینیم که فرق این دو برخورد در عمل چیست . حزب توده پیشنهاد
می‌کند که برابر حق این هدف لازم است جبهه‌ای تشکیل بد همیم که
کلیه نیروهای ضد رژیم شاه را در بیرونیم، از جمله سرمایه داران بزرگ
را که مخالف استبداد شاه هستند . در درجه اول واضح است که
"برانداختن رژیم شاه " صرفاً یک خواست مشخص نیست، بلکه مسئله
قدرت دولتش و یا لااقل شکل حکومت را مطرح می‌کند . واضح است
که چنین مسئله‌ای اولاً در شرایط اوج و حدت مبارزات طبقاتی مطرح
می‌شود و تحقق آن مستلزم چنین حدت است و به این سادگی ها و با
چند شعار و سرمهاله دنیا صورت عمل نخواهد یافت . و ثانیاً بمحض
اینکه مسئله برانداختن رژیم شاه واقعاً مسئله روز مبارزه طبقاتی
 بشود در همان حال مسئله اینکه چه حکومت و چه دولتش جانشین
آن شود مطرح خواهد شد ، یعنی مسئله اینکه کدام طبقه حاکم اجتماع
است . واضح است که در چنین حالی جبهه فوق الذکر، اگر واقعاً
معنی یک جبهه باشد، می‌باید جواب واحدی در مقابل سوال فوق
ارائه دهد . ولی این جواب چه می‌تواند باشد جز جواب "سرمایه-
داران بزرگ" در این جبهه ؟ آیا این "سرمایه داران بزرگ ضد شاهی"
به جواب طبقه کارگریه این سوال رضایت خواهد داد ؟ حزب توده
خوب آگاه است که این مسئله مطرح است و جوابش را هم از حال آماده
دارد : برقراری رثیعی از نوع رژیم فعلی یونان ! از همین حالا برای جلب
رضایت "سرمایه داران بزرگ" ضد شاهی" ، به آنها قول می‌دهد که
مبارزه طبقاتی را در چارچوب "رژیم نوع یونان" حبس خواهد کرد (البته
اگر زوش برسد و مبارزه طبقاتی خود حزب توده را کنار نزد و داغان
نکند) . حال آنکه برخورد انقلابی از قبیل برآیند مبارزه طبقاتی را مشروط
و محدود به چشم انداز بورژوازی - آنهم از این نوع که حزب توده
مطرح می‌کند ! - نمی‌کند . اینکه پس از برانداختن رژیم دیکتاتوری چه
حکومت و دولتش برقرار خواهد شد از قبیل قابل پیش‌بینی "نجومی"
نیست - تعیین کنند تا سبب نیروهای طبقاتی در فراش خود مبارزه
است . ولی هدف کمونیست‌ها ای انقلابی برقراری "رژیم نوع یونانی"
نیست . هدف آنان برقراری حکومت پرولتاری است، زیرا که بدون آن خود
خواست‌های پرولتاریا و سایر اقشار تحت ستم که با مبارزه خود بر-
انداختن رژیم را ممکن ساخته اند قابل تحقق نخواهد بود .

چیزی این تجربه حیاتی و اساسی مبارزه طبقاتی در اوایل قرن
پیشتر در رابطه با چشم انداز انقلاب روسیه در شوری انقلاب م Dao
فرموله شد (رجوع شود به نتایج چشم‌اندازها، نوشته تروتسکی،
انتشارات طلیعه، ۱۳۰۵) . این تداوم بین تحقق تکالیف دمکراتیک
و تکالیف سوسیالیستی فقط یک جبهه از این شوری است . دو مبنی جنبه
تداوم مربوط به خود جامعه در حال گذار است . یعنی انقلاب سوسیا-
لیستی با کسب قدرت سیاسی تازه شروع می‌شود . تا گذاریه جامعه
کمونیستی، در طی مبارزه داخلی مداوم، همه مناسبات اجتماعی
دستخوش تغییر و تبدیل خواهد شد . و سومین جنبه آن مربوط به
تداوم انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی است، یعنی خصلت
بین الطی بودن انقلاب سوسیالیستی . بقول خود تروتسکی، "انتنا -
سیونالیسم یک اصل مجرد نیست بلکه انعکاس شوریک و سیاسی خصلت
اقتصاد جهانی، تکامل جهانی نیروهای تولیدی و مقیاس جهانی مبارزه
طبقاتی است . انقلاب سوسیالیستی در زمینه علی آغاز می‌گردد ولی
نمیتواند در این زمینه تکمیل گردد . استقرار انقلاب پرولتاریائی در چهار
چوب ملی فقط میتواند یک حالت موقتی داشته باشد حتی اگر همانطور
که تجرب اتحاد شوروی نشان دادند، بطور طویل‌الدت . در یک
دیکتاتوری پرولتاریائی ایزوله شده، همراه با موقوفیت‌های کسب شده،
تضادهای داخلی و خارجی بطور اجتناب ناپذیری رشد خواهد نمود .
کشور کارگری اگر ایزوله بماند سرانجام قربانی این تضادها خواهد
شد . تنها راه نجات آن فقط در پیروزی پرولتاریا در کشورهای پیشروند

مختلف در میان دهقانان چگونه باشد معنی است این سازمان‌های
آشکال متفاوت بخود بگیرد : از بجهه برداری واحد های دهقانی
انفرادی تا ایجاد شرکت‌های تولید تعاونی (منظور شرکت‌های واقعی
تعاونی و تحت کنترل دمکراتیک کمیته‌های دهقانی است، نه آنچه
امروز در ایران به این اسم وجود دارد) . در هر صورت یک مسئله فوری
مسئله اعتبار بانکی خواهد بود . بدون اعتبار کافی مالکیت زمین هیچ
دردی را دوا نمی‌کند . دهقانان بسرعت زیربار قروض سنگین به بانکها
یا رباخواران زمین خود را ازدست می‌دهند . شرکت‌های دهقانی
در نظره خفه می‌شوند . در چنان شرایط مبارزه طبقاتی طبیعی است
که راحت ترین راه حل این مسئله اینست که جنبش دهقانی دست
تعاونی بسوی جنبش کارگری در شهرها دراز کرده ، خواستار ملی کردن
بانک‌ها و آوردن آنها تحت کنترل ارگان‌های که نماینده "منابع
کارگران و دهقانان باشد" بشود . از این طریق براحت اعتبار کافی
در اختیار کمیته‌های دهقانی می‌تواند قرار گیرد . ولی واضح است که
چنین اقدامی بهیچوجه در چارچوب "برنامه دمکراتیک" نمی‌گنجد .
از این "بدتر" بی‌شک موجب ترهیب و رميدن "بورژوازی ملی" خواهد
شد . دوراه بیشتر نمی‌ماند : یا شکستن چارچوب بورژوازی و یا تسليم
به "بورژوازی ملی" و خفه کردن جنبش دهقانی . البته ممکن است
بعض ها این را "سناریویی زائیده تخیلات مالیخولیای روشنگریان
تروتسکیست" بخوانند . به اینان توصیه می‌کیم که نگاهی به همین
چند سال اخیر تجربه مبارزات طبقاتی در پرنقال بین‌آزاد و ارتیاط
مبارزات دهقانان کم زمین و کارگران کشاورزی را با ملی کردن و کنترل
کارگری کارخانجات تهیه کود شیمیایی و ابزار کشاورزی و بانکها بینند
تا شاید کمی با واقعیات مبارزه طبقاتی آشنا شوند . تجربه مبارزات
طبقاتی در قرن اخیر، چه از طریق مثبت یعنی در مورد انقلاب‌های
پیروزمندی نظری انقلاب چین، ویتنام، و کوبا ، و چه از طریق منفی
یعنی شکست مکرر انقلاب مستعمراتی در بسیاری از کشورها، بکرات
ثابت کرده که در عصر امپریالیزم تحقق تمام و کمال تکالیف بورژوا-
دمکراتیک و ضد امپریالیستی در چارچوب مناسبات بورژوازی ممکن نیست
و بنابراین تقسیم انقلاب به دو مرحله مختلف، با برنامه‌های مختلف
و آرایش نیروهای طبقاتی جبهه ای متفاوت، با گرایش‌های عینی و دینا-
میک واقعی مبارزه طبقاتی مغایرت دارد و پیروی از چنین پیشی در عمل
منجر به شکست مباروه می‌شود .

ولی آیا این بدین معنی نیست که تکالیف دمکراتیک و ضد امپریا-
لیستی "عده" نیستند و فقط مبارزه برای تکالیف سوسیالیستی مطرح
است؟ و بدین معنی نیست که طبقه کارگر در این مبارزه یاورانی ندارد
و باید به تنهایی این مهم را به انجام رساند؟ اگر چنین باشد پس
انقلاب در کشورهای شیوه مستعمره امری بس دشوار خواهد بود، زیرا واضح
است که در این کشورها طبقه کارگر بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل
می‌دهد و یک تنه بجنگ بقیه جامعه رفتن کار سهلی نخواهد بود .
مبارزه طبقه کارگر منزوی مانده، می‌باید طبقه کارگر کشورهای شیوه-
مستعمره چشم به پرولتاریای صنعتی کشورهای متropolipol بد و زد و منتظر
بماند تا انقلاب پرولتاری در این کشورها به کمک پرسد و باصطلاح "انقلاب
از خارج وارد" شود . اینها آن نوع کارکاتوری است که اغلب طرفداران
"چند مرحله" بودن انقلاب از موضعی که دریلا بحث شد ساخته اند .
حال آنکه معنی برخورد فوق بهیچوجه این نیست . درست بر عکس .
بحaran اجتماعی به انواع و آشکال متفاوت خود را متعکس می‌کند . اقشار
مختلف تحت ستم عموماً با مبارزه حول ستم مشخص خود شروع به حرکت
می‌کنند . مبارزه در راه تکالیف ضد امپریالیستی و دمکراتیک دقیقاً به
این دلیل که این تکالیف در چارچوب مناسبات بورژوازی قابل تحقق
نیستند گرایش عینی دارد که با خود نظام سرمایه داری تصادم پیدا
کند و دقیقاً نقش حزب کمونیست انقلابی را در راه تکالیف ضد امپریالیستی
گرایش بتواند این مبارزات را با هم و با مبارزات پرولتاریا علیه سرمایه
تلغیق داده ، بسته برانداختن دولت بورژوازی و برقراری دولت پرولتاری
هدایت کند . و در این راه کلیه اقشاری که در این مبارزات دستگیرند
متعدد بین عینی پرولتاریا هستند . منتهی این اتحاد اتحادی است در
عمل مشخص، اتحادی است در خود مبارزه بدون محدود کردن مبارزه
به چارچوب برنامه‌ای طبقه دیگری جز پرولتاریا . یعنی جبهه ای که
برای پیشبرد این مبارزات لازم است جبهه واحدی است که وحدت
برنامه‌ای ندارد و فقط بر سر مبارزه بحول خواست (یا خواست های)

یعنی تولید با انگیزه سود ، اجازه داده شده بود ، بیکاری نیز برسرعت رشد کرد . تا سپتامبر ۱۹۶۶ از کل نیروی کار ۳ میلیون نفره ، نیم میلیون بیکار بودند . از طرف دیگر قشر تازه‌ای از مدیران کارخانه ، متخصصین ، دهقانان شوتعند ، واسطه‌های تجاری و محتکرین در حال رشد بودند . تا پایان سال ۱۹۶۶ ، ۸۲ درصد تجارت داخلی متعلق به بخش خصوصی بود . متخصصین و مدیران کارخانه ، کم در دوران اولیه بعد از انقلاب جایشان را کارگران پرکرده بودند ، در این دوره از بسط صنایع دوباره بصحنده بازگشتند و از دلایل کارگری طلب امتیازات فراوان در اراضی خدمت خود می‌کردند و در عین حال برای تسهیل دریافت این امتیازات به حزب بلشویک منیپوستند . در سال ۱۹۶۶ ، ۳۵ درصد از کارهای مدیریت صنایع اصلی غیر-کارگر بودند و فقط یک هفتم آنها عضو حزب بودند . یکسال بعد این ارقام به ۶۴ درصد و نصف رسیده بود . در این سالها بود که بتدریج قشر رشد یابده ای از بورکرات‌ها هم در زندگی اقتصادی ، هم درستگاه دولتش و حتی در صفو خود حزب شروع به تکوین کرد . زینه مادی رشد این قشر از یک سو همان هیراث عقب افتادگی روسیه و از سوی دیگر لطمات بسیاری بود که طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش در طی جنگ امپریالیستی و بخصوص جنگ داخلی دیده بودند . برخلاف طبقه کارگر و یاورانش ، این قشر جدید از منافع و امتیازات ما-دی بروخوارد ایجاد که دفاع از آن مستلزم حفظ شرایط موجود بود و هر-گونه بسط مبارزات توده‌ای ، چه در خود شوروی و چه در رسانه‌ها کشورها ، بخصوص اروپا ، این امتیازات را بخطیر می‌افکند . محافظه کاری و دفاع از منفعت آئی بورکراسی بر چینیان پایه مادی‌ای استوار است . مبارزه علیه رشد این بورکراسی از همان ابتداء آغاز شد . لینین حتی در سال ۱۹۶۰ نیز به "ناهنگاری های بورکراتیک" دولت کارگری اشاره می‌کرد . و در پاییز ۱۹۶۶ که پس از دوره طولانی بیماریش دوباره به فعالیت سیاسی بازگشت این مبارزه را شدیداً دنبال کرد .

ما در اینجا وارد جزئیات این مبارزات سالهای آخر زندگی لنین نمی‌شویم . اسناد مربوط به این دوره اکنون دیگر غالب منتشر شده است . و برخلاف تاریخ ساخته نیکنام که در آن پس از مرگ لنین در مبارزه علیه این بورکراسی تسامح شد در تاریخ واقعی این مبارزه با مرگ لنین خاتمه نیافت ، چه در سطح جامعه شوروی به شکل اعتصابات کارگری که از اوست ۱۹۶۳ در اعتراض به نتایج سیاست های دولتی شروع شد و چه در سطح مبارزات داخلی حزب بلشویک . اولین گرایش مشتمل اپوزیسیون ، بحوال مانیفست بود که ۶۷ نفر از اعضای برگسته حزب بلشویک به کمیته مرکزی خطاب کردند . تحت فشار اعضای حزب ، بحث وسیعی در حزب و در نشیوه پراودا آغاز شد . در دوران اولیه بحث ، بخش وسیعی از حزب ، بخصوص در سلول های داشنجهوی ، کارگری و ارتشار اپوزیسیون پشتیبانی کردند . در سپتامبر ۱۹۶۳ تروتسکی رساله‌منی نوین را منتشر ساخت و از اواسط این ماه با اعلام پشتیبانی ای اپوزیسیون ، "اپوزیسیون چپ" تشکل یافت . در اوان تشکل اپوزیسیون چپ از پشتیبانی وسیعی برخورد ایجاد و فقط پس از یک سلسه اقدامات بورکراتیک جناح استالین-زینوفیف-کاونف بود (نظری تغییر کارکنان پراودا) ، تهدید کارگران طرفدار اپوزیسیون به انفال از کار ، اخراج طرفداران اپوزیسیون از حزب بکوچکترین بجهانه‌انهبا - طی وغیره اکه جناح راست توانست اکثریتی طمئن برای خود بدست آورد . برخلاف عقیده نیکنام این مبارزه از قبل محکوم بشکست بود و هزارین نیز از "اعتبار مطمئن" رهبری انقلاب اکابر برخورد ای بودند . همانطور که قلاً اشاره شد نقطه عطف در مبارزه علیه بورکراسی شکست موج انقلاب در اروپا و منزوی ماندن شوروی بود .

این تحکیم بورکراسی در شوروی در سطح سیاسی خود را به شکل شروع حملات علیه نتیجه انقلاب مادام از سال ۱۹۶۴ نشان داد . همانطور که گفته‌یم این نتیجه بیان موج سه گرایش اساسی دوران ما است . اما برای بورکراسی که بقایش در حفظ شرایط موجود بود آنچه مورد نیاز بود نه نتیجه بلکه توجیه وجود بود . بدین ترتیب هر سه جنبه نتیجه انقلاب آماج حمله قرار گرفت . ولی این گونه حملات منطق خود را دارد : علاوه بر تخریب نتیجه انقلاب می‌باید آلتربتا-سیو توجیهی در مقابل آن ساخته و پرداخته شود . در مقابل تداوم مبارزه برای تحقق شالیف دمکراتیک و سوسیالیستی ، "نتیجه" منشویک

خواهد بود . اگر از این نقطه نظر بنگریم ، انقلاب ملی ، یک کل قائم بذات نیست ، بلکه فقط حلقه‌ای از زنجیر انقلاب جهانی است . انقلاب پیگیر ، انتشارات فابوس ، ۱۳۰۳ ، صفحات ۲۴ و ۲۵ .

بدین ترتیب نتیجه انقلاب مادام به روشن ترین و مجزت‌ترین وظیعه نتیجه اساسی ترین گرایش‌های گیلانی دوران ما را بیان می‌کند : تداوم مبارزه برای تحقق شالیف دمکراتیک و مبارزه برای تحقیق شالیف سوسیالیستی ؛ تداوم انقلاب از سطح ملی به سطح جهانی ؛ و تداوم انقلاب در جامعه در حال گذار نا جامعه کمونیستی . و دقیقاً به این دلیل با انحطاط انقلاب پرولتاری در شوروی و رشد و تحکیم استالیزیزم هر سه جنبه آن هدف حملات شدید بورکراسی قرار گرفت و بجای آن بافت‌های ایدئولوژیک مارکسیست‌نمایی گایگزین شد که در روابط توجیه سیاست‌های ضدانقلابی بورکراسی بود در سطح ملی و بین المللی . این تحریف و تخریب نتیجه انقلابی نه تنها گرگذشته باعث شکست بسیاری انقلاب‌ها شد ، بلکه تا به امروز هم چنان سردر-گمی و اغتشاشی ایجاد کرده که گرایش‌های نظری طرفداران ۱۹ بهمن شوریک را به چنان هذیان گوشی ها و می‌دارد که از نیروهای ارتقای ضداستبدادی و ضد استعماری و استفاده از عوامل مرجع برای بسیج زحمتکشان صحبت می‌کند .

این تحریف و تخریب نتیجه مبارزات طبقاتی چه بیار آورده ؟

انقلاب پیروزمند پرولتاری در روسیه ، میراث قرن‌ها عقب ماندگی و توحش شبه فقدانی نصیب شده بود . علاوه بر این خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی اول و متعاقب آن دو سال و نیم جنگ داخلی کشور را بکلی ویران کرده بود . صنایع کمتر از یک پنجم سطح قبل از جنگ تولید می‌کردند و وضع صنایع سنتی از این‌هم بدتر بود . از هم پاشیدگی صنعت منجر به متلاشی شدن تبادل بین شهر و روستا نیز شد . روستاییان دیگر غله خود را به شهرها نمی‌دادند ، زیرا که شهر چیزی نداشت که در اراضی آن به روستا بدهد .

طبقه کارگر بسیار ضعیف شده بود . بسیاری از آگاه‌ترین کارگران در خطوط اول جبهه در جنگ داخلی کشته شده بودند . بسیاری دیگر ، بعلت بیکاری در شهرها ، به روستا بازگشته بودند . تا سال ۱۹۶۱ مسکو فقط نصف و پتوگراد فقط یک سوم جمعیت سابق را که از جنگ جهانی اول ، جنگ داخلی و محاصره امپریالیستی ، یک خشکسالی نیز مزید بر علت شد و یکی از شدیدترین قحطی ها در تاریخ روسیه را بیار آورد . تا پایان سال ۱۹۶۱ ، ۳۶ میلیون نفر از گرسنگی رو بمرگ بودند . در این شرایط بود که بلشویک‌ها برای بهبود این شرایط از مارس ۱۹۶۱ می‌توین اقتصادی (نیپ NEP) را به اجرا گذاشتند . اولین هدف نسب احیای تولید کشاورزی و برقراری تبادل بین شهر و روستا بود . تأکیدی که قبلاً بر صنایع جنگی بود اکنون بر تولید اشیاء مصرفی گذاشته شد .

دهقانان شویقی می‌شدند که هرچه بیشتر به کشت غله بپردازند و برخلاف دوره جنگ داخلی که ارتش سرخ مازاد غله دهقانان را تصاحب می‌کرد و به شهرها تحویل می‌داد ، در این دوره به دهقانان اجازه داده شد که قسمت عده محدود محصول را نگهدارند و خود در بازار بفرهنگند . در دوره قبلى ، از آنجا که صنایع عده‌تا تحشت هدایت دولت در جهت تأثیر نیازهای ارتش رهبری می‌شد ، به تولید اشیاء مورد نیاز دهقانان لطمه خورد . بود و به این جهت دهقانان ای این گیزه ای برای کشت غله بیش از احتیاجات مصرف خود نداشتند . در دوره نیپ استقرار برخی صنایع خصوصی نیز مجاز گردید . ولی دولت کارگری کنترل بخش‌های تعیین کننده را در دست خود نگاهد اشست . یعنی اساساً اداره قسمت اعظم صنایع سنتی ، انحصار تجارت خارجی ، انحصار ارتباطات و سیستم بانکی .

سیاست نیپ با موفقیت سریع در آغاز تولید کشاورزی و صنایع سبک روپرورد . تا آوریل ۱۹۶۳ یعنی در عرض دو سال تولید کشاورزی به ۷۵ درصد سطح ۱۹۱۳ رسید . تا سال ۱۹۶۶ تولید صنایع روستائی و پیشه ورزی به ۵۴ درصد سطح تولید قبل از جنگ رسید . ولی همراه با این موفقیت‌ها دولت کارگری با مسائل جدیدی نیز روپرورد . تاکید بر صنایع سبک باعث شد که رشد صنایع سنتی بسیار صنایع سبک پیش‌ترود . در بخش صنایع سبک که استقرار تولید خصوصی ،

دوره از مرحله انقلاب دمکراتیک می گذشتند ، منتهی نه انقلاب دمکرا-
تیک از نوع سابق، بلکه انقلاب دمکراتیک از نوع توین انقلاب دمکراتیک
ضد امپریالیست . و در این مرحله ازانقلاب یا وران اصلی پرولتاریا
عارت بودند از دهقانان ، خرد بورژوازی شهری و بورژوازی ملی .
در هزاره طبیه امپریالیزم " بلوك این چهار طبقه " تها راه پیشافت
پرولتاریا تشخیص داده شد . ولی این نسخه جدید شوری منشویکی
حتی از خود منشویک ها هم قدم فراتر گذاشت . حتی منشویک ها هم
از شوری شان این نتیجه را نمی گرفتند که پس در این دوره فعلی
حزب سوسیال دمکرات می باید خود را در حزب بورژوازی لیبرال حل کند.
نسخه جدید انقلاب مرحله ای به حزب کمونیست چین ، علیرغم مخالفت
خود رهبری حزب ، دستورداد که وارد کوین تانگ شود . کوین تانگ
بلور زندگ بلوك چهار طبقه تشخیص داده شد . در زانویه ۱۹۶۷
رئیس چهارده همین کنگره حزب بشلویک پیش بینی کرد که کوین تانگ
" ارکان سلطه امپریالیست ها در آسیا را منهد خواهد ساخت ."
بورودین ، نماینده اصلی کمیتن در چین به کمونیست ها می گفت
" چه کمونیست یاشید چه کوین تانگی همکنی باید از ژیان چیانگ
اطاعت کنید . " چیانگ کایچک که قیلاً از رشد سریع کمونیست ها هرا-
سان شده بود از موقعیت جدید کمال استفاده را کرد . در اواخر
مارس ۱۹۶۷ کلیه اعضای حزب کمونیست را از موقعیت های رهبری در
ارتش و دستگاه سازمانی کوین تانگ برکنار کرد . کمیته اعتصاب هنگ -
هنگ را محل واعظای آن را دستگیر ساخت . با این وصف رهبری
استالیستی کمیتن در چنان رفتار می کرد که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده
است . بجای تصحیح اشتباه گذشته ، کمک به ساختن مستقل حزب
کمونیست چین و بدست گرفتن رهبری مستقل مبارزات توده ای ، کمیتن
کوین تانگ را بعنوان " حزب سمپاتی " بین الطل سوم برسیت شناخت .
اکنون چیانگ کای چک در بهترین موقعیت بود که با استفاده
از جنبش توده ای و خنثی شدن نفوذ حزب کمونیست و تحت لفافه انقلاب
ملی ضد امپریالیستی حکومت کوین تانگ را در سراسر چین بسط دهد .
تا نوامبر ۱۹۶۷ سریازان چیانگ کنترل قسمت اعظم چین مرکزی را بدست
آورده بودند . کارگران چین خیلی زود تراز آنچه تصور می رفت طعم
واقعی این " کنترل ضد امپریالیستی " را چشیدند . مبارزه طبقاتی
در این دوره " انقلاب ضد امپریالیستی " منعو اعلام شد . ۲۹ زوئیه
۱۹۶۷ لشگر کشی شمال آغاز شد . حکومت نظامی در کانتون
اعلام شد و هرگونه " اختلال کارگری در طی لشگر کشی شمال منوع
شد . در ۱۹ اوت اعلام شد که کارگران حق تدارند هیچگونه اسلحه ای
حمل کنند ، حق تجمع یا تظاهرات نیز ندارند . در ۱۰ اکتبر حکومت
کوین تانگ ختم اعتصاب هنگ کنگ را اعلام داشت و به تحريم کالا های
انگلیسی پایان داد ، حال آنکه هیچ یک از مطالبات کارگران برآورده
نشده بود . در روستاها ملاکین شروع به حطمه به اتحادیه های
دهقانی و کشاورزی رهبران دهقانان کردند .
با تمام این اوصاف حزب کمونیست چین از جداسدن از کوین تانگ
با زاده شده می شد . بورودین این چنین استدلال می کرد که با در نظر گرفتن
ترکیب مخلوط طبقاتی آن ، کوین تانگ فعلاً نمی تواند دست به مالکیت
خصوصی بزند و دهقانان فعلاً باید صبر کنند . کمیته مرکزی حزب
کمونیست چین از بورودین خواست که قسمتی از اسلحه شوری که قرار
بود به چیانگ کایچک تحويل داده شود به اتحادیه های دهقانی
داده شود ، ولی بورودین این تقاضا را نپذیرفت ، بعدی دو این چین
کاری موجب سوژن کوین تانگ و منجر به مقاومت دهقانان علیه کوین -
تانگ می شد ! در اکتبر ۱۹۶۷ رهبری استالیست چین از میان
نیست چین طغیاف زد که جلوی چنیش دهقانی را بگیرند که میاد
ژیانگ هائی را که در رهبری لشگر کشی شمال بودند آزرده خاطر کنند
تا فوریه ۱۹۶۸ ارش چیانگ آشکارا مشغول اینهدام سازمان های توده -
ای بود . در شهرها یکی پس از دیگری سازمانده هنده های اتحادیه -
های کارگری بقتل می رسیدند و محل اتحادیه های به اشغال سریازان
چیانگ در می آمد . با این وصف حزب کمونیست چین در تعیت این
ژیانگ نگاه داشته شد . در ۲۱ مارس ۱۹۶۷ حزب کمونیست چین قیام
پیروزمند اندیشه ای را در شانگهای ، مهمترین شهر صنعتی چین ، رهبری
کرد . ۵۰۰ الی ۸۰۰ هزار کارگر در این قیام تحت شعار های
" درود بر ارش طی انقلابی " و خوش آمد به چیانگ کایچک شرکت
داشتند . حزب کمونیست چین ۵ هزار کارگر را در استقبال از بورود

د و مرحله ای بودن انقلاب در کشورهای مستعمره و شبیه مستعمره از
زیاله دان تاریخ بیرون کشیده شد . در مقابل تداوم انقلاب از سطح
علی به سطح بین المللی "شوری" سوسیالیزم در یک کشور باقته شد
که بنا به آن اگر بورژوازی سایر کشورها مداخله نکند در چارچوب
مزهای شوروی می توان جامعه سوسیالیستی را ساخت . واضح است که
قدم منطقی بعدی چنین بینشی سازش با بورژوازی در سطح جهانی
بمنظور جلوگیری از این مداخله است و نقش احزاب کمیتن در نیز بجای
رهبری مبارزه طبقاتی ، کمک به اجرای این سیاست بورکراسی شوروی
در صالحه با بورژوازی شد . در مقابل تداوم انقلاب در جامعه در -
حال گذار ، بورکراسی مقرر داشت که با برقراری دیکتاتوری پرولتاریا
دو روان انقلاب بپایان می رسد و کلیه تغییرات اجتماعی از این بعد
از طریق اصلاحات سیاسی "ازیلا" صورت خواهد گرفت .

ما در اینجا وارد بحث نتایج سیاست بورکراسی در حمله سطوح
داخلی و بین المللی و آلتربنایی و مبارزات اپوزیسیون چپ نمی توانیم
 بشویم . در رابطه با بحث قبلی در مورد ریشه های "شوری" انقلاب
دو (یا چند) مرحله ای و سیاست تشکیل جبهه های ائتلافی با سایر
طبقات ، در اینجا این جنبه را دنبال می کنیم . خیلی زود تراز آنچه
که حتی خود علم کنندگان "انقلاب مرحله ای" تصویر می کردند اولین
فرصت تاریخی برای آزمون حملات حزب کمونیست را از موقعیت های رهبری در
انقلاب چین ۱۹۴۵-۴۶ :

شرایط جامعه چین در این دوره احتیاج به توضیح فراوان ندارد .
نظیر بسیاری دیگر کشورهای تحت سلطه امپریالیزم ، دارای توده دهقان -
نی بسیار فقیر و طبقه حاکم بسیار کوچک که مستقیماً از همکاری با
امپریالیست ها نیرو می گرفت بود . آمار ۱۹۴۷ نشان می دهد که ۵۰-۵۵
درصد از دهقانان بی زین بودند ، ۴۰ درصد زمین شان آنقدر
کوچک بود که کفاف معاش نمیکرد ، و ۳۳ درصد جمعیت روسنا -
در درد زینهای قابل کشت را داشت . دهقانان مزارعه کاراز ۴۰ تا
۷۰ درصد محصول را ، گذشته از "هدایا" و بیگاری ، و سایر "اضا -
فات" ، می باید به خانواده مالک بعنوان اجاره بپردازند . سریازان
امپریالیست ، اروپائی ، ژاپنی و آمریکائی ، برای حفظ اوضاع در بنادر
و شهرهای مهم چین مستقر بودند . قسمت اعظم راه آهن و کشتیرانی
چین و نیمی از بزرگترین صنعت کشور ، صنایع پنبه ، متعلق به سرمایه
خارجی بود . "سران جنگی" با دریافت اسلحه و پول از آمپریالیست -
ها بود که طغیان های دهقانی را سرکوب می کردند . رشد صنایع
در دوره جنگ جهانی اول موجب رشد سریع طبقه کارگر نیز شد .
در سال ۱۹۴۶ ، ۱۹۴۱ اعتصاب که ۱۵ هزار کارگر را در بر می گرفت
بوقوع پیوست ، حال آنکه در سال ۱۹۱۸ این ارقام ۱۵۰ اعتصاب و ۱۰-
هزار کارگر بیش نبود . در اول ماه مه ۱۹۴۵ نخستین کیفرانس سرتا -
سری کاربا شرکت نمایندگان ۵۰ هزار کارگر از تمام شهرهای مهمن
چین برگزار شد . در تاریخ ۳۰ مه سریازان انگلیسی تظاهر کنندگان
شانگهای را به آتش گلوله بستند و ۱۶ داشجو کشته شدند . فوراً در
شهر اعتصاب عموم اعلام شد که تمام شهر را فلنج کرد و بیزودی در سرما -
سر چین گسترد . قریب ۱۳۰۰ اعتصاب با شرکت ۴۰ هزار کارگر رخداده .
حدود یکماه بعد ، در ۲۳ ژوئن سریازان انگلیسی و فرانسوی ۵۰ تظا -
هر کننده را با گلوله بقتل رساند . دوباره اعتصاب عمومی با شرکت
۵۰ هزار کارگرخ داد . تحريم کالا های انگلیسی شروع شد . کارگران
مستعمره انگلیسی هنگ کنگ را ترک کردند ، به کانتون مهاجرت می -
کردند . جنبش کارگری آزادی بیان و مطبوعات ، حق انتخاب نمایندگان
چینی در حکومت مستعمرات ، مزد و شرایط کار بهتر ، و تنظیم اجاره ها
را طلب می کرد . اتحادیه های دهقانی در ایالت کوان تون به همکاری
با کارگران اعتصاب کنندگان برای کنترل بند رها بمنظور اعمال تحریم
کالا های انگلیسی پرداختند .

در این شرایط حزب کمونیست چین در عرض چند ماه ، بین زانویه
تا مه ۱۹۴۵ از ۱۰۰۰ از ۱۰۰۰۰ عضو به ۴۰۰۰ عضو رشد کرد . سازمان
جوانان حزب ۹۰۰۰ نفر عضو داشت ، ولی نفوذ حزب بسیار وسیعتر از
تعداد آن بود و شرایط انقلابی راه را برای رشد سریع تر وی بساز
گردید . ولی سیاست غلط حزب که از طرف رهبری کمیتن و برخلاف
قضایت خود رهبری حزب کمونیست چین بر آن تحمیل شد ، این انقلاب
را به شکست و حزب کمونیست چین را برای مدتی به انهدام کشاند .
بنابراین "شوری" جدید کشورهای مستعمره و شبیه مستعمره در این

شکست سختی خورد و بود و این قیام های پراکنده ، در شرایطی که موقع عقب نشینی مرتب و با اختیاط و تجدید قوا برای فرصت‌های آینده بود ، صرفاً نیروی بیشتری از انقلابیون را نظر کرد .

شکست انقلاب دوم چن نخستین ناوانی بود که انقلاب مستعمراتی برای احیای "شوری" انقلاب مرحله‌ای پرداخت . ولی متأسفانه آیند بیود و نا به امروز نیز به اشکال مختلف چه در سطح تئوری و چه در سطح عملکرد این مرحله بندی ها مکرراً خود را نشان داده اند . از جمله طبقه بندی تضادها بین تضادهای اصلی و فرعی نیز بیان دیگری از همین مرحله بندی هاست ، با همان اشکالاتی که قابل بحث شد و در عمل با همان نتایجی که از مرحله بندی انقلاب منتج می‌شود .

در واکنش به شکست انقلاب چن و همچنین از وحشت مسائلی که سیاست‌های بورکراسی در داخل شوروی ایجاد کرده بود (رشد کولاک ها ، اختتار غله از طرف آنان و مطالباتی که با استفاده از این اهرم اقتصادی از دولت شوروی می‌طلبیدند وجود خود دولت کارگری را بخטר من انداخت ا ، بورکراسی ، هم در صحنه سیاست بین‌المللی و هم در صحنه سیاست داخلی زیگراگ بچپ زد و در این دوره که به "دوره سوم" معروف شد ، همکاری و وحدت عمل با هر سازمان غیر-کمونیست "انحراف اپورتونیستی و دست راستی" شناخته شد . (در دلایل شوروی نیز سیاست اشتراکی کرد نیزور کشاورزی و بسط صنایع سنگین با سرعتی غیرقابل تحقق آغاز شد که خود بحث مفصل جداگانه‌ای است .) توجیه شوریک این زیگراگ به چپ در "تحلیل" استالینیزم از فاشیزم و سیاست هائی که از چنین بینشی منتج می‌شد بیان خود را یافت . این بینش از فاشیزم که ابتدا در رابطه با رشد فاشیزم در آلمان بافتند شد بعداً تعمیم یافت و در این دوره بجای تحلیل شرایط مشخص هر کشور بصورت کیمیای شفاف‌بخش هرمساله‌ای در همه جا "کاربرد" پیدا کرد و در همه جا پوشش چپ نهائی بود برای پشت کردن حزب کمونیست به سایر سازمان ها و انتفاع از وحدت در میازده مخصوص . مثلاً حزب کمونیست یوتان "حزب ارضی" Agrarian Party را که حزبی ناهمگون ، با برنامه ای بورژوازی برای حل ساله ارضی بود و در میان دهقانان پایه وسیعی داشت "فاشیزم ارضی" می‌خواند و به دهقانان عضو این حزب بکلی پشت کرد . (مقوله "مونارکو فاشیست" نیز از اختراعات همین دوره است !)

بنابراین به شوری فاشیزم کمینتن ، فاشیزم و سوسیال دمکراسی که برچسب "سوسیال فاشیزم" بر آن زده شد (و یا هر سازمان در تحلیل نهائی بورژوازی دیگرا یکی بودند و مکمل یکدیگر . "برادران دوقلو" و نه در تخاصم با هم . در این دوره آلمان از یکی از شدیدترین بحران های اقتصادی می‌گذشت و فاشیزم در حال رشد و بسط سریع بود . تنها یک سیاست صحیح حزب کمونیست و یک واکنش واحد از طرف طبقه کارگری می‌توانست جلوی فاشیزم را بگیرد .

در سال ۱۹۳۰ حکوم ائتلافی حزب سوسیال دمکرات ، حزب کاتولیک مرکز ، و حزب مردم سقوط کرد و هاین‌برونینگ ، رهبر حزب مرکز ، به سمت کنسول اعظم منصوب شد . از آنجا که برونینگ اکثریت پارلمانی نداشت ، مستقیماً حکومت می‌کرد . برای آنکه بحران سرمایه‌داری به دوش طبقه کارگر بیفت و بخرج او از این بحران بیرون آید ، برونینگ بود جه بیمه های اجتماعی را بشدت تقلیل داد ، کارمندان دولت را دسته دسته منفصل کرد ، حقوق و دستمزد ها را کاهش داد و مالیات هارا بالا برد . در انتخابات سپتامبر ۱۹۳۰ رأی نازی ها از ۸۱۰ هزار رأی سال ۱۹۲۸ به ۶/۴ میلیون رسیده بود . تا پایان سال ۱۹۳۰ سربازان هیتلریه ۱۰۰ هزار نفر رسیده بود . رأی کمو-نیست ها نیز از ۲/۶ میلیون به ۴/۵ میلیون افزایش یافته بود . از این افزایش رأی ، حزب کمونیست آلمان اینطور نتیجه گرفت که دیگر پایان کار فاشیست ها نزدیک شده است . اکنون موقع حمله به "سوسیال فاشیست" هاست .

برخلاف این ارزیابی حزب کمونیست آلمان ، تروتسکی از همان ابتدا در نوشته های خود رشد فاشیزم و خطری را که این رشد متوجه جنبش کارگری می‌کرد به حزب کمونیست هشدار می‌داد ، و دقیقاً بعلت تشخیص دامنه این خطر ، سیاست تشکیل جبهه واحد با کارگران سوسیال-demokrat و غیر حزبی را برای مازه علیه فاشیزم حیاتی می‌دانست . پایه این ضرورت جبهه واحد در میازده علیه فاشیزم بر این توهمند استوار نبود که رهبران سوسیال دمکراسی میازده مؤثری را علیه هیتلر می‌توانند

چیانگ کایچک پسیج کرد . جواب چیانگ کایچک به این نمایش نیروی حزب کمونیست چین بسیار ساده و وقابل پیش‌بینی بود . آوریل ۱۹۲۷ سال باز انگ کومین تانگ کلیه مراکز اتحادیه کارگری ، مراکز کمونیست ها ، مراکز کمیته های اعتماد و دفاتر روزنامه ها را اشغال کردند . ساکنی‌من و مدافعين این ساختن ها همگی اعدام شدند . ماههای ماه حزب کمونیست چین به کارگران شانگهای آموخته بود که از کومین تانگ حمایت کنند . اکنون خیلی دیر شده بود . با این وصف ۱۰۰۰ کارگر دست باعتصاب زدند . کارگران غیر مسلح درتظاهرات خود بسا مسلسل های سربازان چیانگ کایچک روپوشند . بعد از این هرگونه مقاومت علنی خوابید .

طیigram این شکست مهیب ، کمینتن دست از سیاست خود برداشت . فقط اعتراض کرد که اکنون دوره جدیدی از انقلاب چین فرازیده ، دوره ای که متأسفانه بورژوازی ملی به جناح ارتتعاج پیوسته ، و بنابراین متحد اصلی ، جناح "چپ" کومین تانگ است و از آنجا که مرکز قدرت این جناح چپ در ووهان است ، اکنون مرکز انقلاب اشانگهای به ووهان منتقل شده است !

در مقابل این سیاست جنون آمیز کمینتن تروتسکی از همان ابتدا با انحلال حزب کمونیست در کومین تانگ مخالف بود . بعیده ا او حزب کمونیست چین می‌باشد استقلال خود را ، صرفنظر از هرگونه توافق علی با هر جناح کومین تانگ ، کاملاً حفظ کند . کارگران و دهقانان را مستقل از کومین تانگ سازمان دهد و بجای تربیت آنان با روحیه اعتماد به کومین تانگ واستقبال از "ارتش ملی انقلابی" بآنان بیا موزد که بهیچو به کومین تانگ ، هیچ یک از جناح های کومین تانگ ، اعتماد نکند و کارگران و دهقانان را در میازده مستقل خودشان به کسب قدرت و حل مسئله ملی ، کوتاه کردن دست امپرالیست ها از چین ، تصاحب و تقسیم زمین های عده مالکین ، با کم اتحاد جمهیر شوروی سوسیالیستی رهبری نماید . این دقیقاً همان موضعی بود که کمینتن در سالهای اول داشت . برای هش رجوع شود به تزهای کنگره های دوم و چهارم کمینتن در این رابطه . (پس از کودتای کانتون نیز تروتسکی هکرا تأکید کرد که لازم است حزب کمونیست چین از کلیه جناح های کومین تانگ بپرد و مستقلاند دست به تشکیل شوالهای کارگری و دهقانی بزند . باید مستقیماً به دهقانان بگوید که به رهبران "چپ" کومین تانگ اعتماد نکنید و شوالهای مستقل خود را بسازید . در طی بهار ۱۹۲۷ دهقانی در سراسر ناحیه مرکزی چین بسط پیدا کرد . دهقانان زمین - های مالکین ، اینبارهای احتکار شدند . غذا و کالاها را تصاحب کردند و شروع به سازمان دادن تولید ، ساختن مدارس ، وغیره کردند . در عکس العمل به این جنبش مالکین با استفاده از جناح های پشتیبان چیانگ کایچک در ارتش به دهقانان حمله برداشت . دهقانان به جناح "چپ" کومین تانگ که حزب کمونیست هم در اتحاد با آن بود روی آوردند ، ولی پایه این اتحاد این بود که زمین های ژنرال ها ، سیاستمداران ، مأمورین دولتی و مالکین که با حکومت ووهان مخالف نبودند دست نخورد . مسلح کردن دهقانان برای دفاع از خود می‌توانست جنبش توده ای دهقانی را بیش از پیش بسط دهد و حکومت ووهان با این مخالف بود . حزب کمونیست چین هم که با سیاست های کمینتن استالینیستی دست و پایش به حکومت ووهان بسته شده بود هیچ اقدام در آمده کرد . دهقانان در دفاع از خود نکرد . بتدریج حتی ژنرال های "چپ" نیز به هرآس افتاده ، یکی پس از دیگری به جناح مخالف دهقانان پیوستند و خود شروع به سرکوبی دهقانان کردند . در ضمن حزب کمونیست چین را هم از کومین تانگ اخراج کردند (۱۵ ژوئیه ۱۹۲۷) . "متاسفانه" رکن دیگری از بلوک چهار طبقه ، "خرد ه بورژوازی شهری" نیز به انقلاب پشت کرد . هزاران هزار رهبر جنبش دهقانی در روزهای مرکزی چین اعدام شدند . سخت ترین ضربات بر انقلاب چین وارد آمده بود . بالاخره این ضربه بهایی کمینتن را از خواب بیدار کرد . کمیته اجرائی بین الملل کمونیست در ۱۴ ژوئیه اعلام داشت : "نقش انقلابی ضد انقلابی است ." با یک چرخش است ، در حال تبدیل به یک نیروی ضد انقلابی است ." با این صد و هشتاد درجه کمینتنی که در عرض دو سال شرایط انقلابی جلوی حزب کمونیست چین را در هرگونه فعلیت مستقل انقلابی گرفته بود ، اکنون به حزب کمونیست چین دستور می‌داد که توده ها را برای قیام آمده کند . ولی این زیگراگ بچپ خیلی دیر بود . جنبش توده ای

فاشیزم است و از آنجا که حکومت فعلی هم فرق چندانی با فاشیزم نداشت، بحکومت رسیدن فاشیست ها صرفاً کمک به افشاء شدن آنها در انتظار توده ها خواهد کرد و آنوقت نوبت بما خواهد رسید. حزب کمونیست آلمان این را نمی فهمید که اگرچه از نظر تاریخی این صحبت دارد که سوپریال دمکراسی نیز مانند فاشیزم مدافع دلت بورژواشی و مخالف انقلاب پرولتاری است، ولی این دو شکل از حکومت بورژواشی بهيج وجه بیک معنی نیستند. حکومت سوپریال دمکراسی بدون وجود رژیم پارلمانی، بدون وجود سازمان های توده ای کارگران، بدون وجود اتحادیه های کارگری امکان ندارد. دقیقاً از طریق این سازمان هاست که حکومت سوپریال دمکراسی از مناسبات بورژواشی دفاع می کند. حال آنکه رسالت تاریخی فاشیزم خرد کردن تمام اشکال سازماندهی کارگران است از اتحادیه های کارگری گرفته تا احزاب سیاسی طبقه کارگر. معادل دانستن فاشیزم و سوپریال دمکراسی بمعنی اینست که حزب کمونیست وجود یا عدم وجود سازمان خود شراهم یکسان می داند. دقیقاً به این دلیل که فاشیزم همه سازمان های کارگری را خرد می کند، امکان و ضرورت تشکیل جبهه واحد دفاعی علیه فاشیزم وجود دارد. حزب کمونیست آلمان با سرباز زدن از این تکلیف اساسی، کارگران را پراکنده، منقسم و بی دفاع بحال خودشان رها کرد. و راه را برای بقدرت رسیدن هیتلر و نابودی خود حزب و سایر سازمان های کارگری باز گذاشت.

هرچه بحران اجتماعی وخیم تر می شد، برای بورژوازی آلمان روشن تر می شد که چاره ای جز راه هیتلری برای حل بحران نماده است. در ۳۰ زانویه ۱۹۳۳ هیندنبرگ هیتلر را به مقام کنسول اعظم منصوب کرد. در اواخر فوریه نازی ها پارلمان آلمان را به آتش کشیدند و حزب کمونیست را متهم به اینکار کردند. روز بعد هیندنبرگ فرمانی صادر کرد که تمام بخشهاي قانون اساسی را که آزادی بیان، مطبوعات، تجمع، تشکیل و سایر حقوق مدنی را تضعیف می کرد، معلق کرد. دوره تور فاشیزم شروع شد.

با این وصف در ۲۷ آوریل ۱۹۳۳ کمینتن اعلام داشت که خط مشی کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان در دوره اخیر و تا روی کارآمدن هیتلر کاملاً صحیح بوده است! ولی واقعیت این شکست عظیم طبقه کارگر بالا ره بورکراسی استالینیستی را هم تکان داد. تکان دادنی که این بار بورکراسی وحشتناک را به دست بدامن بورژوازی شدن انداخت. اکنون قواربود که مبارزه علیه فاشیزم از طریق اتحاد با بریتانیا و فرانسه ("امپریالیست های دمکراتیک") و از طریق ائتلاف احزاب کمونیست با "بورژوازی دمکراتیک" کشورهای خود صورت گیرد. بنا به این جهت گیری جدید، که در کنگره هفتمن کمینتن در تابستان ۱۹۳۵ تثویزه شد، توده های زحمتکش در کشورهای سلطه داری برسرد و راهی بورژوا دمکراسی یا فاشیزم قرار داشتند. واضح است که از بین این دو انتخاب اولی بنفع توده هاست و از آنجا که جناحی از بورژوازی نیز مخالف فاشیزم است وظیفه کمونیست ها در همه جا سعی در تشکیل جبهه های خلقی ضد فاشیستی برای مبارزه علیه فاشیزم ... و استقرار بورژوا دمکراسی است. اکنون موقع مبارزه برای خواسته های طبقاتی توده های زحمتکش نرمیده است: ابتدا مبارزه علیه فاشیزم و استقرار بورژوا دمکراسی، ... بعد اصلاحات اجتماعی! این سیاست جبهه خلقی در واقع تعیین سیاست "انقلاب مرحله ای" منشیکی به گشود - های امپریالیستی بود، و اشکال اساسی آنهم دقیقاً در این بود که جد اناضدی بری مبارزه علیه فاشیزم و مبارزه پرولتاریا برای ارائه راه حل خود به بحران اجتماعی را نمی دید. فاشیزم در واقع مین بحران عیق اجتماعی است، مین اینست که این بحران میلیونها انسان مستأصل و خانه خراب را در جستجوی راه حل برسیه ای به سوی فاشیزم سوق داده، مین اینست که پرولتاریا نتوانسته با ارائه راه حل خود این توده ها را به جبهه خود بگشاند. در چنین شرایط بحرانی اجتماع مبارزات طبقاتی در تمام سطوح تشدید می یابد، پرولتاریا و سایر اقوام تحت ستم برای پایان دادن یک نظامی که زایندۀ چنین بحران هائی است بحرکت در می آیند وشرط داشتن رهبری صحیح حاضر و قادر به برانداختن این نظام واستقرار راه حل خود هستند و تنها بر مبنای چنین مبارزه طبقاتی است که نیروی لازم و مؤثر علیه فاشیزم را می توان سازمان داد. حال آنکه "راه حل" جبهه خلقی مستلزم خواباندن این مبارزه طبقاتی و اتفاق پرولتاریا و اقوام تحت ستم به مبارزه برای

هدایت گند "برعکس، دقیقاً سیاست های سوپریال دمکراسی در کمک به حفاظت کاپیتالیزم بود که راه را برای رشد فاشیزم باز کرد. بود بحرپا اقتصادی توده های وسیعی از کاپیتالیزان خانه خراب، پیشه وران و رئیس شد، جوانان بیکار، و حتی برخی کارگران را چنان بیچاره و مستأصل کرد. بود که به عصیان سربد اشته بودند. سوپریال دمکراسی بجا بسیج طبقه کارگر علیه سرمایه داری و ارائه راه حل پرولتاری برای بحرپا اجتماعی با سیاست کاپیتالیزم آلمان مسلط می کرد. تنها آلتزاتیوی که این توده های مستأصل را بسیج و به خود جلب می کرد جنبش فاشیستی هیتلر بود.

معهذا، بدون یک سیاست صحیح در مورد سوپریال دمکراسی، انقلاب در آلمان ممکن نبود. سوپریال دمکراسی بزرگترین حزب آلمان بود، گاملاً بر جنبش اتحادیه های کارگری غالب بود، در آخرین انتخابات بیش از ۷ میلیون رأی آورده بود و میلیون ها کارگر این حزب را بر همراهی خود می شناختند. این توده های کارگر آماده بودند علیه فاشیزم مازه ز کند، بدون اینکه هنوز به آن سطح از آگاهی سیاسی رسیده باشند که به خیانتاری رهبران خود پی بردند باشند و بحرپا کمونیست روی آورند. حزب کمونیست آلمان با بر چسب "سوپریال فاشیست" زدن بر هیران سوپریال دمکرات بهترین بهانه را بدست این رهبران می داد که از تشکیل جبهه واحد با حزب کمونیست در مازه ز علیه فاشیزم سر باز زند.

اینکه طبقه کارگر بین احزاب مختلف، مهمندان آنها حزب سوپریال دمکرات و حزب کمونیست، منقسم بود و اینکه فاشیزم یک خطر اساسی نه فقط علیه حزب کمونیست بلکه علیه سوپریال دمکراسی و تمامی جنبش مشکل کارگری بود تشکیل چنین جبهه های واحدی را همراهی و مکن من ساخت. از دفاع از قدر اتحادیه های کارگری و مرکز حزبی گرفته، طای دفاع از جلسات، از اعتراضات، از تظاهرات و حتی دفاع از حق ابتدائی کارگران که روزنامه خود را آزاد نماید بفروشنند، در تمام این موارد همکاری مشترک بین کمونیست ها و سوپریال دمکرات ها یک ضرورت ابتدائی و حیاتی بود. دقیقاً تنها از این راه تحریم مازه ز مشارک و افسای اینکه رهبران سوپریال دمکراسی حاضر و قادر به مازه ز واقعی علیه فاشیزم نیستند بود که کارگران سوپریال دمکرات را مکن بسود از رهبری خود جدا و به کمونیزم جلب کرد.

آنچه که فاشیزم را از سایر اشکال ارجاع کاپیتالیستی متمایز می سازد دقیقاً ماهیت آن بظایه یک جنبش توده های است. فاشیزم با استفاده از استیصال توده های خرد بورژوا که بحران کاپیتالیزم خانه خرابشان کرد، آنان را بصورت جنبش مشکلی یوای متلاشی کردن کلیه سازمان های کارگری بکار می برد. تنها نیروی که می تواند در مقابل آن مقاومت کند و راه حل خود را در مقابل قرار دهد طبقه کارگر است. چنانچه رهبری صحیح داشته باشد. در مقابل این اخطارها مکرر تروتسکی و بخش آلمان اپوزیسیون چپ بین الطی استالینیست ها نیشند می زندند که مابین "محتوی طبقاتی" دمکراسی و فاشیزم تفاوتی نیست و باستهza می پرسیدند که آیا همین حکومت بروینیک که حکومت نظامی اعلام کرد، مزد ها را چنین تقلیل داده، اعتسابها را غیرقا - نونی کرد، آیا همین حکومت، فاشیزم نیست؟

هرچه بحران اجتماعی در آلمان حدت می گرفت بیشتر روشن می شد که در مقابل پرولتاریا فقط دو راه بود: انقلاب سوپریالیستی یا توخشن فاشیستی. در طی سال ۱۹۳۱ نظامیان هیتلر از صد هزار نفر به چهارصد هزار نفر بالغ شد. زد و خورد بین دسته های نازی و کارگران هر روز ریخ می داد. بیکاری تا سال ۱۹۳۲ به پنج میلیون رسیده بود، دست - مزد ها و خدمات اجتماعی باز هم تقلیل داده شده بود. در انتخابات ریاست جمهوری آوریل ۱۹۳۲ رأی نازی ها به ۴ میلیون رسید. سوپریال دمکراسی بجای مبارزه علیه فاشیزم از میلتاریست محافظه کار، هیندنبرگ، پشتیبانی کرد. هیندنبرگ، بروینیک را از کاربرکار کرد و فرانس فون پاین را جانشین وی ساخت. پاین چند ماه بعد حکومت سوپریال دمکرات پروس را تحمل و خود را به سمت صدر حکومت پشت میلیون رأی آورند، سوپریال دمکراسی ۷/۹ میلیون و حزب کمونیست ۳/۰ میلیون.

در تمام این دوره موضع حزب کمونیست آلمان این بود که انهدام نفوذ سوپریال دمکراسی در طبقه کارگر پیش شرط لازم برای شکست

میان دهقانان را از این طریق بگیرد، حکومت "جبهه خلقی" حتی در جاهای که دهقانان خود بخود به تصاحب زمین دست زده بودند بجلوگیری از این کار پرداخت، و با اینکار به مبارزه علیه فاشیزم لطمهٔ جiran تا پذیری زد. دهقانی که جلوی مبارزه اش برای زمین گرفته شده بود بچه دلیل علیه ارتش فرانکو بجنگد؟ بخارط برقراری "بورژوازی مکاری"؟ حکومت "جبهه خلقی" برای حفظ نظم بورژوازی شروع به پس‌گرفتن صنایع اشتراکی شده از کیته‌های کارگری و از همه اینها مهتر شروع به انحلال مهیس‌های کارگری و ساختن ارتش عادی بورژوازی کرد.

در مقابل این اقدامات حکومت "جبهه خلقی" آنارشیست‌ها با نفهمیدن ماهیت دولت و ضرورت بدست گرفتن قدرت، و سانتریست‌ها POUM با نوسانات و دودلی‌های پایان ناپذیر راه را برای شکست‌های اولیه جنبش‌توده‌ای هموار کردند و خود آماج حملات بعدی حکومت "جبهه خلقی" شدند. حکومت "جبهه خلقی" بجای مبارزه علیه فاشیزم به دستگیری کارگران مجاز و کشتار رهبران آنارشیست و POUM مشغول بود، تا مادا "بورژوازی لیبرال" از ترس انقلاب اجتماعی به آغاز فاشیزم پناهنده شود.

با شکست مجازات طبقاتی راه برای پیروزی فرانکو در جنگ داخلی هموار شد. حتی در جنگ داخلی نیز گمک نظامی اتحاد شوروی به جبهه ضد فاشیستی محدود و مشروط به موافقت "منحدن" امپریالیست وی بود. برتینیا و فرانسه خوب می‌دانستند که پیروزی جبهه ضد-فاسیستی در جنگ داخلی خطر انقلاب اجتماعی را بدبادارد. هراس آنها از این انقلاب بیشتر بود تا از پیروزی ارتش فرانکو. و برای اتحاد شوروی حفظ توافق با برتینیا و فرانسه مهتر بود تا پیروزی انقلاب اسپانیا، حتی اگر دوستی می‌باید فدای اولی شود.

کاریست سیاست "جبهه خلقی" محدود به تجربیات قبل از جنگ جهانی دوم نبود. پس از جنگ نیز موج مجازات طبقاتی پس از پیروزی مقاومت علیه فاشیزم و بود احزاب کمونیست به حکومت‌های بورژوازی و خواباندن مجازات از این طریق بود که بشکست کشانده شد. یک نمونه از این سیاست را در ایران هم می‌شود که در کابینه قوام حدیم. آنچه وجه مشترک کلیه این تجربیات است اینست که بورژوازی با شرکت احزاب کمونیست در حکومت از نفوذ آنها بر جنبش‌توده ای برای "مهارکردن" جنبش و جلوگیری از بسط آن استفاده کرده، با تضعیف و سرد رگم جنبش‌انگاه در این موقعیت قرار می‌گیرد که بحملات مستقیم طیه آن دست بزند و حکومت قوی بورژوازی و یا در صورت لزوم دیکتاتوری نظامی برقار سازد. برخلاف توهم احزاب استالینیست سازش طبقاتی نه تنها جلوی "تعریک بورژوازی" و پیروزی "جناح دست راست" را نمی‌گیرد، بلکه با خواباندن جنبش‌توده ای راه را برای ارجاع بورژوازی هموار می‌کند. چهل سال پس از شکست انقلاب اسپانیا و سی سال پس از شکست مجازات پس از جنگ هنوز احزاب کمونیست در پی ایجاد اختلاف با بورژوازی، در پی "سازش تاریخی" اند.

در مبارزه علیه این سلسه سیاست‌ها، چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌الملل، بود که اپوزیسیون چپ و بعد‌ها بین‌الملل چهارم بخود شکل گرفت. از همان ابتدای بروز علاوه‌یاری مارکسیسم اما روز چهارم ناهنجاری‌های بورکراتیک نیز آغاز شد، چه در سطح مبارزه برای دمکراسی حزبی، چه در سطح مسائل سیاست داخلی شوروی اضطرور بسط سریع و با برنامه صنایع سنگین، بسط تدریجی و داوطلبانه کشاورزی اشتراکی...، چه در سطح مسائل انقلاب جهانی در کشورهای که هنوز پرولتاپیا بقدرت نرسیده بود (انقلاب چین، کیتی انگلیس و روس، مبارزه علیه فاشیزم در آلمان، مبارزه علیه سیاست جبهه خلقی، ...)، چه در سطح بسط و تکامل تئوری مارکسیست و استراتژی انقلابی (تئوری انحطاط بورکراتیک، فاشیزم، برنامه انتقالی وغیره اوادامه و تکامل خط‌شی چهارگانه اول بین‌الملل سوم. اینها آن مجازات و آن مسائلی هستند که نیکنام به یک حرکت قلم از نظر مارکسیست-لنینیست‌ها نامربوط اعلام می‌دارد! ما علاقمندیم بدانیم که پس‌کدام مسائل به مارکسیست-لنینیست‌هایی که نیکنام بدانها اشاره می‌کند مربوط است؟ علاوه بر این این گرایش از مارکسیست-لنینیست‌ها تاریخ-چه مبارزه‌شان، چه در سطح علی و چه در سطح پروگراماتیک، چه بوده است؟ چرا در مبارزه علیه ناهنجاری‌های بورکراتیک پس از مرگ لنین مسامحه کردند و هیچ‌گونه اثری از مبارزه‌شان در تاریخ بجا نمانده است؟ این مارکسیست-لنینیست‌ها در طی پنجاه سال اخیر

استقرار مجدد همان سیستم استثمار و ستم قدیمی است. و دقیقاً به این دلیل مبارزه علیه فاشیزم را هم به شکست می‌کشند. برخلاف توهم استالینیزم جمع جبری "بورژوازی دمکراتیک" و پرولتاپیا در "جبهه خلقی ضد فاسیستی" بهیچ‌وجه بر نیروی جبهه ضد فاسیستی نمی‌افزاید. "بورژوازی دمکراتیک" عملی مبارزه ای طیه فاشیزم نمی‌کند. برفرض هم که در چنین مبارزه‌ای درگیر باشد توافق‌های عملی در جبهه نبرد مستلزم استقرار جبهه پروگراماتیک و تعهد اینکه پرولتاپیا از گلیم بورژوازی دمکراتیک پا فراتر نخواهد نهاد نیست. در عمل تنها نتیجه تشکیل این جبهه‌ها و پیروی از ائتلاف طبقاتی با بورژوازی بنفع بورژوازی از انقلاب و استقرار مجدد سرمایه داری می‌شود.

سیاست "جبهه خلقی" ایندادر فرانسه (از اوخر سال ۱۹۲۵) و سپس در اسپانیا (۱۹۳۶) بکار ریسته شد. "جبهه خلقی" در فرانسه بشکل ائتلاف انتخاباتی بین احزاب کمونیست، سوسیالیست و حزب بورژوازی رادیکال بود. انتخابات ۱۹۳۶ لئون بلوم، رهبر حزب سوسیالیست، را به صدر حکومت نشاند. این پیروزی انتخاباتی مبارزه‌ها کارگری به اعتراض و اشغال کارخانه‌ها دست زدند. رهبران حزب کمونیست و حزب سوسیالیست بجای سازماندهی این مبارزات و رهبری آن طیه فاشیزم و علیه سلطه داری نظام سعی خود را در محدود کردند و خواباندن این مجازات بکار بستند که مادا "بورژوازی دمکراتیک" از ترس انقلاب اجتماعی به آغاز فاشیزم بیفت. استالینیزم می‌خواست جلوی روی‌کار آمدن فاشیزم را با این وعد به بورژوازی که انقلاب اجتماعی نخواهد شد و احتیاجی به فاشیزم نیست بگیرد. بورژوازی فرانسه نیز پس از آنکه با استفاده از این نقش احزاب رفرمیست و کمونیست توانست تعادل و ثبات از دست رفته اش را بدست آورد شروع به حمله به کارگران مبارز و مبارزین خود حزب کمونیست کرد و آخرالا منیز در مقابل هیتلر بی‌هیچ مجازی سرخ کرد.

ولی شاید در هیچ کجا سیاست "جبهه خلقی" نتایجی فوجی تر از شکست انقلاب اسپانیا بیار نیاورد. در اسپانیا نیز انتخابات فوریه ۱۹۳۶ حکومت "جبهه خلقی" را روی کار آورد. از نظر توده ها پیروزی احزاب کمونیست و بخصوص حزب سوسیالیست که تیمورند ترین حزب کارگری در اسپانیا بود. اوضاع را برای شدید مجازات بسیار مساعد تر کرده بود. بدنبال پیروزی انتخاباتی مجازات توده ای شدید یافت. بد هفقاتان زمین‌های مالکین و کلیسا را تصاحب می‌کردند، میلیس‌های خانه‌های اشتغال کرده، تحت کنترل کمیته‌های کارگری راوردند، میلیس‌های کارگری در گیر جنگ علیه باند‌های فاشیستی و برقراری نظام خود بر خیابانها بودند. در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ ارتشد اسپانیا در مراکش بربری ژیزال فرانکو علیه حکومت "جبهه خلقی" سر بشورش برداشت موانعش فوری پرولتاپیا اسپانیا در مقابل این طغیان فاشیستی، از طریق میلیس‌های کارگری و سایر ارگان های خود بخودی دفاعی حیرت انگیز بود، در سراسر اسپانیا ارگان های قدرت کارگری شروع به ظهور کرد. بخصوص در کاتالونیا قدرت در دست کمیته مرکزی میلیس‌های ضد-فاسیست، زمین‌ها در تصاحب دهقاتان و کارخانه‌ها تحت نظر ارکلکتیویهای کارگری بود. شاید در هیچ کجا دیگر فقدان رهبری انقلابی به این وضوح و به این تراویکی تاثیر خود را نشان نداده باشد. ارتشد اولیه فرانکو تنشکل از سربازان اجیر مراکشی بود. اعطای استقلال به مراکش از طرف حکومت اسپانیا من توانست فوراً پایه این ارتشد را متزلزل کند. ولی چنین اقدامی با سیاست سازش‌شوری با برتینیا و فرانسه مغایرت داشت، چه ممکن بود که این اعطای استقلال به جنبش‌های استقلال طلبی در مستعمرات فرانسه و برتینیا در شمال آفریقا نیز نیروی تازه‌ای بینشد. از طرف دیگر ظهور ارگان های قدرت کارگری در واکنش به طغیان فاشیستی ارگان خود نظام سرمایه داری در اسپانیا را بخطر اداخته، بیم آن می‌رفت که انقلاب اجتماعی توافق استالینیزم با "امپریالیست‌های دمکراتیک" را در حفظ کاپیتلیزم بخطر ادازد. بهر قیمتی می‌باید جلوی انقلاب گرفته شود. حکومت "جبهه خلقی" بجای سیچ و مبارزه علیه فرانکو شروع به حمله به دست‌آورد های جنبش‌توده ای کرد. جلوی دهقاتان را در تصاحب زمین‌ها گرفت. بجای اینکه با توزیع بلاعوض زمین‌ها به دهقاتن را پایه توده ای فاشیزم در میان اقتدار خرد بورژوا را منهدم کند و جلوی سربازگیری فرانکو در

مبارزه طبقاتی، چه کمکی، در کجا و به چه شکل، به پیشرفت این مبارزات کرده اند؟ و چگونه است که تازگی و در این چندین سال اخیر به این فکر افتداده اند که باید به تحلیل روابط و شرایط جامعه شوری و جهان پرداخت؟ این چگونه گرایش انقلابی است که از زمان مرگ لینین تا این اواخر ترجیح داد سکوت برگزیند تا شرایط عینی دوواره برای ظهورش آمده شود؟

برخلاف این نوع مارکسیست-لینینیست‌ها، بلشویک‌های واقعی در مقابل نامساعد ترین شرایط تناسب نیروها، مبارزه را از قبیل شکست خوردند و بی‌حاصل طبق نکردند و مبارزهٔ خود را عاملی در تعیین این شرایط می‌دانستند. مبارزهٔ اپوزیسیون چپ ابتدا چشم‌اندازش، "اصلاح" بورکاراسی و کمینتن بود. حزبی که نخستین انقلاب پرولتیری را به پیروزی رهبری کرده بود یکباره (و با مرگ لنین) استحاله پیدا نمی‌کند. هدف مبارزهٔ اپوزیسیون چپ در این دورهٔ اولیه جلوگیری از گسترش مرض و بازگرداندن حزب به سیر انقلابی بود. بهمین دلیل هم حتی پس از اخراج اپوزیسیون چپ از حزب بشیوهٔ طرفداران آن‌از سایر احزاب کمونیست، اپوزیسیون چپ بین الطلی خود را فراکسیونی از کمینتن می‌دانست و بارها اعلام داشت که کاملاً حاضر به قبول اضطراری حزبی و پیروی در عمل از سیاست اکثریت کمینتن و بازگشت به کمینتن است و برای سیاست‌های خود، از جمله برای احیای دمکراسی درون حزب، حاضر است در داخل کمینتن بجنگد. درجه اتحاطات حزب بلشویک و کمینتن را از قبیل و صرفاً بر بنای عالم مرض تعیین کرد. اثبات‌لا علاجی مرض از طریق محکم مبارزه زندگی طبقاتی لازم بود. حتی پس از روزی کارآمدن هیتلر و متلاشی شدن سیاسی حزب کمونیست آلمان، اگرچه اپوزیسیون چپ بین الطلی ضرورت ساختن حزب انقلابی جدیدی را در آلمان اعلام داشت، ولی هنوز براین عقیده بود که بورکاراسی استالینیستی دو راه در پیش دارد: بررسی کامل اشتباهات گذشته، درس آموزی از آنها و شروع به اصلاح خود؛ یا بر عکس خفقار-کامل هرگونه عالم زندگی سیاسی در کمینتن. رهبری استالینیست‌با تأیید سیاست‌های حزب کمونیست آلمان راه دوم را برگزید و کلیمه احزاب کمینتن در مقابل این تأیید خاموش و تسليم شدند. دیگر روشن بود سازمانی که با رسیدن فاشیزم بقدرت نگان نخورد باشد، احزابی که در مقابل جنایات بورکاراسی بسکوت سرخمن کنند، سازمانهای مرد - اند و هیچ چیز نصی توانند دم حیات در آنها بدمد. فقط از این تاریخ ببعد بود که اپوزیسیون چپ چشم‌انداز "اصلاح" کمینتن را کنار نهاده، لزوم ساختن یک بین‌الطلل جدید را اعلام داشته، خود را برای بنیان گذاری احزاب جدید و بین‌الملل جدید آماده ساخت.

تروتسکیزم چیست؟

همه کسانیکه تا گفون ادعا کرده اند "تروتسکیزم و استالینیزم دو روی یک سکه اند" ، تا بحال روشن نکرده اند که از چه نظر و با چه معیار د و روی یک سکه اند . ما در بالا قسمتی از عکس‌کرد استالینیزم را مختصرآ مورود کردیم تا نشان دهیم استالینیزم یعنی چه . نشان دهیم اهمیت جبارات اپوزیسیون چپ و ارتباط آن با مسائل مرگ‌وزندگی جبارات طبقاتی چه بوده است . آنها که ادعا می‌کنند "تروتسکیزم و استالینیزم د و روی یک سکه اند" باید نشان دهند که عملکرد تروتسکیزم هم در پیشرفت یا شکست مبارزات طبقاتی همین گونه بوده است و یا توضیح و تحلیل دیگری برای این شکست های بی دریی انقلاب جهانی داشته باشند . و گرفته تکرار "این ها د و روی یک سکه اند" یا بی اطلاعی و برخورد غیر مسئولانه با تاریخچه مبارزات طبقاتی و تکالیف گذشتی است و یا تحریف و جعل آگاهانه . در هر د و صورت نتیجه علی اشیکسان است . یعنی در این دوره نوبن از برخاست انقلاب جهانی ، که در عین حال همراه با بحران عمیق رهبری های سنتی (استالینیزم / سوسیال دمکراسی / ناسیونالیزم) و ماآنیزم است، و ترکیب و تأثیر متقابل این دو عامل منجر به پیدا یش قشر وسیعی از زندگان مبارزه طبقاتی شده که حاضرند در عمل سیاست های مبارزه طبقاتی را دنبال کنند و نه سیاستهای رهبری های گذشته را ، در چنین شرایطی بجا کمک به روشن شدن تجربیات انقلابی و شکل گیری رهبری انقلابی نوبن موانع تازه ای بر سر این راه م گذارد .

پس از جنگ جهانی دوم، پیروزی انقلاب در یوگسلاوی و چین بربایه جنبش‌های توده‌ای قدرتمندی که در مبارزات علیه فاشیسم و امپرالیزم ژاپن، تحت رهبری احزاب کمونیست یوگسلاوی و چین، به این پیروزی رسیده بودند، استقرار دولت کارگری در این دو کشور، هرچند با ناهنجاری‌های بورکراتیک، و درکشورهای اروپای شرقی، هرچند از بد و تولد ناقص الخلقه؛ و شروع دورهٔ تاریخی قوس صعودی انقلاب جهانی شرایط اساسی ای را که پایه اکتشاف و تحکیم بورکراسی استالینیستی و تسلط محکم آن بر احزاب کمونیست بود، یعنی انفراد دولت کارگری شوروی و دورهٔ فروکشان انقلاب جهانی، از میان برداشت. اگرچه بظاهر بسط نفوذ مستقیم شوروی در اروپای شرقی پیوزعای برای استالینیزم بشمار می‌آمد، ولی این پیروزی، همراه با پیروزی انقلاب چین و یوگسلاوی که هرد و برخلاف توصیه استالین سرانجام رسید، نطفه‌های هتلشانی شدن استالینیزم را در برداشت. نخستین ظاهر این بحران انشقاق علیٰ بین تیتو و استالین بود. ولی مهمنترین ضربهٔ اختلافات بین چین و شوروی و بالاخره انشقاق علیٰ این دو بورکراسی از هم وارد آورد. منافع بورکراسی‌های ملی، برخلاف منافع طبقهٔ کارگر، ماهیتاً بیشتر با هم تصادم دارند تا انتباق*. با شکسته شدن یکپارچگی استالینیزم دورهٔ جدیدی از تغییر ترکیب و نوسازماندهی جنبش کمونیستی شروع شد. بدینهی است که چنین فراشد تغییر ترکیب اشکال متنوع بخود گیرد. تمامی چنین کمونیستی، یکشیوه، از موافق استالینیستی به مواضع مارکسیزم انقلابی تغییر جبهه نمی‌هد، بخصوصی که این تغییر ترکیب بعد تا تحت فشار عوامل عینی رخ می‌داد تا آگاهانه و برجینی تئوری جامع انقلابی. ظهور مجدد گرایش‌های سانتریستی در کشورهای مختلف برآیند. منطقی چنین شرایطی است - گرایش‌هائی که تحت فشار عوامل عینی و با آموزش‌ناقص از تجربیات بالفور و مستقیم خود به انقطاع تجربی این‌تریخی مواضع گذشته خود دست می‌زنند. بطور مثال اینکه حتی پس از پنجاه سال کسی به این فکر بیفت که باید شرايط جا به شوروی و جهان را تحلیل کرد تا دید چرا استالینیزم بروز کرد. قدم بسیار مهمی بسته مواضع مارکسیزم انقلابی است. ولی اگر این قدم اول آگاهانه و با تئیه به تئوری انقلابی تعیین نیاید خود مانعی می‌شود بر سر راه برداشتن قدم های بعدی. و یا رسیدن به این نتیجه که منافع مبارزهٔ طبقاتی در یک کشور نباید فدای منافع بورکراسی شوروی شود و سیاست احزاب کمونیست نباید تحت تبعیت بی چون و چرای حزب کمونیست شوروی باشد. یک قدم بسیار مهم بسته مواضع مارکسیزم انقلابی است. ولی اگر این قدم آگاهانه و بر منای تئوری انقلابی تعیین نیاید، اگر تشخیص داده نشود که در واقع منافع مبارزهٔ طبقاتی در یک کشور با منافع دولت کارگری شوروی تضادی ندارد و در گذشته این منافع فدای منافع بورکراسی دولت شوروی می‌شد، این قدم بجلو می‌تواند بجای حرکت بسته انتربن‌اسیونالیزم تبدیل به حرکت بسته انتربن‌الیزم/توجیه "انتا" بر خود و لزوم خود کفایی "شود و سد راه حرکت لازم بسته انتربن‌اسیونالیزم، بسته آلتربن‌تیو انقلابی ای که بین الملل چهارم در مقابله با این گرایش‌ها می‌گذارد، گردد.

ما در اینجا وجوده تمايز اساسی این آلتربن‌تیو را خلاصه می‌کنیم و از محمود نیکنام، و یا هر مبارز عالم‌گرد دیگر، دعوت می‌کیم که در نوشته‌های آتیه خود در مورد استالینیزم و آنچه استالینیزم، نظرخواه را در مورد این وجوده، که بنظر ما مهمنترین و اساسی‌ترین دستآورد های تئوری انقلابی در عصر کنونی است، روشن کنند. اگر آن را خلاف گرایش‌های عینی مبارزهٔ طبقاتی می‌دانند بچه دلیل است و آلتربن‌تیو خودشان حیست؟

* این البته به معنی یکسان دانستن مواضع رهبری چین و شوروی در این تصادم و بیطرف بودن نسبت به آن نیست . در این اختلافات رهبری حزب کمونیست چین ، در آن زمان ، در مرور یک سلسله مسائل مواضعی را اتخاذ کرد که بمواضع مارکسیزم انقلابی بسیار نزدیکتر بود تا مواضع بورکاری شوروی ادر مورد "همزیستی مسالمت آمیز" ، مبارزه انقلابی در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره ، "راه مسالمت آمیز به سوسیالیزم" و رابطه بین احزاب کمونیست با حزب کمونیست شوروی . برای بحث مفصل ترا این مسئله رجوع شود به مصوبات کنگره های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۰ بین الطلیعه چهاره در این باره .

نخستین این دستآوردها، که قبلاً هم مفصل تر به آن اشاره کردیم تئوری انقلاب ماداوم است. بنظر ما تجربه مبارزات طبقاتی در قرن اخیر مکرراً صحت این تئوری را به ثبوت رسانده است. مشخصاً در مورد انقلاب مستعمراتی ثابت شده است که هیچ یک از مسائل اساسی این جوامع در چارچوب مناسبات سرمایه داری تمام و کاملاً قابل حل نیست. ثابت شده است که مبارزاتی که به مبارزه علیه سرمایه خارجی و نفوذ متنقیم امپرالیزم محدود مانده اند، مبارزاتی که به مبارزه علیه مالکین محدود مانده اند و قدرت را در دست بورژوازی باصطلاح ملی رها کرده اند. مناسبات کاپیتالیستی را دست نخورد گذاشته اند، مبارزاتی که منجر به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا متنکی به تهیید است ترین دهقانان نشده اند، همچنان این جوامع را در شرایط عقب ماندگی، رکود، استثمار و بحران دائمی نگهدارشته اند. تجربه ثابت کرده است که هزاران هزار کمونیست در سیاری کشورها، ۱۹۶۴ در بربازی، ۱۹۰۹ در عراق، ۱۹۷۵ در اندونزی، ... جان خود را براین توهمندی از دستداده اند که می‌توان، می‌باید و یا ترجیح دارد که بایبرو - های سیاسی بورژوازی وارد ائتلاف شد. تجربه نشان داده است که فقط در آن کشورهایی که انقلاب منجر به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا متنکی به دهقانان تهیید است شده است - چین، کوبا، ویتنام، کره - واقعاً راه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بازشده است. حتی "رادیکال ترین" رژیم های ناسیونالیستی - مصر و الجایز - هم محدود و دیت خود را در حل ریشه ای مسائل اجتماعی نشان داده اند. تجربه نشان داده است که بین عقب ماندگی و سوسیالیزم هیچ "راه سومی" وجود ندارد.

تجربه ثابت کرده است که یاور واقعی پیروزی انقلاب در یک کشور، بسط انقلاب و پیروزی آن در سایر کشورهای است. و نه مصالحه با امپریالیزم و طرفداری از بورژوازی کشورهای شبه مستعمره. آنچه واقعاً به کمک دولت شوروی رسید و بالاخره انفراد سی ساله آن را در رهم شکست معاهده هیتلر-استالین و یا امیازاتی که استالین در طی معاهدات تهران، یالتا، و پتسدام به امپرالیزم داد نبود. پیروزی انقلاب چین بود که تناسب نیروهای طبقاتی در سطح جهان را دیگرگون کرد و از طی عینی برای نخستین بار شرایط را برای حرکت بست ایجاد دول منحدر کارگری فراهم آورد.

تجربه ثابت کرده است که پس از کسب قدرت سیاسی انقلاب پرولتاری پایان نمی‌یابد. خفغان بورکراتیک نمی‌تواند جلوی مبارزه بعدی را لی - الابد بگیرد. "انقلاب فرهنگی" چین، اگرچه به صورت بسیار ناقص و منعکس در آئینه کشمکشها جناح های مختلف بورکراسی، مع الوصف نشانه ای بود از لزوم تداوم انقلاب پس از کسب قدرت سیاسی.

دوین دستآورد اساسی تروتسکیزم تحلیل آن ازماهیت دولت های کارگری بورکراتیزه و استالینیزم است. تنها گرایش جبش کارگری که از بد و پیدایش تا هنجری های بورکراتیک به تحلیل (و مبارزه علیه) این نا- هنجری ها پرداخت، و نتایج علی و پیروگراماتیک این انحطاط را پیش- بینی کرده، راه مبارزه برطیه استالینیزم چه در داخل شوروی و چه در سطح جنیش کمونیستی جهانی را نشان داد، اپوزیسیون چپ و بین- الطل چهارم بوده است. شکست های مکرر انقلاب جهانی که در بالا آنها اشاره شد، متأسفانه به منفی ترین وجهی و به قیمت تعویق غیرلار زم انقلاب جهانی و هد رفتن میلیونها مبارز، صحت تحلیل تروتسکیزم را از نقش ضد انقلابی استالینیزم ثابت کرده است. همچنین مبارزاتی که در دولت های کارگری باقیمانده، عمدتاً در اروپای شرقی، شروع شده و چندین بار تا بسطح مبارزات وسیع توده ای انشکاف یافته، ماهیت اساساً سیاسی انقلاب در این کشورها را نشان داده است. یعنی تکلیف اساسی انقلاب در این کشورها برآرد اختن بورکراسی و بر- قراری نهادهای ذمکراسی پرولتاری، نهادهای کنترل کارگری که بطور دمکراتیک مرکز یابد، لغو کلیه امتیازات مادی و سیاسی مأمورین دولتی و بازگشت به قواعد لینینی دمکراسی پرولتاریاد رتام سطوح جامعه از تولید و توزیع گرفته تا فرهنگ و هنر.

سومین این دستآوردها برنامه انقلابی است. برخلاف احزاب کمونیست و فرمیست سنتی که انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم را یک فراشد مسالمت آمیز و تدبیجی ظلقی می‌کنند، مارکسیزم انقلابی

همیشه کسب قدرت سیاسی بدست پرولتاریا را نقطه عطف کیفی این فراشد بشمار آورده است. در دوران فعلی که دوران انتقال از سر- مایه داری به سوسیالیزم است، گرایش‌های این انتقال مکرراً خود را بصورت پیدایش بحران های عیق اجتماعی و شرایط پیش از انقلابی در کشورهای مختلف نشان داده و میدهد. در این شرایط توده های وسیعی وارد مبارزاتی می‌شوند که از چارچوب مازرات روزمره فسیل خارج شده، از نظر عینی مسئله "کدام طبقه حکومت می‌کند؟" را در دستور روز قرار میدهد. آنچه مکرراً این فرسته های انقلابی را بشکست کشاند، ناموزونی بین آمادگی شرایط عینی و ناپاختگی رهبری انقلابی پرولتاری بوده است. برنامه انقلابی با شروع از نیازهای عینی مبارزه و سطح آگاهی توده ای از طریق سازماندهی این مبارزات به حصول خواسته ای که بیانگر نیازهای توده هاست و در تأمیت خود منجر به سرنگونی حاکمیت بورژوازی می‌گردد، راه غلبه براین ناموزونی را نشان میدهد. برنامه انقلابی در عین حال که مبارزات طبقاتی را در جهت کسب قدرت بدست پرولتاریا سازمان میدهد، برنامه ایست که پس از کسب قدرت نیز دولت کارگری شروع به اجرای آن می‌کند، زیرا خواسته های این برنامه برینهای گرایش های عینی دوران ما و تسهیل انتقال به سوسیالیزم مشخص شده اند. بطور مثال خواست مقیاس تصا - عدی مزدها و مقیاس تنازلی ساعت کار نه تنها بیان گر نیاز فوری و عینی مبارزات توده ای در شرایط بحران اقتصادی، رکود، تورم و بیکاری است و برای توده های وسیعی که وارد مبارزه شده اند قابل درک بود، مبارزات آنها را به جهت تصادم با دولت بورژوازی هدایت می‌کند، بلکه در طی دوران گذار به سوسیالیزم نیز بطور سیستماتیک و با برنامه باید بمورد اجرا گذاشته شود.

بین امثله سوم خود بر مبنای تجربیات انقلاب اکبر و تجربیات اولیه انقلاب پس از جنگ جهانی اول در چندین کشور اروپائی (بویژه مجارستان، ایتالیا، آلمان) به ضرورت فرموله کردن چنین برنامه ای آگاه بود. در تزهای کنگره سوم (ژوئیه ۱۹۲۱) درباره تاکتیک های کمینترن چنین آمده، "... احزاب کمونیست هیچگونه برنامه حداقل بمعنی تقویت و بهبود ساختار در حال از هم پاشیدگی کاپیتالیزم ارائه نمی‌دهند. انهدام این ساختار هدفی است که رهنمون آناتست ورسات فوری آنها باقی می‌ماند. ولی بمعنی تقویت اجرای این رسالت احزاب کمو- نیست می‌باید خواسته ای را مطرح کنند که تحقق آن نیاز فوری و حیاتی طبقه کارگر باشد، و می‌باید برای این خواست ها در مبارزات توده ای بجنگند، صرفنظر از اینکه آیا این خواست ها با اقتصاد بر مبنای سود طبقه سرمایه دار سازگار باشد یا نه.

"... اگر این خواست ها بر نیازهای حیاتی توده های وسیع پرولتاری منطبق باشند و اگر این توده ها حس کنند که وجود آنها به تحقق این خواست ها بستگی دارد، آنگاه مبارزه برای این خواست ها نقطه شروع مبارزه برای کسب قدرت خواهد شد. بجای برنامه حداقل رفرمیست ها و سانتریست ها، بین امثله سیاست انسانی که این نهادهای ملعوس پرولتاریا را به پیش می‌نهد - مبارزه برای یک سیستم از خواست هایی که در تأمیت خود قدرت بورژوازی را متلاشی می‌کند، پرولتاریا را سازمان میدهد، میین مراحلی از مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاری بوده، و هر یک از این خواست ها خود بیان نیاز وسیع ترین توده ها را لواینکه خود توده ها هنوز آگاهانه طرفدار دیکتاتوری پرولتاری نیاشند...." (اسناد بین امثله کمونیست، منبع سابق الذکر، جلد اول، صفحات ۴۹-۴۸)

این چنین برنامه ای قرار بود هم در سطح بخش های کمینترن در هر کشور و با در نظر گرفتن اختلافات اساسی موجود بین ساختمان اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف (مثل آنکه کشورهای صنعتی کاپیتالیستی و کشورهای مستعمره و شبه مستعمره)، و هم در سطح برنامه کلی کمینترن بتدریج فرموله شود (رجوع شود به قطعنامه گنگره چهارم کمینترن، دسامبر ۱۹۲۶، درباره برنامه بین امثله کمونیست، منبع فوق الذکر، صفحات ۴۶-۴۵). با احاطه دولت کارگری شوروی و استالینیزه شدن کمینترن و کنار گذاشتن چشم انداز انقلاب جهانی، حفظ و تکامل این دستآورد انقلابی بین امثله سوم نیز بعهد اپوزیسیون چپ و بین امثله چهارم افتاد.

و بالاخره تروتسکیزم تنها گرایش سیاسی در سطح جهانی است که

کارگری کرد اغلب این نتیجه گیری در جهت انزوای ملی و سعی در جدا کردن سرنوشت مبارزه در ریک شور از سایر مبارزات بوده است.

اینها، بطور خلاصه، مهمترین آن دستآورد هایی است که امروزه نسل جوانی از انقلابیون را بطرف تروتسکیزم، بطرف بین الملل چهارم، جلب میکند و احسان طبی و پیروان "ادیشه ماشوتس دون" را وامی - دارد که جعلیات کهنه را دوباره علیه تروتسکیزم گرد گیری کنند و عرضه دارند. هم‌حال ها را وامی دارد که دن کیشوت وار، یک تن، و مسلح به "مارکسیزم مستقل [از مارات طبقاتی]" غیر فرنگی "بجتنگ این خطر نورسیده" بشتابند، که میادا "عده‌ای، هرچند محدود، برای هدته، هرچند کوتاه" از "صراط مستقیم" بن سنت زیرزم "منحرف" شوند. ولی بقول تروتسکی اکنون نویت پیشگامان انقلابی پرولتا ریاست.

تابستان ۱۹۷۶/۱۳۰۵
م- شایق

در راه تحقیق بخشیدن به انتربیونالیزم می‌کوشد. یکی از طخ ترین ثمرات "ثبوری" سوسیالیزم در یک کشور همین پشت کردن به تغییک‌ناپذیری مبارزه جهانی در راه سوسیالیزم است. انتربیونالیزم یک اصل تحریجی اخلاقی نیست. از ضرورت تصریح تجربیات مبارزه پرولتا ریا و توده‌های زحمتکش در سطح جهان در مبارزه شان علیه سرمایه - داری جهانی و همچنین از شرایط عینی پیشرفت جامعه بشری در این سطح از انشاف نیروهای مولد سرچشمه می‌گیرد. اگرچه پیروزی انقلاب چنین از نظر عینی تأثیر بسیار نبروندی بر توسعه جنبش‌های انقلابی در سایر کشورها، بخصوص کشورهای مستعمره و شبه مستعمره گذاشت، اگرچه پیروزی انقلاب گوا بخصوص تأثیر عظیم بر آمریکای لاتین نهاد، ولی به این علت که هیچ یک از این دوره‌بینی چشم‌انداز بنیان گذاری بین الملل جدید و ساختن رهبری انقلابی در سطح جهانی راند اشتبه، محدودیت این تأثیر بسرعت خود را نشان داد. در سایر کشورها نیز گرایش‌هایی که از تجزیه شکست‌های گذشته در کشور خود به این نتیجه رسیدند که منافع مبارزه را نباید تابع منافع دول

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

موقیت یا شکست مبارزه اپوزیسیون چپ پرطیه بورکراسی، طبیعتاً تا حدی بصفات رهبران دوارد وی متخاصم بسته‌ی داشت. ولی قفل از اینکه از این صفات صحبت کنیم باید بخوبی خصوصیات خود این دوارد وی متخاصم را بشناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف ممکن است برای طرف دیگر کاملاً بارز شیشد و همین طور بر عکس سوالاتی نظری "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی برطیه استالین استفاده نکرد؟" - سوالاتی که این روزها خیلی رایج (و خیلی هم بچگانه) است - بروشن ترین وجهی نشان می‌دهد که سوال کننده نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند دلایل کلی تاریخی غلبه بورکراسی شوروی را بر پیش‌آهنگ انقلابی پرولتا ریا بفهمد. درباره این دلایل بیش از یکبار در چندین کتاب از جمله در اوتیوبوگرافی خود نوشته‌ام. در اینجا مهمترین نتایج را در چند خط خلاصه می‌کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکثر بورکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده‌های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک‌ها بعده داشتند. بورکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد، و افراد مشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نیاپندگان طبقات دیگر نیز می‌بودند. کارمندان سابق تزار، افسران، روشنکران بورژوا و سایرین. اکثریت غالب بورکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکثر در اردی بورژوازی بودند. مثلاً سفرای فعلی شوروی پُتمکین Potemkin، مایسکی Maisky، ترویانفسکی Troyanovsky، سوریت Surits، خینچوک Khinchuk و سایرین. آن عده از افراد بورکراسی فعلی که در روزهای اکثر در جبهه بلشویک‌ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هرچند کم‌اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشیدن انقلاب و اوپلین سال‌های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضوع از همه بیشتر در مردم استالین صدق می‌کند. بورکرات‌های جوان فعلی هم، همه. منتخب و تدبیر شده بورکرات‌های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان اند. و رئیس‌این کاست caste کاست تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخص استالین است.

تاریخچه جنبش اتحادیه‌های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه اعتمادات و بطور کلی جنبش‌های توده‌ای بلکه تاریخچه تشکیل بورکراسی اتحادیه‌های کارگری نیز هست. بقدر رکافی روشن است که چه قدرت محافظه‌کارانه عظیم این بورکراسی توانسته است بدست آورد، و با چه حس غیرقابل خطائی رهبران "خش طبع" خود را

* استالینیست‌ها درست بر عکس عمل می‌کنند: در اوان جان گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می‌دادند: "فتاح خیابان‌ها"، "باریکاد"، "شوراها همه جا بپا شوند" (در دوره سوم) و حالا که فرآینده در دوران بحران عیق سیاسی و اجتماعی بسرم برد، از حزب رادیکال، یعنی از یک حزب بورژوازی کاملاً منحط، دنباله روی می‌کنند. قدیمی‌ها می‌گفته‌اند که این نظر آدم هادر مارسی عروسی فاتحه سرم دهند و بالعکس هنگام عزا مارکباد.

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۲۵ هنگامیکه در روز در تبعید بسرم برد نوشت. این مقاله در اصل بزیان روسی در "بولتن اپوزیسیون" شماره ۴۶، بتاریخ دسامبر ۱۹۲۵ چاپ شده. این مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می‌دهد که چرا از ارتضی سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین بقدرت استفاده نکرد.

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller سازمان جوانان سن Seine نوشت. فرد زلر از اعضای فعلی حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب بحل طرفداری از نظریات اپوزیسیون چپ بین المللی اخراج شد.

سؤالاتی که در نامه را دریافت کرد مطرح شده نه تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت است. این سوالات اغلب هم در نوشهای سیاسی و هم در مکالمات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب بشکل شخصی، بیش می‌اید. "چطور چرا قدرت را از دست دادید؟"، "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه می‌گیرد؟" . قوانین داخلی انقلاب و ضد انقلاب همیشه و همه جا بصورت کاملاً انفرادی مطرح می‌شوند. گوئی که مطلب مورد بحث بایز شترنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عمیق با ماهیت اجتماعی. در این رابطه بسیاری از شبه مارکسیست‌ها فرقی با دمکرات‌های معمولی، که در مقابله با جنبش‌های توده‌ای عظیم معیار فعالیت‌های پارلمانی را بکار می‌گیرند، ندارند.

هر کس که فهم هرچند کمی هم از تاریخ داشته باشد می‌داند که هر انقلابی بد نیال خود ضد ضد انقلاب را نیز همراه دارد. مطمئناً این ضد انقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً بد و ران چشم از انقلاب برگرداند و لیکن قسمت اعظم و گاهی مهمترین قسمت دستگارهای سیاسی مردم را از آنان پس می‌گیرد. معمولاً اولین قربانی این موج ارتضاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده‌ها را در اولین دوره انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند. این مشاهده کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً مسئله مهارت، ذکاوت یا هنردو یا چند فرد نیست بلکه علی‌با‌اندازه عقیق تری در میان است.

مارکسیست‌ها، برخلاف قدیمی‌های سطحی (از قبیل لئون بلوم Leon Blum، پل فائز Paul Faure و سایرین) منکر نقش فرد و ابتكار و رادیه اور کشمکش‌های اجتماعی نیستند. ولی بر عکس ایدیه آلیست‌ها، مارکسیست‌ها می‌دانند که در تحلیل نهایی تعیین کنند که آگاهی (شرايط) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بد نون یک رهبری صحیح پرولتا ریا نمی‌تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری‌ها نیز بد نون وجود شرایط عینی، نمی‌تواند انقلاب را خلق کنند. از مهمترین صفات یک رهبری پرولتا ری قوه تشخیص آن بین مواقع حمله و مواقع عقب نشینی است. قدرت عده‌های لین در همین قوه تشخیص بود.